بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

توجه :این رمان اختصاصی انجمن بهترین رمان ها می باشد کپی برداری برهرنوع ممنوع می باشد!

رمان : عشق شیطون من

نویسنده : Niloofar_ja & Sahel78

ژانر:کل کلی😈🎈طنز😂❤️‍🩹عاشقانه☺️❤️

تعداد صفحات : 369

تدوین : OVM13 کاربر بهترین رمان ها

وبسایت : BESTNOVELS.IR

کانال تلگرام : @mybestnovels

براي اطلاعات بيشتر به وبسايت بهترين رمان ها مراجعه فرماييد

خلاصه:شیطونی😈عشق❤ی دفعه گرفتارم کرد(الکی مثلا منم بدم اومده)☺بابا شیطونیه بیش از حد کار دستم داد😂عاشق شدمممم🎈😢(حالاانگار بدکسی گیرش افتاده دختره خوددرگیر)راسی شما خلاصه میخواستین☺😂🎈عمممعع مگه خودتون چشم ندارین بیاین بخونین خودتون☺🎈

دیییییینگ دیننننننگگگگگ دینگگگگگگگگگ

ای مرض ای کوفت ای حناقققققق بابااین زنگ دوتا کوچه اونورترم بیدارمیکنه من خودم زمینه دیوونگی دارم بااین زنگ کلن دیوونه میشم باید برم امین آباد آخه نه که من از تیمارستان دررفتم مدیونی فک کنی من سادیسم دارماااا جوری بزنمت مثل خر تب کنی بعله دیگه آی ام زورگو جرات داری چیزی بگو جوری بزنمت بشی دلیل انقراض داییناسوراحالا اگه میتونی چیزی بگو☺

دینگگگگگگگ دینگگگگگگگگ

ای کوفت شنیدم دیگه اه بیابلندشدم خیالت راحت شد خوابم نازنینمو ازم گرفتی والا بوخدا یه تابستونم آسایش نداریم ای خداکی میشه امسالم تموم بشه بره پی کارش تامن یه نفس راحت بکشممم اه

روناااااک روناااک بیدارشو دختر کلاست دیر شد بدووو

ایی خداااا بیادوباره مامانم صداشو انداخته توسرش نمیدونم این همه جیغو ازکجا میاره بخدا

بلههههه مامان جان بلههه بیدارشدم الان بیام

رفتم از روی تخت نازنینم که الان مجبوربودم ازش دل بکنم بلندبشم که سرم خورد به میله ی بالای تختم آی خداااااا ی روز نمیشه من سالم ازاین اتاق برم بیرون ازروتخت بلند شدم که پام روی ی جیزی رفت و شپلق نقش زمین شدم به جونه من که نه ولی به جونه عزرائیل مثل پشه له شدم با کاردکم دیگه فک نکنم بشه جمم کرد اصن تواین اتاق باید بانقشه ایرانوعراق واردبشی ازبس خطرناکه اینجاوالا له خدا الان من دیوونم به این دلیله که مغزم از بس خوردم زمین جا به جا شده....

اگرنه که من دیوونه نیستم خیلی عاقلم والا اگه عاقل نبودم تو المپیادفلسفه اول نمیشدم که☺

خب حالابهتره بلندبشم کارامو بکنم تاباز صدای مامی جون درنیومده آخخخخخ زانوم چقدر دردمیکنه وای وای وای

اییییی داااددددد ساعتخاک تو سرم شد من ساعت:کلاس دارم که وایییییی توکلاس راهم نمیده چه خاکی تورم کنم☹

مثل میمونا که ازاین شاخه به اون شاخه میپرن پریدم جلودرکمد لباسام البته اون تارزان بود فک کنم من مغزم یاری نمیکنه دیگه مثل این انسانای اولیه دره کمدو بازکردم حالاخوبه کنده نشدااا ساق مشکیمو در آوردم با ی مانتوی مشکیه کوتاه که آستین سه رب بود مدیونی فک کنی واسه از را به درکردن پسراسا مدیونه ۱۲ امامت میکنم مغنعه مشکیمم درآوردم و شوتش کردم رو تخت جلو آیینه ایستادم که کاشکی ایست نمیکردم بسم الله خدایا غلط کردم من به شخصه توبه میکنم قول میدم نمازم بخونم البته با وضوها ایندفعه یادم نره موهای طلاییه بلندم ژولیده بود اصن باید میبودیو میدیدی ی وعضی بود ناجور...

موهای طلایی بلندم توهم گره خورده بود چشمام پف کرده بود صورتم توی موهای ژولیدم گم شده بود بند تاپم اومده روی بازوم و شل افتاده بوداصلا یه قیافه ای بخداتواون لحظه هرکی منو میدید فکرمیکرد از پشت کوه فرارکردم تازشم همه ریملایی که دیشب برای گردش بادوستام زده بودمو پاک نکرده بودم ریخته بودودورچشمامو سیاه کرده بود شکل جن ها شده بودم خدایاااا وحشت کردم فوری خودمواندختم تو دستشویی اتاقمو صورتمو باآب و صابون شستم بعدشم تندموهامو شونه کردمو باکش محکم بالای سرم بستم لباسامو پوشیدم کیفمو برداشتمو اروی نرده ها به طرف پایین سر خوردم سرخوردن من هماناو جیغ زدن مامی هم همانا.. مامان رویا:ای ذلیل بشی دختررررر خجالت بکش مگه بچه ای بمونی تو خونه نه نه سریع تر بری که من راحت بشم ایشاالله بچه هات کچل بشن بمونن ور دلت

اوا مامانه منوباش خدایاهمه مامان دارن منم مامان دارما پریدم بغلش و ی ماچ آب دار از لپش کندم

من:مامان ستون دینت داره میره کلاس

مامان رویا:ستون دیییین تو ستونه سیمانیه این چراغ برقا هم نیسی چه برسه به ستون دین ول کن گردنمو زرافه شکستیش

یعنی من شیفته ی این مهرمادریه مامانمم یعنی منوکشته اوه اوه اگه دودیقه دیگه جلوش ایست کنم فک کنم جوری بزنتم که بشم دلیل توافقنامه‌های ۵+۱ ازش خدافظی کردم که ی شررت کمی نثارم کردومنم اومدم بیرون کفشامو ازتو جاکفشی درآوردم و عجله ای پوشیدم دره خونه رو باز کردمو پریدم تو حیاط عمارتمون که تازه متوجه ی لنگه به لنگه بودنه کفشام شدم خدایی موندم من انسانم؟۱۰۰درصدکه نیسم من فرشتمممم خدایی اگه شمااعتماد به نفس منوداشتین با چنگال به آمریکا حمله ورمیشدینا برگشتم توخونه و کفشامو درست پوشیدم و زدم بیرون..

لی لی کنون رسیدم به پارکینگ ماشینا ی نگاه اجمالی به سرتاسرپارکینگ انداختم اووووووم bmwنهmvmنهsonataنه آهاااااا یافتمممممممم باریک به خودمممممم اصن روناک یدونه اونم جهت نمونهههههه به سمت پورشه ی قرمزم رفتم و سوارش شدم قان قان آخجون ماشین دزدی مامان بفهمه باملاقه جوری بزنتم که بچسبم کفه اتوبانه تهران مشهد والامردم اعصاب ندارن یکیش این مامانه من ماشینوروشن کردمو آقابرو که میریییییی از حیاط زدم بیرون و رفتم سمت آموزشگاه ای قربون خدابرم که مظهرپامی و صداقت یعنی منو آفرید والا به خدا چراغ قرمزو ردکردم به به رامین جون از موهام دارم میزنه والا کم کاری نکردم که هم ماشین دزدیدم هم چراغ قرمز رد کردم هم جریمه شدم دیگه واویلا برگردم خونه فاتحم خوندس اگه رامین گلی هم کوتاه بیاد رویا کوتاه بیانیست منومیکشه😲

حالاولش کن بیخیال این فکرا بزار یه جای پارک پیداکنم ماشینو بپارکم که الان استاده عزیزمان ازکلاس بشوتتم بیرون آهان پیداکردم برم عروسکو پارک کنم که خیلی دیگه دیرشد..

ماشینو پارک کردم سریع پریدم بیرون ریموتو زدم دویدم سمت آموزشگاه خدامیدونه توراه به چندنفر تنه زدم تارسیدم در کلاس من کلن دختر رعوفی هستما اما بادره این کلاس آموزشگا مشکل دارم بالگد رفتم بزنم به درکه در باز شد و صدای آخ ی نفر اومد یاعلی باز گندزدمممممم سرمو آوردم بالا و به پسری که رو به روم بود لبخند زدم ازاین لبخند بزرگاها ازینا که هرخریوالاغ میکنه پسره بااخم نگام میکرد حالا که اینطوره اصن حقت بودمیخواسی دروبازنکنی والا به خدا تقصیرخودش بود از چشم برادری که بهش نگاه میکنم شوهرخوبی میشع براما البته توجه داشته باشین چشم برادری

پسره:خانم این چه طرزشه مگه اینجا کاروانسراس

نه عزیزم طویلس توام گوسفندی

من:جناب مزاحم منم شدی اونوقت زبونتم درازه آی مردم بشتابیدکه عامل فساد در جامعه رو پیداکردم... بیچاره پسره چشماش شده بود اندازه نعلبکی دهنشم رسیده بود به کفه سالن ومن همچنان جیغو دادمیکردم استادو بچه هام پشت پسره جمع شده بودن و بادهنای باز نگام میکردن آخر پسره به خودش اومدو کم کم سرخ شدو رگ گردنش متورم شد یهو دادزد :چته خانوم آموزشگاهو

گذاشتی روسرت من چیکار به شما دارم شما یهو درو بازکردین مثل یابو جفتک انداختین پای منه بدبختو داغون کردین تازه طلبکارم هستین خوبه والا چه دوره زمونه ای شده دختره پروووو

بعدم یه پشت چشم واسم رفت راشوکشید رفت و من همچنان بادهان باز به روبه روخیره شده بودم

این الان یابورو بامن بود مرتیکه غزمیت بزنم فکشو بیارم پایین چناار😟 ی نگاه به ایل گوسفندیعنی آدمای باشخصیتی که جلوم بودن انداختم خوب روناک خانم برو یعنی کودحیوانی بریز تو سرت چهرمومثل گربه شرک کردم البته بیشترشبیه خوده شرک شدا باصدامظلومی گفتم:باباپسره خوددرگیربود مظلوم گیرآورده بود میبینین شفاندادن همینه دیگه خداایناروگذاشته مابخندیم شیطونه میگفت جوری بزنش که بشه دلیل اپیلاسیون کردنه دختراهاااا حیف حیف ی دفعه موقعیتم یادم اومد به چهره های کبوده کسایی که رو به روم بودن ی نگاه کردم هعیییی خدا یعنی انگیزت از آفریدن من چی بووووود

من:بخندین راحت باشین بخندین بابا دنبادوروزه سیرک بود دیگه فقط آقامیمونمون قهرکرد

ی دفعه شلیک خنده ها رفت هوا

استاد به همه گفت برن داخل منم که حرف گوش کن مثل ماست موسیر کلمو انداختم پایین و رفتم داخل.. یهو استاد گفت خانوم تهرانی کجا گفتم اوا استاد الان گفتین بریم داخل دیگه دارم میرم داخل تابیش از این وقت کلاس گرفته نشه بده ازدرس عقب میافتیم کنکورو خراب میکنیماااا

استاد خندش گرفته بود ولی نمیخواست بخنده یکم اخم کردوگفت نخیر شما امروز ازکلاس اخراجین مثل پهلوون پنبه تو عموپورنگ بادم خالی شدو شل شدم بادرموندگی گفتم چراآخه😟

استاد:نیم ساعت دیرتراز شروع کلاس تشریف آوردیننظم کلاس رو بهم ریختین واینکه استاد و دانش آموزان رو مسخره کردین آیا دلیل دیگه ای هم میخواین برای اخراج ازکلاس خانوم؟

اییی خداااا انگیزت از خلقت همچین استادایی چی بود خوبه والا نگفت ساپورت پوشیدی یامانتوت کوتاهه خداشفا بده الهی والا

فوری خودمو جمع و جور کردم رفتم سمت درکلاس گفتم نه استاد دیگه چیزی نمونده بااجازتون بابای

از آموزشگاه اومدم بیرون سوار ماشین خوشگلم شدم و رفتم سمت خونه وقتی رسیدم ماشینو تو پارکینگ پارک کردمو رفتم داخل دیدم بلههههه رامین جون تشریف آوردن.

آروم رفتم طرفش روی مبل روبروی تی وی نشسته بود داشت اخبار نگاه میکرد حواسش نبود آروم رفتم پشت سرشو یه جیغ بنفش کشیدم بیچاره بابام بامخ ازروی مبل افتاد پایین قیافش خیلی باحال بود جاتون خالی مثل منگا اینوراونرو نگاه میکرد منم اینور مبل پخش زمین شده بودم از شدت خنده یهو دیدم یه نفر بالای سرم وایستاده وقتی نگاه کردم دیدم بلههههههعه ددیه خودمه دست به کمروباعصبانیت داره بندرو نگاه میکنه اروم از روی زمین بلند شدم سرمو انداختم پایینو خیلی مظلوم سلام کردم وای خدایاخودت رحم کن به جونه این اصغرآغا بغال آرزو برجوانان عیب نیستاااا باباحرام استتتتتتت خداجون این ی بارو بکذراز خیرم دیگه ازاین غلطانمیکنم

بابایی:دخترمگه کرم داری

آره بابا انگل دارم

من:عععع باباین چه حرفیه کرم چیه اصلا شماتمام آرمان هامونوزیرپامیزارین اونوقت میگین چراجامعه به فسادکشیده میشع

باباباخنده گفت:آهااونوقت جیغ زدن درگوش مردم جز آرماناتون به حساب میاد

من:بابایی من پیرو خط امامم اصلا میخوام برم طلبه بشم

بابا لپموکشیدوگفت:برو پدرصلواتی برومنو ایسگاکردی لااله عندالله

خندبدموچیزی نگفتم بادو از پله های مارپیچی خونه رفتم بالا و در اتاقمو بازکردن و با پا بستم هیچ جا مثل اتاق آدم نمیشه البته اینجا بیشترشبیه استبله ها ولی خوب عیبی نداره لباسامو یکی روپرت کردم به غرب یکی دیگه رو به شرق آخیییییییش راحت شدمممممم خودمو روتخت پرت کردم که گفتم شکست جیغ مامان ازاون پایینوکاملا تشخیص دادم فکرکنم الان باملاغه بیاد بالا خدایا به خدا تمت خرابهاااا اگه الان بیاد بالاجوری بزنتم که بشم تنها دلیله پیروزیه روسیه و فلستین دستموکردم تومماخم و داستم باممماخم ورمیرفتم که ی نفر مثل اسب وارد شد رفتم فوش بدم که لادیدنه مامان لال شدم ا ب ب ل م ا ب ل الان من لال شدما

مامان:صداچی بود؟

سرموتکون دادموگفتم:سواله زیباییس صداچی بود؟

مامان:منومسخره میکنی

لبموگازگرفتموگفتم:نفرمایید والده

مامان:جمع کن خودتو دختره چشم وزای امشب مهمون داریم

ینی شیفته ی این مهرمادریم من

من:خوب از قدیم گفتن مهمان سرخرمیزبان

مامان:رووووونااااااک

من:باشه بابا غلط کردم الان میزنه به ۱۳ روش قطعه قطعم میکنه از روی تخت بلند شدم رفتم سمت در اتاقورفتم بیرون ومثل عادت همیشگیم از پله ها سررررررر خوردم به طرف پایین و مامی گلمم از اون بالا شروع کرد به نفرین های مادرانه خوچیکارکنم وقتی کرم های درونم بیدارمیشن نمیتونم خانومانه رفتارکنم والا

-باز چه آتیشی سوزوندی آتیش پاره؟

-اااا باباشما اینجایی نرفتی لالا؟

-میبینی که اینجام لالام نرفتم حالا بگو چه آتیشی سوزوندی که باز صدای مادرت دراومده؟

-هیشی بوخدا بابایی فقط از نرده ها سر خوردم پایین همین☹

-خب پدرسوخته میدونی از این کارا خوشش نمیاد چرا انجام میدی آخه؟

-بابایی دست خودم نیست که دسته کرم های درونمه که آرومو قرار ندارن☺

-آخخخخخخ گل گفتی بدجور میلولن تو وجودت این کرم ها شیطونک😂

یهو استاد گفت خانوم تهرانی کجا گفتم اوا استاد الان گفتین بریم داخل دیگه دارم میرم داخل تابیش از این وقت کلاس گرفته نشه بده ازدرس عقب میافتیم کنکورو خراب میکنیماااا

استاد خندش گرفته بود ولی نمیخواست بخنده یکم اخم کردوگفت نخیر شما امروز ازکلاس اخراجین مثل پهلوون پنبه تو عموپورنگ بادم خالی شدو شل شدم بادرموندگی گفتم چراآخه☹حم

استاد:نیم ساعت دیرتراز شروع کلاس تشریف آوردیننظم کلاس رو بهم ریختین واینکه استاد و دانش آموزان رو مسخره کردین آیا دلیل دیگه ای هم میخواین برای اخراج ازکلاس خانوم؟

اییی خداااا انگیزت از خلقت همچین استادایی چی بود خوبه والا نگفت ساپورت پوشیدی یامانتوت کوتاهه خداشفا بده الهی والا

فوری خودمو جمع و جور کردم رفتم سمت درکلاس گفتم نه استاد دیگه چیزی نموح زبونمو مثل این سگه رکس بود درآوردم که بابا قهقه زدو رفت سمت اتاقش اووووییییییی گشنمههههههههههه بابا روده کوچیکه دیگه رسیده به کبد با دو به سمت آشپزخونه رفتم جوری به یخچال نگاه میکردم که انگار ناموس بنده تشریف دارن بعله اینجا ولی از قدیم گفتن اول شکم بعد ناموس ی پرش مثل اون پسر کچله بود توآواتار مثل اون پریدم رویخچال قودااااااا دره یخچالوباز کردم اووووووم آخجووووونم کیک شکلاتیییییی😉 درش آوردم و دستموفروکردم تو کیک

بااشتها شروع کردم به خوردن به به چقدر خوشمزه است اووووومممممم به به

-رووونااااکککککک چیکارمیکنی دختر چرا کیکو این شکلی کردی😱

-اااااا مامانی مگه ماله من نبود کیکه☹

-نخیر☹اینو درست کرده بودم واسه شب که مهمونا میان والا خبر نداشتم توخونه یه گاو دارم که هیچی از دستش درامان نیست☹

-اااااا مامی من کجام شبیه گاوه آخه؟؟بچه به این خوفی خو گشنم بود اومدم سره یخچال بهم چشمک زد گفتم یه کوچولوشو بخولم همین😳

-یه کوچولوشووووو تو به این پنجه زدن میگی کوچولو همه کیکو بلعیدی بچه☹ ابیییییییی مامانی میگم اون گلدونوورداربزن فرق سرم هم خودتوراحت کن هم منو شیطونه میگه این کیکوبکوبون

توصورتشاااا البته دراین صورت مثل الاغ ازخونه پرتم میکنن بیرون مامان نفرین کنان رفت بیرون منم ی لیوان آب خوردمو دوباره رفتم به سوی گاراج یعنی همون اتاق اصل اینجا ۱۰۰۰نوع اسم داره پووووووف حوصلم سررفته حوصله مردم آزاریم که ندارم درس خوندنم که تز بس خرزدم شبی خر شدمممم اووووم چیکاکنمممممم آها یافتمممم رفتم جلوآیینه و ی نگاه ب خودم انداختم آقا ول کن میخوام ازخودم تعریف کنم عمو دستو ول کن بزا تعریف کنم بابامن متعلق به همتونم چراوحشی بازی میکنین زل زدم ازتوآیینه به خودم موهای خدادادی طلایی روشن که تا زیره باسنم بود که باباهیچ وقت نزاشت کوتاه کنم چسای درشت و وحشیه آبیه روشن پوست سفید بینیه کوچیک و قلمی و...لبایی که هنوزتوخلقتش من موندم به شکل غنچه بود و به رنگ سرخ قدم بلند بود و لاغر بودم اناازاون خوشگلاهاااا آقا بسه دیگه میدونم الان زیادی فیض بردین میترسم شبونه میاین میدوزدینم اووووم واسه امشب کی قراره بیادکه مامان داره خودکشی میکنه اپشب چه آتیشی بسوزونم؟

وجدان:ی امشبو بی کرم باش

_ی امشبو خفه شو

وجدان:ی امشبو بامن ور نرو

_ی امشبو ببند حلقتو

بعله اصن جذبه روداشتین کلن خفه شد آخه اینی که میدونه من تنها دلیل خریدن حجم اینترنته آدمام چرا بامن کل کل میکنه وللی خدایی تازه دارم به این نتیجه میرسم که من ی خوددرگیری بیش نیستم والا به خدا دوساعت دارم باخودم حرف میزنم اصن میدونین مشکل کجاس؟مشکل شماهایین که دارین مزخرفات منو میخونین من کاملا سالمم جرات داری حرف بزن شونه رو برداشتم و به موهام نزدیک کردم خدایا ترو به امامه اولی تورو به امام دومی آخه به همه مودادی به منم مو دادی ی دفعه انگار ندایی اومد چون یکی از پس کلم آی الاغ دستت بشکنه الهی سرمو برگردوندم که باغیافه ی جهنمیه مامان رویا رو به رو شدم خوب خدایا خودت به انذازه نانو رحم کن

_به به مامان رویاااا کسی که به خاطر وجودش نهضت تنباکو به دست میرزا رضای شیرازی لغو شد خوش اومدین اصن نورانی کردین

مامان رویا:پاشوجمع کن خودتو گوریل موداری به این قشنگی اینوبیخیال ۲ ساعت دیگه مهمونامیان

_مامان مگه من مفتطم یامیزبان یا دره ورودیع سالن خوب میان دیگه بیان قدمشون روتخم چشما بزبزی زنگوله پا

مامان رویا:رونااااااااااااک

_باشه بابانزن غلط کردم عجبا بچه که زدن نداره

مامانی باحرص گفت:سریع باش

_خورده فرمایشات?

مامان رویا :رووووووونننناااااااکککککککک

_اییییییییی مادره من غلط کردم ببخششششششش

چپ چپ نگام کردورفت پایین خوب بابا واسه من که خواستگارنمیادکه من بخوام آماده بشم تاحالا به این موضوع فکرنکرده بودمااا کسی نمیادمنوبگیرهاااا آخه کی تو خونش ی ملکه ی عذاب میخواد عیبی نداره اونانمیان منوبگیرن من میرم اوناروميگيرم قابل توجه پسرا مواظب خود باشید😂

ی نگاه به ساعتم انداختم پووووووف ساعت شیشههههه ای بابا اینامگه مرغن خروس بی محلاا آخه کی تو این ساعت میادمهمونی

به سمت کمد لباسام رفتم واااایی من که بجز ی ۱۲۰ تاکفش پاشنه دارو ی ۱۰۰۰ تایی مانتوو شلوار چیزی ندارم حالا چی بپوشم😉😢 باجیغ گفتم:سبزی خانم یعنی ببخشید صبری خانمممم

صبری خانم که خدمت کارخونمون بودو از دست من خیلی حرص میخورد دروبازکردو اومدداخل اتاق

صبری خانم:چی شده آتیش پاره

_صبری خانم الهی آتیش به آتیشه گور به گوربشم که اینقدر بدبختم

صبری خانم زد رولپش و گفت:چی شده روناک😱😢

_صبری خانم دیدی چی شد آخ دیدی دیدی من ندارم😑

صبری خانم بابغض گفت:چی مادر چی داری میگی چی شده😔

خندموقورت دادم و گفتم:صبری خانم ندارمش 😔

_خومادرچیو نداری😔😔

_لباس ندارم صبری خانم پدیده ی قرن بیستویکم لباس نداره😂😔😔

صبری خانم جوری نگام کرد که گریختم آخی من چقدر شیطانم😂

زیرلب چندتا فوشه قاجاری دادو رفت بیرون

لباسامو زیرورومیکردم تا ی چیز ناناز پیداکنم که چشمم به ی تیشرت سفید گوگولی افتاد ای جوون یافتمش تیشرتوازززیره آوار درآوردم کشو شلواراروهم باز کردم و ی شلوار مشکی که ۸ سانتی بودومچ پاهای ظریفمو به نمایش میزاشتم درآوردم به این میگن سلیقه هاااا لباسارو پوشیدم ای وای یکی به من آبقندبده فشارم افتاد خدایا من چقدر زیبام غلط میکنی بگی اووق جوری بزنمت که بچسبی به زمین جلبکای زشت صندلای مشکی رنگمم پام کردمو برو که میری به سمت میک آپ بخشی که من عاشقشم 💄 رژ لب قرمزمو روی لبام کشیدم که اصن استغفرالله اونوقت میگن چرا پسرامردم به راه کج کشیده میشن تروخدا میبینی عامل فساد جامعه اینجاسا اونوقت اینا دارن دنبال علل فسادمیگردن خوب آرایشم تکمیل شد موهامو شونه زدم و کلی ام جدوآبادموفوش دادم والا به خداصن تنشونوتوگور لرزوندم بدبختا فک کنم تاالان پودرشدن رفتم بپرم روتخت که صدای زنگ آیفون بلند شد به به مهموتای عطیقمون رسیدن انگاراینجاموزس که میان اینجا آثارباستانیا

از تو اتاقم رفتم بیرون تابرم استقبال مهمان های نسبتا عزیز وقتی رسیدم جلوی در ورودی دیدممم جووووووونن یه جیگر داره از اون دورا داره میاد به به امشب چه شبی است شب مراد است امشب والا کوراز خداچی میخوادددد دوچشم بینا خداایا نوکرتم قول میدم دیگه نمازامو اول وقت بخونم به شرط اینکه کاری کنی این هلو بیاد منو بگیره😉

آخخخخخخخ سوراخ شد پهلوم خدا ازت نگذره رویاخانوم ببین چه بلایی سر پهلوم آورد😔

-بلههه چیه مامان جان چرامیزنی آخه؟؟

-مامان جانو کوفت بلاگرفته پسر مردمو قورت دادی یکم حیاکن سه ساعته زل زدی به بدبخت بیچاره اون از رو رفت

-llllll راست میگی مامان خاک توسرم شد پس حالااین گودزیلا فکرمیکنه کی هست

(ولی خدایی گودزیلا نبودا هیکلش سیکس پک بود لاکردار میخواستی بخوریش جووون)

پسر نگو هلو بگو چشمای اصلی پوست سفید ابروهای هشتی موهای مشکی که روبه بالا زده بود یه کت شلوار سرمه ای بایه بلیز سفید پوشیده بود که فیک تنش بودو عضله های پهنشو به نمایش گذاشته بود وای خدا یکی منو بگیره الان از حال میرم این بشر چرا اینقدر جیگره آخه ☹

ای وایی خدامرگ بده منو الان این پسره میگه چقدر این دختره ندیدبدیده انگار از پشت کوه اومده یک ساعته زل زده به من وووییی چرا چپ چپ نگاه میکنه ایششش دلتم بخواد نگات کنم گودزیلای کچل😒

-روناکک دخترم چرا وایستادی بیااینجا پیش بابایی بشین ببینم

-چشم بابایی اومدم

وخیلی آروم ومتین که ازبنده خیلی بعیده رفتم کنار رامین جون نشستم☺

-ماشالا ماشالا رامین جان چه دختر خانومی داری چقدر متین و باوقاره چندسالته دختر گلم؟

-مرسی عموجون سالمه

-به به پس حسابی خانومی شدی برای خودت خوشگل خانوم

-مرسی☺

عین الاغی که بهش تیتاب میدن ذوق کرده بودم به والله بابا اینقدرتعریف نکنین من میدونم خوشگلم دیگه این حرفاچیه بیان قاشق چنگال به من بدین میخوام باهاشون به آمریکا حمله کنم خدایا کی میره این همه راهو

_روناک جان ی لحظه میای دخترم

بسم الله این مامانه منم اینگار الاغ بارکش گیرآورده هاااا اول که پهلومو سوراخ کرد اینم ازاین بابابزارمن اینجاباسم شایداین فریزر از من خوشش اومد والا

ببخشیدی گفتمو به سمت آشپزخونه رفتم

من:جانم والده

_ورپریده رفتی اونجا لنگاتوانداختی روهم نشستی نمیگی من اینجا دست تنهام

چشماموریزکردموگفتم:مامان سبزی ببخشیدمگه صبری خانم نیس

_نه نیس بیا کمک

_مامان مگه من خره بارکشم؟

_دست کمی ازش نداری

خدایا من لعضی وقتا شک میکنم که شاید سرراحی نباشما

_مامان شما منوازتوجوب پیدانکردین احیانا

_نه از توسطل آشغال برت داشتیم بگیراین جایی هاروببر آدمم باش

یعنی جوری قانعم کردکه تا دوروز سخون نگویم😐😂 چایی هاروگرفتم و رفتم توحال حالااول جلوکی بگیرم؟خدایاتوخودت خرومیشناسی که بهش شاخ ندادی الان چرا من بایدچایی بیارم که مثل خرتوگل گیرکنم خوب اول میدم به ددی جونم جلوش گرفتم که برداش بعد بابای اون فریزر و بعد مامانش و بعد گرفتم جلوخودش استغفرالله تومنو به گناه میندازی اخوی بزذگوار رفت چاییو برداره که نیشم خودبه خود باز شد تا نیش بازمودید اخم کرد اخم کردن همانا و هل شدنه من و ریختن چایی روش همانا ی دفعه از جاش بلندشد من اگه جاش بودم مثل کانگورو بالا پایین میپریدم اونوقت این فقط

ایستاده و خودشوتکون میده خندم گرفته بود افتضاح ی نگاه به چهره ی سرخ شدش و رگ متورم شدش انداختم که نیشم بسته شد بابا بیاباچوب منوبزن

به سمت دسشویی رفتو دودیقه بعدبرگش آخی بچمون تو بی تربیتی کرده مامانو بگو بعده مهمونی کلمومیکنه

-روناک جان رشتت چیه عزیزم؟

-علوم انسانی عموجون

-پس بارهام من هم رشته ای هستی سوالی چیزی داشتی ازرهام بپرس عزیزم

-اااا چه جالب رشتشون چی بوده تو دانشگاه؟

-حقوق خوندم

-واااااییییی منم خیلی دوست دارم حقوق قبول بشم خوش بحالتون😍

زورکی باحرص گفت:قبول بشی ایشاالله و بعدزیرلب ی چیزی گف که نشنیدم

ای جوونم توفقط باحرص حرف بزن گودزیلا جونم من عاشق اینجور حرف زدنم

_رتبتون جندشد

آخ الان ببینم چقدپایینه ذوق کنم

_تک رقمی ۵ شدم

چچیییییی گفت شده رتبه کنکورش نننننن چاخان میکنه یاخداااااا من چجوری همچین رتبه ای بیارم من پنج هزارم به زور میشم آخه☹

-خوش بحالتوننن منم میخوام تک رقمی بشم ولی نمیشه☹

-چرا مگه کودن هستین که نشه؟!؟!؟

(چیییی گفتتتت😳کودن بامن بود الان عایا😳وایسا نه انگاری بامن بود چون داره بالبخنده کجکی نگام میکنه ای بیشععووووووررر به من میگی کودن گودزیلااااا😟کودن خودتیو دوست دخترای زشت تراز خود(اینو چاخان کردما خودش خیلی جیگره)ولی درهرحال نباید به من میگفت کودن عبضیییییی کچللللل😟😟)

-خیر کودن نیستم ولی رتبه تک آوردن درس خوندن زیاد میخواد که بنده حالشو ندارم😑

-خب پس تنبلین😊

(وواااااییی خدااااا این دیگه کیه فرشته عذابه ببینش چجوری داره منو مسخره میکنه بااون لبو دهنه کجوکلش)

-نخیر تنبلم نیستم اصلا میدونین چیه؟

-نه بفرمایید شما چیه تابدونم؟

-از فردا میشینم روزی ساعت درس میخونم تا رتبه تک رقمی بشم

-من که چشمم اب نمیخوره😊

-خب امتحان میکنیم اگه من بردم هرکاری بگم باید انجام بدین واگه شمابردید هرچی شما بگید من انجام میدم قبول؟؟

-امممم باشه قبوله

وااااییی خدا چه غلطی کردم آخه حالا من چجوری روزی ساعت درس بخونم دیوونه میشم به مولاااا آخخخخههههه خرررر کی بهت میگه بایه پسر کل بندازی که بعدش مثل بز پشیمون بشیییی هههااااان😟😩

ای خدا ببین چجور نگاه میکنه انگار جایزه نول رو برده همچین از الان پیروز مندانه نگاه میکنه که دارم ناامید میشم از خودم😟 ایششش کوووفت واسه من لبخند کجکی میزنه گودزیلای دختر باز بدبخت کثافت ایشالا کچل بشی زشت بشی سیاه بشی من یه دل سیر بخندم عوضییییی

-رهام جان شما میتونی تو درسا به روناک کمک کنی تا بهتر بتونه کنکورشو بده؟

(واااایییی بابا چی میگه این گودزیلا بیاد به من کمک کنه من که دوروزه از دست غرور و تکبر این بشر دیواانه میشم باباجان روناک بیخیال شو وبایک نگاه مظلومانه وپراز خواهش زل زدم به بابا ولی انگار نه انگار من اینجا دارم بال بال میزنماااا)

-مشکلی نیست رامین خان اگه خوده روناک خانوم بخوان کمکشون میکنم

-معلومه که میخواد کی بهتراز شما پسرم مگه نه روناک؟

وبابا بایک نگاه سوالی و صدالبته تاکیدی به بنده نگاه کرد وباهمون نگاه به من فهموند که ای الاغ بگو آره تا تنبیهت نکردم☹

-آر...آره آره خیلی خوشحال میشم که شما تو درسابهم کمک کنین

وفورا یه لبخند گشاد زدم که ضایع بودنم طابلو نشه از زیر چشم یه نگاه به بابا کردم دیدم اوه اوه الانه که خفم کنه آخه گند زدمممم بدجور از اونورم گودزیلا سرشو انداخته بود پایین ریز میخندید ای بیشعور بی فرهنگ به اسطوره ملی میخنده حالا نشونت میدم رهام خان صبر کن☹

وواااای خدا تموم شد آخر رفتن دیگه داشتم از خنده کجکیاش دیوونع میشدم والاااا یابووو گودزیلاااا خنگگگگ هی به من میخنده انگار خودش خیلی خرخون بودههه ولی خب خداییش بوده که شده رتبه کنکور اما... اههههه دیوونه شدم خوددرگیر بودم بدتر شدم خدایاااااا یه کاری کن این نیاد فردا اینجاااا اگه بیاد من خودمد میکشم😭 آخه خدایا آدم قهتی زده بود که اینو انداختی تو دامن ما آره قهتی شده بود☺

آخه چرا بامن اینجوررر میکنید من گناه دارم خداجون گناه دارم☹

همینجور که تودلم غرغر میکردم یه شب بخیر گفتمو رفتم بالا تواتاقم چون ازبس حرص خورده بودم خسته شده بودم و دیگه نیرویی دربدنم باقی نمانده بود بدون دره اتاقو باپا بازکردمو پشت سرم باعصبانیت دوباره باپا بستم وبدون اینکه لباسمو عوض کنم خودمو انداختم روی تخت و به سه نرسیده اون عالم هستی بودم

واااااان تووووووووو تیریییییییییی فووووووووور قوقولی قوقووووووووو قوقولی قوقووووو قد قد قداااااااا

یاامام حسین جنگ شده بسم الله بااحتیاط دورو برمونگاه کردم خوب اینجا که اتاقمه منم روتختم نه داعشی میبینم نه چیز دیگت ای پس نتیجه میگیریم جنگ نشده گوشیمو از روی پاتختی برداشتم و صدای نکره ی ساعتشو بستم اه لعنت به این شانس خدایا بامن مشکل داری یا من مشکل دارم نفهمیدم هنوز خمیازه ای کشیدم که دهنم اندازه غاره علی صدر باز شد دستموکردم توموهام و سرموخاروندم و رفتم تو دسشویی صورتمو شستم و اومدم بیرون ی تاپ شلوارک صورتی پوشیدم موهامم بالا سرم بستم و رفتم پایین ازرو پله ها سرخوردم خداروشکر مامانی ندید باصدای بلندگفتم:خدای جذابیت اومدددددده کجاییییییین

مامانی بتخنده گفت:بیابشین گل دختر

چشمام شداندازه توپ پینت بال این ننه من بود آیا؟ خودش بود؟ ینی همونه؟

_مامان چیزی میخوای از من

_اصن بروگمشو دختره زشته میمون خلایق خر چه لایق

ای خدا رم کرد بابامن دوکلمه حرف زدم چرا سیمات قاطی میکنه

_مامان من غلط کردم عفوکن

_پاشوخودتوجم کن عفریته ی دلقک الان روهام میاد

چایی پریدتوگلوم باچشای اشکی گفتم:چیییییییی

_روهام داره میاد

_مادره میخوای منو بکشی من نمیخوام این بیاد مگه زوره نگاه به ته ریشش میندازم به این پی میبرم که فقط روییده ی ذره عقل نروییده

_حداقل عقل اون از تو بیشتره حرفه مفدم نزن گمشو برو حاضرشو نشسته واسه من چرتوپرت میگه پسر به اون آقایی

آره مادره من منم ازاون موقس دارم توگوش خریاسین میخونم

بعدشم به حالت قهر بلند شدمو رفتم بالا تو اتاقم بلندبلند شروع کردم به غرغر کردن

اه اه اه کجای این گودزیلا آقا ومتینه مثل زهرمار میمونه بااون لبخند کجکی زشتش اه اه

آخه من چجور این اخمورو امروز تحمل کنم امروز دیوونه میشم دق میکنم ار دست متلکاش بخدا آخه پدر من آدم قهت بود اینو گفتی بیاد بشه معلم خصوصیه من همینجور که غرغر میکردم یه بلیز شلوار صورتی ملیح راحتی پوشیدم که راحت بتونم تمرکز کن یهو صدای آیفون اومد واییییی خاک عالم توسرم شد😱حالا چیکارکنم آهان برم پایین نه نه نه به من چه اون بیاد بالا والا ایش خیلی خوشم میاد ازش(نه که نمیاد😉)

-روناااااکککککککک کجایی؟

واااییی باز جیغ جیغ های مامی جان شروع شد

-جانم مامان جان جانم بالام تواتاق

-بیاپایین آقا رهامو راهنمایی کن تو اتاقت

واااییی ازالان بدبختی شروع شد خدایا خودمو سپردم به خودت هوامو داشته باش

-اومدم مامان جون

وقتی رفتم پایین دیدم آقا روی مبل نشسته پاشوانداخته روی پاش خیلی ریلکس داره چایی میخوره الهی کوفت بخوری الهی چایی بپره تو گلوت خفه بشی الهی کچل و بی دندون بشی که فرشته عذابه من شدی الهی...

-سلام

ای کوفتو سلام یهو وسط فکرم سلام میکنه گودزیلا☹

-علیک سلام خوش اومدین خوب هستین؟

-ممنون شما خوبین؟

-مرسی خب بریم شروع کنیم؟

-من مشکلی ندارم اگه آماده اید بریم

-بله من آمادم بفرمایید بالا تو اتاقه بنده

-باشه

باشه و کوفت کچل زشت عین بز سرشو انداخته پایین داره میره پرووووووووو

-اهوم اهوم ببخشید آقا رهام میدونید اتاق بنده کجاست که دارین میرین؟

-خیر ولی تاجایی که میدونم اول بزرگترا مهم ترن برای همین من میرم بالاتاشمابیاین اتاقو نشونم بدین😉

-ولی من شنیده بودم خانوم ها مقدم ترنا😉

خخخخخخ قیافشووو شکل خنگا شده ببین چجور نگاه میکنه انگار چی بهش گفتم

-چیزی شده آقا رهام؟

-نه نه بفرمایید بالا من پشت سرتون میام

خخخخخخ ایول به خودم خب یک صفر به نفع من یوهووووووو

باغرور و یلبخند کجکی از کنارش رد شدمو رفتم بالا اونم مثل یه بچه اردک که پشت سره مادرش میره پشت سرم میومد الهیییی ببین چه قیافش مظلوم شده ای جانم بچم ضایع شده ناراحته😢

رفتم تو اتاق اونم اومد کتاباموا‌ز قبل آماده کرده بودم رفتم وسط کتابام نشستم بیچاره هنگیده بود باتعجب داشت نگاهم میکرد ای جاااان

-مشکلی پیش اومده آقا؟

-نه ولی مگه قراراینجا درس بخونیم؟

-بله مگه جایه دیگه ای برای درس خوندن سراغ دارین؟

-شما میز ندارین؟

-چرا دارم ولی دوست ندارم روی میز درس بخونم روی زمین درس خوندن کیفش بیشتره

یه آهانی گفتو آروم اومد جلو خیلی حساس روی زمین نشست و کتاب بزرگ تست عربیمو برداشت وشروع کرد به ورق زدنش

بعداز اینکه همه کتابو ورق زد گذاشتش زمین

-خب پس اول از تست عربی شروع میکنیم چطوره؟

-عالیه عربی و خیلی دوست دارم☺

-خوبه پس یک ربع وقت داری تا تست بزنی بروببینم چیکارمیکنی دختر خوب

چچیییی گفت الان تو یک ربع تاااا تست بزنم دروغغغ آخه من چجور تست بزنم تو یک ربع ای خدا من هر تستی که میزنم پنج دقیقه زول میکشههههههه😭😭

-روناک خانوم چیزی شده چرا شروع نمیکنید؟

-چی؟نه نه چیزی نشده الان شروع میکنم

بعدش فوری مدادمو برداشتم کتابوباز کردم شروع کردم به تست زدن غرق تست شده بودم که یهووو گفت وقت تموم شدددد ای خداا من فقط تا تستتت زدم☹

-وقت تموم شده روناک خانوم کتابو بدین ببینم چیکارکردین

-بفرمایید😒

کتابو گرفت شروع کرد به دیدن تستا کم کم چشماش از تعجب گرد شدد یهو داد زد فقطتاتستت😭😭

-ببخشید آخه من قدرت تست زنیم ضعیفه نمیتونم تند تست بزنم😒

-خب چرا زودتر نگفتین تااول روی قدرت تست زنیتون کارکنیم؟

-آخه فکرکردم وقت بیشتر میدین باتست کمتر

-من وقت زیاد دادم باتست کم

چیییی این چی گفت وقت زیاد داده باتست کم این کجاست وقتش زیاده آخهه تاتست داده به من تودقیقه تازه آقامیگه وقت زیاد دادم گودزیلای کچل😟

-وقت زیاااددددد دادین باتست کمممم شوخی میکنید دیگه؟

-نخیر شوخی نمیکنم توی کنکور دردقیقه بایدتا تست بزنید😉

یاخداااا این چی داره میگه من چجوری تودقیقه تا تست بزنم من که پیام نور قوزآبادم اینجوری قبول نمیشم ای واای

خدایا این دختره دیگه کیه بلد نیست دوتا دونه تست بزنه بعد بامن شرط بندی کرده که تک رقمیییی بشههه عمراااا از الان برنده خودمم بزار نتیجه های کنکور بیاد خودم میدونم چه شرطی واسش بزارم هههه😉عجب خبیثی شدم من خخخ ولی به بردش میرزه ایوول

روناک:

اا واا این پسره چرا اینقدر خبیث نگاه میکنه یاقرآن نکنه میخواد بلاملایی سرم بیاره هی به این پدرم میگم معلم خصوصی نمیخواما میگه نه رهام پسر خوبیه آخ بابایی کجایی ببینی که این آقاا رهام میخواد منو به کشتن بده میخواد جیگر گوشتو ازت بگیره کجایی ببینی بابایی کجایی😭

-روناک خانوم موافقین تست زنی تمرین کنیم تا دستتون تند بشه؟

-چی بله بله موافقم تمیرین کنیم

-خب پس شروع کنیم ببینید اول باید سوالو دقیق بخونید بعد نگاه به تستا کنید هرکدوم رو که مطمئنید اشتباهه حذف کنید وبین گزینه هایی که شک دارید درسترینشو انتخاب کنید واگر شکتون زیاد بود اون تست رو نزنید چون نمره منفی داره اوکی؟

-اوکی

-خب پس چندتا تست بزنید تاببینم

-باشه

شروع کردم به تست زدن همه حواسمو جمع کردم وتمرکز کردم روی تستا سوالا زیاد سخت نبود برام ولی خب چون قدرت تست زنیم کم بود نمیتونستم راحت گزینه درست رو تشخیص بدم باهزار تا بدبختی تا تست زدم که گفت وقت تمومه پووووووووففف زودتر میگفتی مغز هنگید واییی خدا کمرم شکست دستامو کشیدم روبه بالا یکم کمرمو دادم عقب آخیششششش حال اومدم☺واااا این چرا چشماشو اندازه چشمای وزغ کرده چرا اینجوری نگاه میکنه یاامزاده بیژن چشه😳

رهام:

یاقرآن این دختره دیوونس چرا اینجوری میکنه یعنی نمیبینه من اینجا نشستم همچین دستاشو روبه بالا میکشه کمرشو قرمیده انگار کوه اورستو فتح کرده خدایا انگیزت از خلقت این موجودات چی بود به غیراز خرابکاریو جیغ جیغ کاره دیگم بلدن آخه چرا اینا روآفریدی☺

-ببخشید آقارهام مشکلی پیش اومده؟

-چی هانه نه مشکلی نیست خب تستارو زدین؟

-بله زدم بفرمایید

کتاب و برداشتم گرفتم روبروش بااحتیاط از دستم گرفت وواااا روانی انگار دارم بمب هسته ای بهش دادم گودزیلای خنگگگگگ بیشعوورر ایش😑

-خوبه تستاتون تاش درسته ولی هنوز کنده دستتون باید روی زمان بیشتر دقت کنید.خب واسه امروز کافیه خسته نباشین.

پووووووووففف خداخیرت بده دیگه داشتم از گشنگی میمردم ساعته اینجانشستم روی قدرتم کارمیکنم مردمممم

-مرسی شمام خسته نباشین

روناک:

قدره الاغی ازم کارکشیده مردکه چغندره تازه الان میگه بسه خیلی دوس دارم جوری بزنمش که قطع نخاع بشه شغال بی مو از روزمین بلند شدم و لباسمو صاف کردم جلودره اتاق ایستادم و گفتم:امشب تشریف دارین اینجا؟

بااون چشای وزغیش نگام کردوگفت:ببخشید؟

_آخه نشستین قصده بلندشدنم ندارین گفتم شایدخوش گذشته

چشماش شیطون شد یاحسین استغفرالله توبه توبه چرا چشاشواینجوری کرد آقا به شخصه غلط کرردم به بزرگیت ببخش

_اگه هم اتاقیم شما باشین چراکه نه!!!😊

آی خداااااا وقاحت تا چه حد بابااین از پشت کوه اومده اینقدر زبون درازه چشامو که اندازه توپ شده بود به حالت عادی برگردوندم و گفتم:تاجایی به یادمیارم شما بایدتو استبل باشین نه اینجا

اوخیییییییشششششششش خوبت شد تاتوباشی با من درنیوفتی لبخند پیروزمندانه ای زدم و با سر بهش اشاره کردم که یعنی شرت کم گورتوگم کن

با عصبانیت بلندشد و از دررفت بیرون آخی بچم حرص نخورمادر واس بچت ضرر داره از پله ها رفتم پایین

_تشریف داشتین حالا

_ممنون خانم تهرانی بیشترازاین زحمت نمیدم

مامان به جانه خودم ی باردیگه تعارف کنی کلتومیکوبونم به دیوارا

_نه بابازحمت چیه ببخشیدتروخداهااگه این روناک ی ذره ۶ میزنه

جانمممممممم مامان به من گفت ۶ میزنم؟ ی نگاه به روهام انداختم سرشوانداخته بود پایین و ریز ریز میخندید آی من حال تورومیگیرم

_اهم اهم ببخشید مزاحم ظدم شما راحت باشین اصن حس کنین من نامرئی ام والا به خدا اینجوری بهترم هس

_روناک مامان ماز وجودت ناراحتیم دخترم

خدایا چرامنوازروزمین برنمیداری نگاش کن گوریلو چه میخنده

مامان جان منوتو تنها میشیم دیگه دارم برات

آخیششششش بالاخره شازده تشریف فرما شد چی میشد زودترگورشوگم میکرد خوب مامان جان خودتو آماده کن که میخوام بزنمتتتتتت دستاموزدم به کمرم و رفتم توآشپزخونه پشت مامان

_خانم تهرانی

_بنال

خدایا نگااونوقت میگن چرابچه بی ادب میشه ازکانون خانواده یادمیگیره دیگه

_مامان من کجا خنگمممممم?

_از کوچیکی تاالانت خنگ بودی

_تومامان منی یا دشمنم?

_هیچکدوم سوحان روحتم😂

خدایا بیا اونوقت میگی من شیطونم من اینجوریم من اینجوریم خدایا جاهای جاش به من نگاه نمیندازیا حالا زوم کردی رومناااا بابا برو له این یکی ی چیزی بگو

آیییییی کلم میگن چوب خدا صداندارهاااا اما این چوب مامانم زود صداهم داش صدا شپلق داد

_مامان مگه مریضی چرامیزنی آخه

_حرف نزن بابا برونبینمت

شیفته ی این تیریپ حرف زدنه مامانمم

زبونموبراش درآوردم و رفتم سمت اتاقم درو بستم و روی صندلی کامپیوترنشستم

کامپیوتر رو روشن کردم و یه آهنگ شاد گذاشتم شروع کردم به رقصیدن برای رفع خستگیم خوب بود یووووهووو نمیدونید وقتی عصابت داغون باشه برقصی چه کیفی داره😂😂

اااا صدا چرل قطع شد جلل خالق چی شد جنوپری اومد

اااا این که مامانه چرا این شکلی شده شکل گوجه شدازبی سرخه چقدر عصبانی وای وای

-چی شده مامان خانوم چرا آهنگو قطع کردی آخه؟

-مامان خانومو کوفت درد مرض چه خبرته این همه صداشو بلند کردی عروسی ننته یا بابات هاااان☹

-اواااا خدامرگم بده عروسی شما کهسال پیش بود من نبودم که اگه بودم ترکونده بودم عروسیو☺

-کوفت نیشتو ببند بزغاله اگه قراربود تو توی عروسیم باشی که صدسال سیاه عروسی نمیگرفتم مگه از آبروم سیر شده بودم

اییی خداااا آخه این مامانه دادی به من همه مادرا آرزوشونه بچه هاشون توی عروسیاشون باشن مامانه من میگه مگه از آبروم سیرشدم آخه منو به چه انگیزه ای آفریدی هاا به چه انگیزه ای☹

_روهام جان گوشیشو جا گذاشته بده برم بهش بدم بچمو دوساعته جلو دره

جاااان گوشیشو جا گذاشته !???!اینجاا!?!?ی نگاه ب دورو برم کردم که دیدم زیره کتاب عربیمه ی فکر شیطانی زد به کلم بالبخند خبیثی به مامان گفتم:عععع نه بابا من دیدم گذاش توجیبش برد

چشاشوریزکردوگفت:مطمئن?!?!

سرمو بااطمینان تکون دادم

_یعنی باورکنم الان داری جدی میگی یا فیلمه?

بیا ننه مارو باش

_نه مامانی برده

سرشومشکوک تکون دادو رفت بیرون

مثل این وحشیا هستن همونا پریدم رو کتاب عربی و نگاش کردم خدایا رمز نداشته باشهههههه آخجووووونم ندارههههه لبخندم ثانیه به ثانیه خبیث ترمیشد آقا روهام ببین من چیکارت بکنم تورو

رفتم تو پیاماش اولین پیام:اون دختره توکافی شاپ جانمممم این دیگه چه اسمیه پیام دوم:لباس زرده تو میدون ولنجک یاامام زاده سرگیجه یعنی من بایدبرم ساقه طلایی با پشمک بخورم بمیرم این چه اسماییه پیام سوم:لب شتری بسم الله خدایا چیزای جدیدمیبینم😭😭اینا دیگه چیه رفتم برم پیام بعدی که گوشی شروع له لرزیدن کرد عععع این که داره زنگ میخوره به صفحش نگاه کردم که چشام ۴تاشد☺️👀👀👀

پشمک حاج عبدالله دیگه چیه خدا😂

باز شیطون رفت تو سلولا بدنم😈

جواب دادم یه صدای جیغ ی نفر پیچیدتوگوشی

_واااای کجایی تو چرا جوابمونمیدی بابا شمارتو به زور گیرآوردم ببین من همونیم که میخوای لج بازی نکن دیگه الو...گوشی دستته

خندموقورت دادمو با صدای جدی گفتم:خانم کی باشن؟

دختره باجیغوتعجب گفت:گوشی شوهرمن دسته توچیکارمیکنه عشقم کجاس توکی هستی عفریته

خدایا بزنم اینو شل و پل کنم عجب آدمایی پیدامیشنا

_خانم اگه شما زن ایشونین من اینجا دسته....استغفرالله من برگ چغندرم

_من باورنمیکنم گوشیو بده به عشقم

_متاسفانه حمومن🛀🍗

دختره باگریت گوشیو قطع کرد از خنده منفجر شده بودم وای خدا چه مالی میده امااگه روهام بفهمه کلمو میکنه😂پسره دختربازه کودن😂 گفته بودم طلافی میکنم شلغم آب پز شده☺️🎈

واااایییی نمیدونید تواون موقع تودلم چه خبر بوددد که عروسی بودد دیدی آقا رهام آخر حالتو گرفتم☺

ولی خدایی عاشق اسمای دوست دختراشم پشمک حاج عبدالله😂😂😂

استعدادش معرکه است وایییی خدا دلم عاشق موجوداتتم بخصوص این گودزیلای خودمون😂😂

-رووناککککک میکشمتتتت😟

ههییییی واااییی مامانه ای خودم کفنت کنم رهام که همش دردسری گودزیلای بدبختتتتت الان مامانم منو میکشهههه😟

-جونممم مامانی چی شده چرا جیغ میکشی؟

-چی شده آره میگی چی شده ورپریده گوشیش که پیشه خودش نیست دسته تو چرابه من میگی پیشه خودشه هااا😟

-مامانی به جون دایی نداشتم فکرکردم پیشه خودشه الان رفتم کتابامو جمع کنم دیدم زیر کتاب عربیم بود😟

-آره جونه خودت توگفتیو من باور کردم ورپریده

-اااا مامان جون دروغم چیه آخه من باگوشیه این گودزیلا چیکاردارم هان؟

-گودزیلا چیه بی ادب آقا رهام فهمیدی؟؟😟

-بله بله فهمیدم😟

-بعدشم کاریش نداری فقط یکم کرم میریزی باهاش پسر مردمو بدبخت میکنی بی آبرو میشه

زکی مامانه مارو باش الان مطمئن شدم صددرصد سره راهیم اون رهام بچشونه والا تو زندگیم اینجوری که ازاین گودزیلا دفاع و تعریف میکنه ازمن نکرده

_ردکن بیادگوشیشو تا حسابتو بعدا برسم

چهرمو مظلوم کردم و با دو دست ادب گوشیو تقدیم مادر گرامی کردم اما خدایی چقد خندیدماااا خودمو پرت کردم رو تخت و نوت بوکمو روشن کردم رفتم تولیست آهنگا و یکیو پلی کردم

امشب دل من هوس رطب کرده عاشق شدهو از عشق تو تب کرده امشب شبه رقص و سازو آوازه امشب دل من دراوج پروازه

خدایا عایا من انسانم؟عایا من ی دخترم؟خدایا گاهی وقتا احساس میکنم ی موجودناشناختم والا به خدا هیچیم شبی آدمیزادا نیس اووووووم حوصلم سر رفته زیرشم کم کردم اما بازم سررفته حالا چیکا کنم☹☹

آخجووووووونم یافتم😂😂

رفتم سمت کمدم و ی مانتوی مشکی با شال و و شلوار سفید درآوردمو تنم کردم موهامو بالا سرم بستم و ی رژ لب زرشکی زدم گوشیه اپلمو انداختم توکیفم و از پله ها رفتم پایین

توجه داشته باشین

رفتم پایین

یعنی مثل آدم از پله ها رفتم

_کجا به سلامتی

خوب ایسگا بازرسی

_ددی جونی دارم میرم خرید

_۲ دیقه هم نباشی دو دیقس به سلامت

یعنی فکم افتاده بود کف پارکتا خونهاااا من میدونم سر راهیم ازتو جعبه پیدام کردن دیگه حالا عیبی نداره از در خونه زدم بیرون و سوار اسپورتج قرمزه مامانی شدم وای بفهمه از ۳۶ روش سامورایی دارم میزنه حالا به روش های مختلف از دره ویلا زدم بیرون و پاموگذاشتم رو گاز خریدو الکی گفتما وگرنه دوس داشتم بررم ایل گلی منطقه ی مورد علاقه ی من ای بخشکی شانس همینم مونده بود پشت چراغ قرمز بمونم بادستام رو فرمون ضرب گرفته بودم که ی دفعه ی صدایی اومد

_خوشگله کجا میری

بیا خداجون حالا بازم بگو من کرم میریزم

_جهنم میای؟

پسره چپ چپ نگام کرد

خوب به جهنم از بچگی چشماش چپ بوده دیگه

بالاخره چراغ سبز شد پامو روی گاز فشار دادم

۲۰ دیفه ای رسیدم به ایل گلی ماشینوپارک کردمو پیاده شدم

تا وارد ایل گلی شدم دیدم اووو چه جمعیتی پراز داف های خوشگل جون میده واسه مخ زنییی خدایا من دخترم یاپسر واقعا دچار دوگانگی جنسی شدم ظاهرا پسرا میگم جووون کیف میده واسه مخ زنی ولی الان من دارم میگم عجبا ببینی چه دورو زمونه ای شده خخخخخخ

رفتم سمت یه آلاچیقا کسی توش نبود رفتم نشستم شروع کردم بازی باگوشیم یهو دیدم یکی اومد روبروم نشست تا سرمو آوردم بالا فکم با آلاچیق برخورد کرد این اینجاچیکارمیکنه آخهه😐

-سلام روناک خانوم خوب هستین؟😊

-س..سل..سلام آقا رهام ممنون شماخوبین مامان باباخوبن؟

-مرسی مامان بابام خوبن سلام دارن خدمتتون شماچی پدرمادر خوبن؟

-بله لله خوبن سلام میرسونن تازه بابام خیلی تشکر کرد ازتون

-خواهش میکنم کاری نکردم وظیفه بود

-بازم ممنون

-راستی شما تنها اومدین؟

-بله یکم حوصلم سر رفته بود اومدم یه دوری بزنم برم

-آهان راستی بابت گوشی ممنون😉

-خواهش میکنم شرمنده اون موقع به مامان گفتم پیش خودتونه آخه ندیدمش بعدش دیدم زیر کتاب عربیمه

-نه باباخواهش میکنم تازه من یه تشکرم به شما بدهکارم

-تشکر برای چی🤔

-آخه شره یه مزاحمو از سرم کم کردین😉

چیییییییی شره مزاحم من کی کجاااا🤔🤔نکنه نکنه اون دختررو میگه که گفت گوشیه همسرم دسته شما چیکارمیکنه مگه اون دوست دخترش نبود؟جلل خالق این بشر دیگه کیه بادخترای مردم رفیق میشه بعد بهشون میگه مزاحم ای روانی گودزیلایی😟

-مزاحم؟کدوم مزاحم؟🤔

-همون که زنگ زده بود به گوشیم دیگه

-کدوم کی اصلا مگه کسی به گوشیتون زنگ زده بود؟

همچین نگاهی بهم انداخت که خودنو خیس کردم وتوجشماش خوندم که میگفت خرخودتی ای بیتربیت خر عمته این چه طرز صحبت کردن با یه اسطوره است ایش

-همون که نوشته بودم پشمک حاج عبدالله وزنگ زدو شما جوابشو دادین گفتین همسرم هستین

-آهاااان اون پشمکرو میگین مگه دوست دخترتون نبود؟

-خیر یه دختر نچسب بی ریخت مزاحم بود

-خیلی بی تربیتینا

-چراااااا!!!؟؟؟

-از یه آقای متشخص بعیده اینجوری پشت سره یه خانوم حرف بزنه

-بله حق باشماست من پشت سره یه خانوم اینجوری حرف نمیزنم

-اااااا الان حرف زدین

-ایشون خانوم نبودن یک مزاحم ویک آدم بدبخت بودن که شخصیت یک خانومو برده لودن زیر سوال

-بله حرف شما درسته ولی هیچ وقت نباید پشت سره دیگران اینجوری حرف بزنید

-واای باشه چشم دیگه پشت سره دیگران اینجوری حرف نمیزنم خوبه؟

-بله خوبه

-خداروشکر بامن امری ندارین؟

-نه سلام مامان بابارو برسونید

-همچنین خدانگهدار

پووووففف رفت آخیییششش وای خدا چقدر سخته خانومانه بحرفیاا دیگه داشتم خفه میشدم ولی خدایی چه کلاسی داره لامصب☺

کفشامو درآوردمو یکیشو پرت کردم شرق آلاچیق اون یکیو غرب آخیششششش به این میگن آرامش چشامو بستم و دستمو گذاشتم رو چشمام

_خانومی مهمون نمیخوای

بسم الله خل شدم اینجا که به غیر من کسی نیس خدایا خودت ی عقلی بده

_خانوم خانوما باتواما

نه دیگه این یکی خیلی ۳ بعدی بود چشامو باز کردم که فکم اندازه اسب آبی باز موند جلل خالق مردم چقد پررو شدناااا به پسری که جلوم بود نگاه کردم اه اه چقد شبی جوجه تیغیه

_زبون نداری خانما

برم تو دهنش پسره شترو

_راتو بکش بروتا من بدرقت نکردم جوجه مرغ چندروزه

باچشای گشادشده نگام کرد حقته گوریل

_اعصاب مصابتم که تعطیله خوشگل خانم

آی حرسم میگیره این جوجه ها مزاحمم میشن

_زبونت به قدت نمیخوره مارماهی گورتوگم کن

باعصبانیت نگام کرد آخی گوگولی حرص نخور ناخونات ترک برمیداره

_ببین نزار.....

_نزار چی?

با تعجب به روهام که پشت پسره بود نگاه کردم اوه اوه چقد الان شبی گوجه فرنگی شده🍎 نترکی گلابی🍐 واییییییی چقد عصبانیه این روهام بابا چرامنومیخوای بخوری این مزاحم شده

_آقا کی باشن

عزرائیل اومده جونتو بگیره

_نامزد خانم امری داشتی?

جانمممممممم😂نامزد☺ما کی نامزد کردیم آلزایمرم دارماااا

_ببخشین آقا فکر کردیم....

_گورتو گم کن

پسره مثل اسب شروع کرد به دوییدن آخی بچک چقدر ترسید مادراینقدرتند ندو شلوارت میوفته😂

_فکرنمیکنی این مدل آرایش مناسب این مکانا نیس مخصوصا برای ی دختر تنها اونم توی این ساعت توی این مکان☹

وای خدایا این که الان شده عزرائیل من چرااینقدر قرمزه اثن به توچه جوجه ماهی

جوجه ماهی?!?

فوش جدیده

-واااا مگه آرایشو لباسم چشه؟؟

-بگید چش نیست مانتوی تنگ کوتاه شلوار تنگو چسبون شالتونم که سر نکنید بهتره رژه قرمزکه از کیلومتری برق میزنه بازم بگم چشه یاکافیه؟

ای هیززززز بدبخت خاک توسر گودریلات کنم ببین چجوری منو دید زده فقط کم مونده لباس زیرمم بگه چجوری خاک توسر بزنم فک مکشو بیارم پایین عوضیییی😟😟

-بله کافیه ولی از نظر خودم لباسام و آرایشم ایرادی نداره شما و هم جنسای عزیزتون میتونید جلوی چشماتونو بگیرید تا اغفال نشین

-من یاچند نفر دیگه جلوی چشمامونو شاید بتونیم بگیریم ولی آدمایی مثل اینا که مزاحمتون شدن اونقدر بی بندوبارن که کنترل چشماشون دسته خودشون نیست😟

-خب اون دیگه به من ربطی نداره

بعدشم بلندشدم رفتم کفشامو پاکردمو از آلاچیق اومدم بیرون رفتم سمت در پارک و ازپارک خارج شدم ورفتم سمت ماشینم ریموتو زدم سوار شدم پامو فشار دادم روی پدال گازو حالا برو که بریم

جلودره خونه ترمز زدم جوری ازماشین پیاده شدمو درو بستم که احساس کرم شیشه های ماشین ترک برداشت دره خونه رو باز کردم و وارد شدم خدایا خودت پشتو پناهم باش تا مامان منو نکشه

مثل این دزدا دره ورودیو باز کردم و رفتم که از پله ها برم بالا

_روناااااااااک

خوب خدایا دستگیرشدم الان میرم معاخضه حکومت نظامی

آروم برگشتم سمت مامانی جونم

_کلاغ پر باشه نمیرم

باگیجی نگام کردوگفت:چی میگی

_گفتم الان فلکم میکنی با چوب میزنی کف پاهام پیشنهاددادم که...

_بروخدا شفات بده نصفه شبی چرتوپرت میگی قرصاتونخوردی

بیا خداجون الان به من گفت مریض

_بله حق با شماس حالاچیکارم داشتین

_میخواستم بهت بگم ....هیچی بروتواتاقت واسه شام بیا

مشکوک نگاش کردم

_ی چیزی میخواسی بگیا

_میخواسم بگم ولی پشیمون شدم برو

جوری قانع شدم که تاحالااینجوری قانع نشده بودم

رفتم تواتاقم و لباسمو با تاپ شلوارک عوض کردم و رفتم پایین واسه شام بعد شام اومدم تواتاقم و ۴تا گوسفند که یکیشون رهام بودو شمردم و خوابیدم

صبح با صدای آلارم گوشیم به زور بلندشدم دستو صورتمو شستم و رفتم حاضرشم که برم آموزشگاه اووووم چی بپوشم ی مانتومشکی برداشتم با مقنعه مشکی و ساپورت مشکی بعله دیگه میخوام برم مراسم خطم رژ لب جیگریمو زدم و از اتاق اومدم بیرون بادو از خونه زدم بیرون و رفتم آموزشگاه وارد آموزشگاه شدم اوه اوه این پسره هم که اینجاس آخی بدبخت ازاون دفعه که زدم پاشو چلاق مردم دیگه باهام کاری نداره خلاصه رفتم نشستم سرجام استادم اومد درس دادو رفت آخیششششششش خسته شدم کی میشه این کنکور تموم شه بره پی کارش از آموزشگاه زدم بیرون رفتم سوار ماشینم بشم که بوق ی ماشینو از پشت سرم شنیدم برگشتم تا جدوآبادشو یکی کنم که دیدم عععع اینکه گوریله خودمونه

_مامانت گف بامن بیای

_آقا قبلش که بپرسم کجا ی چی دیگه بگم آخه گوسفند نه مادر نه سیستر چرااینجوری بوق میزنی

بیچاره رهام دهنش باز مونده بود الان تو دلش میگه این دیگه کیهومن گیرش افتادم عقل درست و حسابی که نداره درس خونم که نیست زبونم که داره اندازه اتوبان تهران-شمال که میزنه فقط تنها مرضی که نداره اینه که سالمه بدنش همین یه لحظه صبرکن من الان اینارو برای خودم گفتم😭😭

ای خداااا ببین چقدر این چرتو پرتارو بهم گفتن که خودمم باور کردم و روی روحیم تاثیر گذاشته همش تقصیر این پدرومادر بی احساسه☹

-روناک خانوم حالتون خوبه؟

-بااین بوقی که شما زدین بهترازاین نمیشم

بیشعوووورر ببین چجوری ریز ریز میخنده گودزیلای کچل ایش

-ببخشید نمیدونستم میترسید بازم شرمنده

-باشه چون اصرار میکنید میبخشم

خخخخخ قیافشو ببین چشاشو باز چپکی کرده خو به من چه تاتو باشی سربه سر من نزاری گودزیلای کچل

-خب حالا بفرمایید بریم

-کجاااا

-خونه پسر شجاع منزل ما دیگه

-چه خبره منزل شماا

-مهمونیه

-اااا خو چرا زودتر نگفتین من که لباس مهمونی تنم نیست

میریم خونه شما عوض کن لباستو بعد میریم خونه من خوبه

-امممممم آره خوبه☺

بعداز اینکه حرفشو تایید کردم یه سری باخنده تکون دادو راه افتاد سمت خونه ماا چون نزدیکای ظهر بود خیلی ترافیک بود برای همین تا برسیم خونمون یک ساعتی طول کشید تارسیدیم فوری از ماشین پریدم بیرونو باکلید دروباز کردم بادوو خودمو رسوندم به عمارت بعدشم فوری از پله هارفتم بالاو خودمو پرت کردم تواتاق واااای نفسم بریددد پوووف حالا چی بپوشم بزارببینم درو کمدو باز کردم شروع کردم به دید زدن

آهاااااان خودشه یه مانتو آبی اسمونی تنگو کوتاه باشه شال سفید و شلوارسفید کفشای پاشنه سانتی آبیمم پاکردمو کیف دستی آبیمم برداشتم و رفتم جلوی آیینه یه خط چشم مشکی بایه رژ کالباسی زدم امممم چه جیگری شدم بوچ بوچ بزن بریم روناک خانوم که بدجور هلو بپر توگلو شدیی و دوباره باحالت دو راهی حیاط شدم بماند دیگه توراه چندبار نزدیک بود بامخ بیام روی زمین☺

فوری از خونه اومدم بیرون درومحکم بستم که خودم از صداش ترسیدم وبایک جهش خودمو انداختم توماشین

-سلام ببخشید توروخدا یکم دیر شد

-نه خواهش میکنم شما خوبین؟

-من اره خوبم چطور

-آخه دیدم خیلی باعجله میاین فکر کردم چیزی شده

-ننن چیزی نشده فقط دویدم تا زود برسم دیرتشه

یه آهانی گفتو ماشین روشن کرد ورفت سمت خونشون خونشون زیاد بامافاصله نداشت دوتا چهارراه بالاتر بود برای همین زود رسیدیم وقتی رفتیم داخل بازار ماچ و بوسه شروع شد از توبغل مامیش پرت میشدم تو بغل ددیش وهردوام به اندازه کافی منو آبپاشی کردن😁

بعداز اینکه مراسم ماچوبوسه تموم شد رفتم کنار بابانشستم و یک چشم غره توپول به مامی رفتم و یه پشت چشمم براش نازک کردم والا بدون هماهنگی بامن قول مهمونی میدن بی ادبا ایششش

-چته ورپریده واسه من پشت چشم نازک میکنی هاااان

-اااا چته مامان کر شدن چرا جیغ میزنی

-دوس دارم مشکلیه

-نه والا چه مشکلی جیغ بزن مامانم

-حالابگو ببینم واسه کی پشت چشم نازک کردی😟

-کی من😳کیی؟

-همین الانن

-نننن من نبودم اشتباه دیدی مامی گلم

-اااا که اشتباه دیدم وایسا بریم خونه حالیت میکنم

وووویییی باز تهدید کرد ای خداااا من هی میگم بچه اینا نیستم از تو کارتون پیدام کردن هی توبگو نه حالا ببین چجوری تهدیدم میکنن😟

همینجور که داشتم باخودم کلنجار میرفتم یهویی پهلوم سووورااخ شدددد شدید منم یه جیغ بنفش فراسرخ کشیدم که تادوتا کوچه بالاترم صداش رفت بیچاره رهام داشت از پله ها میرفت بالا باجیغم کنترلشو از دست داداز پله سومی افتاد اولی خخخخ ولی حقش بود جیگرم حال اومد☺

-واای روناک جان عزیزم چیشدی گل دختر؟

-هیچی خاله جون کمرم خورد به دسته مبل ببخشید

-الهی دورت بگردم خوبی خاله الان میخوای پماد بیارم برات؟

-نه نه خاله جون خوبم

-مامان رویا:اوا خدا مرگم بده رهام جان چرا روزمین نشستی خاله

-چیزی نیست خاله حواسم نبود افتادم

خخخخخخخ چه دروغی میگه گودزیلای کچل😂

اززبان رهام:

یاااخدا کی بود جیغ زد؟؟؟!!اصلا جیغ نبود که بمب هسته ای بود آخخخخ کمرم خدا لعنتت کنه دختر این صداست توداری یا بلندگواا لامصب مامانه منم سااااادههه ببین چجور قربون صدقش میره ایششش دختره جیغ جیغووووو خوبه رویاجون منو دید وگرنه تاصبحم کسی سراغمو نمیگرفت اییییی دخترپرستای بیچاره😁

ببین چجورم ناز میکنه خودشووو لووووس

-رهام مادر میخوای تاصبح همونجابشینی پسرم؟

-نه مامان جون میام الان بااجازتون برم لباسمو عوض کنم میام

-برو پسرم برووو زود بیا الاغذاسرد میشه

-چشم الان میام

از زبان روناک:

اییششششش چقدر لوسش میکنن این پسررو انگار از دماغ فیل افتاده اونم همچین مثل دخترای خجالتی چشم چشم میکنه که ادم اوقش میگیره گودزیلای هرکوولل خجالت نمیکشه از هیکلش کچل تقصیری نداره که مامان باباش پسر پرستای بدبختن😁

اووووووو ببین رفته چه تیپی زده بلیز سفید باشلوار یخی پوشیده جووونن عجب هلویی شده😍

اواااا خاک تو سرم اون موقع تاحالا داره بالبخنو کجکی نگام میکنه گودزیلای کچل بدبخت چشماتو درویش کن(ولی خدایی اون موقع تاحالا من داشتم میخوردمشاا)هیز بدبخت اممم

سرمو انداختم پایینو شروع کردم به خوردن غذام اونم اومد روبروم نشست برای خودش برنج کشید بامرغ ماشالا اندازه خرس میخوره حق داره دیگه این هیکل گندرو باید یجور سیر کنه یانه والاا خرس گنده سه برابر من میخوره بعدشم مثل دخترا خودشو لووووس میکنه هرکول گودزیلا کچل ایشالا به ماشین بخوری فرم صورتت بهم بریزه من جیگرم جال بیاد الهیییی آمممییینن😭

وقتی ناهار تموم شد بلند شدم ظرفارو جمع کنم که نگار جون نزاشت گفت خدمتکارشون هست جمع میکنه منم از خدا خواسته رفتم روی مبل نشستم شروع کردم به پیام بازی با بروبچ وبرای آخر هفته قرار یه کوه نوردی توپ گذاشتم یوهووو

-درسا خوب پیش میره؟

-هاااا😭

-میگم درساخوب پیش میره؟

-آقا رهام شما عادت دارین مثل جن ظاهر بشین یجا؟

-چیی😭

-میگم شما عادت دارین مثل جن ظاهر بشین یجا؟

-نخیرم کی گفته من جنم؟

-من

-اونوقت برای چی؟

-برای اینکه امروز دوبار منو تا لبه سکته بردین

-واا به من چه شما حواستون نیست

-خب وقتی یه نفر حواسش نیست یهو نمیان بالاسرش حرف بزنن یا کنارش یه بوق خوشگل آقا

-ببخشید اونوقت چجوری اظهار وجود میکنن؟

-خیلی آروم صداش میزنن و تکونش میدن تا ازاون عالم بیرون بیاد

-واگر اون شخص باهمه این کارا اراون عالم بیرون نیومد چیی؟

-دیگه اون خیلی خروخنگه که نمیفهمه دارن صداش میزنن

واا این چرا اینجوری شد جلل خالق خرس گندروببین چجور دلشو گرفته قهقه میزنه یاخدا دیوونه شده چرا اینجوری میکنه روانیییی😭😭

-اواا آقا رهام چرا اینجوری میکنین زشته خاک توسرم

-واایی خیلی باحالی دختر معرکه ای😂😂😂

-هاااا😂میتونم بپرسم چرا؟

-چون خودت به خودت میگی خره خنگ😂

چیییی این الان چی گفت من کی به خودم گفتم خره خنگ جلل خالق روانی شده بچه هیچی حالیش نیست😂

-واا من کی همچین حرفی زدم؟

-همین الان گفتی

-من خودمو نگفتم که اون آدمارو گفتم

-خو خودتم یکی از اونایی دیگه چون چند بار صدات زدم حتی دستتم تکون دادم ولی نفهمیدی

چیییییی صدام زده تکونم داده من نفهمیدم ایی خاک توسرت روناک که هنوزم شش میزنی آخه دختره روانی یه کوه رفتن چقدر ذوق داره که حواست به اطارفت نیستتت هاا حالامن چه گلی به سرم بگیرم بااین سوتی که دادم😞

-اخب من،من داشتم بادوستم درمورد مسئله مهمی حرف میزدم حواسم نبود همیشه که اینجور نیستم

-بله بله حق باشماست😉😉

_دوس داشتی ماه بودی؟

_الان هستم دیگه

یعنی جوری که این نگام کرد منواز ۷ دولت آزاد کرد خوب مگه چیه منم ماهم مگه کوری پسره دلقک ماه به این قشنگیو کنارش نمیبینه داره به اونجا نگاه نیکنه خدایاآخه این سیب زمینیو چرا آفریدی

_فک کنم زیادی غرق بودی خوانوادت رفتن

اوا خاک توگورم کی رفتن که من ندیدم

_زیادفشار نیار هنین قدرم که داری میسوزع

اووووف این چقدر کرمههههههه

_اخوی من میخوام اصن اینجا بمونم مشکلیه

_عععع روناک جان میخوای بمونی!?!

بسم الله این کی بود

برگشتم سمت صاحب صدا هعیییییی خدا من چقدر ننه این بشرو دوس دارم حالا چی بگم بهش وای مثل خرتوگل گسرکردم

_روناک دخترم?!!?شنیدم میخوای بمونی!!!میمونی!!?

به ننم که امشب ازش زیاد بعیدبود که مهربون شده باشه نگاه کردم بازتو بی مقدمه حرف زدی مامان اه

_آره رویاحون میخواد بمونه

بابا من شوخی کردماااااا

مثل نقاله ۱۸۰ درجه چرخیدم سمتش

_نه میرم نمی خوام مزاحمتی.....

_اوا دیگه این حرفو نزنیا تومراحمیییی و بعد رو به مامان گف:رویاجون برو روناک امسب درخدمت ماس

بابامگه من توپم کنه هی پاسم میدین

_باشه پس فعلا

ماماااااااان نرررررو منواینجا نزاااااااااار رو قلبم پا نزاااااااار هووووووو ننه نروووووووهاااااااا باتوام گوریلللللللل اوییییییی ببخشید مادررررررررررر

و اینگونه شدکه ننم رفت و من موندگار شدم هعییی

با مانی جون مامان روناک رفتیم توخونه

_دخترم روهام اتاقتونشونت میده

_مرسی مانی جون

_وظیفس گلکم و رو به روهام گفت:ببرش دخترمو

باروهام از پله ها رفتیم بالا روهام رو به روی ی درسفیدایستاد به طبعیت ازش ایستادم

_اینم اتاقتون

_آها ممنون شرت کم

اوییییی بچم چشاشو ببین مادرت برات بمیره جوجو اینقدر حرص نخور بدونه توجه بهش مثل گاو وارد اتاق شدم ی اتاق بزرگ به رنگ صورتی سفید که ی تخت دونفره وسطش بود آخجووونم مثل این گوسفندا پریدم رو تخت که دومتر پرتاب شدم روهوا اووووووم الان لباس ندارم چیییییی دره کمدوباز کردم که دیدم به به ای جونم چه لباسایی لباسا کی هس اینجا؟؟!؟شونه هاموبالاانداختم و ی لباس خواب کشیدم بیرون و پوشیدم و دوباره مثل اسب بیپرتمه رغتمو خودمو پرت کردم روتخت و خوابیدم

تقققققققق تقققققققققق تقققققققققققققققققق

ای یاتاقاااااااان بابا سره صبحی هم ولم نمیکنن اینا باخوابالودگی ازروتخت بلندشدم که پتواومد زیر پام و مثل مگس چسبیدم به زمین آیییییی پام آیییییییی الان جیغ بزنم یا نزنم؟ بزنم؟ نه نزنم؟ اووووم بزنم؟ آره همین گزینه صحیحه آنچنان جیغی زدم که احساس کردم شیشه ها خونه اومد پایین درباز شدو ی نفر اومدداخل چون سرم پایین بودنمیدیدمش

_روناک تو چرااینقدردستوپاچلفتی عیییی

سرمو بلندکردمو به روهام نگاه کردم آخه الاغ وقتی اونجوری درمیزنیییی از من چه انتظاری داریییییی اصن اینو وللش این به من گفت دستوپا جلفتی؟ گفت یا اشتباه شنیدم؟ این شلغم به من اینو گف

_روناااااک کرری این بیماریم خداروشکر به بقیه بیماریهات اضافه شد

خدایا حالاتو ببینا هی من جیزی نمیگم هی نمیگم عی این ورمیره

_تونسبتی باگاو داری؟

باحالت منگی نگام کرد

_چی؟

_میگم که نسبتی باگاو داری ی دفعه درو باز کردی مثل بز داخل شدی

تازه گرفت چی میگم که اخماشو کشیدتوهم

_صبحونه حاضره دوساعته منتظره توایم بلندشو خرس گنده

و از در زد بیرون آقای ی بک بزن این به من گفت خرس گنده اگه من خرسم این چیهههههههههه راسی من بااین سرو وضع جلو روهام بودم؟ شانس آوردیم سکته نزد بچه

دستو صورتمو شستم و موهاموشونه زدم و ی بلیز سورتی پوشیدم و زدم بیرون

رفتم از رو پله ها سربخورم که گفتم آبروی نداشتم میره بهتره مثل آدم از پله ها برم و این رفتارای مثل آدم منو باید توگینس ثبت کنن رفتم تو سالون همه سرمیز بودن باصدای بلندگفتم:دلیله لبخند مونالیزا اومدددددد

آنچنان سرا برگشت سمت من که گفتم شکست گردناشون بابا خو مگه چیه کودک درونم هنوز فعاله

مانی جون:ای دور این دختر بگردم که چقدشیرینه بیا دخترم بیا کنار خودم

لبخندی زدم و کنارش نشستم

امیرآقا بابای روهام:امروز کلاس نداری جواهر

آخه انیشتین روز جمعه کلاس چی

روهام:چرا بابا داره

تند به روهام نگاه کردم کلاس چی چغندر چرا زرمیزنی

روهام:درس عربیت تازه تموم شده بانو بقیه موندننن

ای خداااا مارو به چه کسایی انداختیییی بابا من نخوام درس بخونم باید کیوببینم اصن من میخوام پنچرگیر قطار بشم منو چه به وکالتتتتت

_مگه امروز کوه نمیریم؟

روهام:بله میریم اما علم ثابت کرده که توهوای آزاد درس خوندن خیلی معرکس

علم ثابت کرده که تو خیلی زر میزنی خیلی حرف مفد میزنی خیلی....استغفرالله

_بله بله علم ثابت کرددددده

ونچنان این جمله رو باغیز گفتم که خندش گرفت بخند بخند دارم برات

باعذر خواهی از سرمیز بلندشدم و رفتم بالا رو به روی اتاق من ی اتاق دیگه ای هم بود باز بخش فضولیم شروع کرد به کار کردن رفتم دم در اتاق درو آروم باز کردم خوب خداروشگچکرهیچکی نیس واردشدم که دهنم باز موند چه اتاااااقیییییییییی چه قشنگههههه اتاق به رنگ سفید سرمه ای بود و خیلی شیک بود حالامن حوصله توصیف ندارم خودتون ی اتاق هلو فرض کنین دیگه عکس روهام در بالای تختش به مانند ستاره ای میدرخشید خخخخخ فارسی گفتنمو بگردم خوب آقاروهام برات دارم

رفتم سر میزش به به چه عطرایی یادم باشه بعدا ی بلایی هم سراینا بیارم ی نگاه به ظرف مربای تمشک قرمزی که ازرومیز دزدیده بودم کردم و ی فکر شیطانی زد به کلم رفتم تو دسشویی و مربا رو ریختن تو مسواکش و بالبخند رضایت بخشی اومدم بیرون رفتم تو اتاق و لباسامو پوشیدم و موهاموجمع کردمو زدم بیرون آی چشتون روز بعد نبینه با داد روهام چسبیدم به در اوه اوه فهمیدههههه بادو از پله ها رفتم پایین و کنار مانی جون ایستادم فعلا اینجا درامانم😂

مانی جون:توهم شنیدی زلزله؟

_والااکوش اینقدر زیاد بود که فک کنم روستاهای اطراف تهرانم شنیدن

مانی جون خندید و همزمان باخندش روهام باچهره ی عصبی اومد بیرون ی شلوار کتون مشکی پاش بود با بالاتنه ی لخت بپوشون برادر بپوشون اینقدر مارو به گناه وادار نکن

روهام:روناک میکشمت☹

و به دنبال این حرف اومد سمت من یاعلی الان میزنه از صفحه هستی نابودم میکنه مثل مو ش شروع کردم به دوییدن از درخونه رفتم بیرون و وارد حیاط شذم حالا من بدو روهام بدو کلن شده بودیم موش و گربه

روهام:روناااااک بدبختت میکنم☹

همونجور که میدوییدم بدونه اینکه پشتمونگاه کنم گفتم:روهام در خواب بیند پنبه دانهههه😂

ی جا رفتم از روی حوض بپرم که پام گیر کرد و افتادم رو چمنا وی دستم آی پام آیییییی عزرائیل اومدددددددد روهام رفت ایست کنه که پاش رفت روگلا و پرت شد رو من احساسم میگه صدای خورد شدن استخونامو شنیدم آی کمرم آی ستون فقراتم

_هووووی گوریل بلندشو ازرو من فکرکردی بار بی عیبی بلندشو هرکول له شدم

چشاشو شیطون کردوگفت:نگفتم تلافی میکنم

صورتش نیم متریه صورتم بود نفسای گرمش میخورد تو صورتم و حالمو ازاین رو به اون رومیکرد خیره شدم توچشای عسلیش اونم توی چشای وزغیه من خیره بود اصن صحنه رو داشتی😂

روهام:الان وقت تلافیه فک کنم😉

_توخواب ببینی جوجه تیغی بلندشو ازرومن شکستم فک کرده خیلی قلمع

صورتشو بیطتر نزدیکم کرد

روهام:هنوزم زبونت درازه هاااا😈

دیگه چشمام داشت میرفت بابا صحنه مثبت ۱۸ رو چه به من

_توریاضیت ضعیفه ماست موسیر زبون من ۲ سانتی مترم نیس

دستشو گذاش کنار سرم و ی ذره خودشو از روم فاصله داد

پوزخندی زدوگفت:نمیزارم خوابشو ببینی حاج خانوم😉

و از روم بلند شدو رفت توخونه

هنوزم تو شوک حرفش بودم

خواب چی?

این چی گفت?

اصن میدونی چیه گور باباش

وای خدا ببین مانتومو چیکارکرد

الان با چی برم خونه

از روزمین بلندشدم و لباسمو تکوندم و رفتم توخونه

مانی جون:چی شد روناکی چیکارکرده بودی روهام اینقدر آتیشی بود

خبرنداری مانی جون

_هیچی ی شوخیه ساده بود

مانی جون خندیدوگفت:بروشیطون اول بروخونه لباساتو تمیز کنآسرمو براش تکون دادم و رفتم توحیاط ۲ دیقه بعد روهام اومد جووووون چه تیپی نخورنت شفتالو ی شلوار کتان سرمه پاش بود با تیشرت سفید سوار سانتافش شد که منم سوارشدم و رفت به سمت خونه ما

اووووووف هیچوقت فکرنمیکردم روهام اینقدرشیطون باشه ودرعین حال مغرور توکله راه ی کلمه هم حرف نزد جلو دره خونه ترمز زد نمیدونم چرا اینقدردوس داشتم سر به سرش بزارم از ماشین پیاده شدم و گفتم:ببخشیدد پول خورد ندارم

اییییی آفتاب پرستو ببینا چه سریع رنگ عوض میکنه

خندیدمو پشتمو بهش کردمو رفتم تو خونه

جوری درو با لگد باز کردم که مامان از تو آشپزخونه پرید بیرون

مامانی:چی شده جنگ شده

_نه مادر زلزله تشریف آورده

مامانی:از بنایی اومدی روناک

خندیدموگفتم:نه خوردم زمین

مامانی:میگم خنگی دیگه به اون عمه هات رغتی

_کی پشت خواهرا من حرف زد

برگشتم سمت بابا که باخنده به ما نگاه میکرد

مامانی:من حرف زدم

بابایی:بله بله خوب کردی کیه که جرات مخالفت داشته باشه😂😂

ای بابای زن ذلیل😂

_مامان من دارم با روهام میرم کوه برا درس

مامانی:پرت نشی پایین

یعنی این جملش خیلی منظور داشتاااا

_ماماااااااان

مامانی:خو راس میگم دیگه خنننننگول مامانی

_بابایی ببین چی میگه

بابایی خندیدوگفت:برو پدرسوخته برو چشم آبیه بابا من دخالت نمیکنم

خندیدمو بادو رفتم بالا اوه بدبخت روهام زیره پاش درخت سبز شد

مانتوشلوارمو درآوردم و شوت کردم تو حموم و ی مانتوی صپرتی و شال و شلوار نشکی پوشیدم رژ قرمزمم زدم موهامم فرق باز درست کردمو زدم بیرون

_بای مامای اند ددی

خدافظی کردمو اومدم بیرون روهام سرش رو فرمون بود و چشماش بسته باز کرمم فعال شد رفتم سمت ماشین و رو آروم باز کردم و نشستم یک دو سه جوری درو کبوندم به هم که خودمم ترسیدم روهام مثل این جن زده ها بلند شد تا بلندشد کلش خورد به شیشه ماشین زدم زیر خنده حالا نخن کی بخند با احساس قرار گرفتن دستی روی دستم برگشتم سمت روهام که نیشم بسته شد

آرام باش عزیزم آرام

چرا رم میکنی

آرااااام

نفس عمیق بکش

اخوی نزنی بکشی مارو

اوه اوه چجوری نفس میکشع

بابا شوخی بود نخور منو

روهام:اذییت کردن دوس داری

خوب الحمدلله زبون باز کرد

_مفتشی

روهام:نه من روهامم

_چه جالب چون منم دختره بابامم

روهام:عععع من فکرکردم دختره مامانتیآ

ای باباااااا این دیگه چرابامن ورمیره بابا جهنم از موهات دارت میزنن پسر گل

دیگه چیزی نگفتم روهامم دهنه گشادشو بست پسره زباله

جلوی کوه ترمز زد و پیاده شدیم

رفتم برم بالا که گفت:اهم اهم بهت یادندادن مثل گاو سرتوننداز‌ی پایین ی دفعه نری

بیا خداجون به گاو تشبیهم نکرده بودن که کردن

_به تو یاد ندادن مثل گوسفند ی دفعه ی نفرو صدانکنی!

روهام:به تو باد ندادن با بزرگ تراز خودت درست برخورد کنی

_به تو یادندادن که با ی خانم درست برخورد کنی

روهام:کو کو خانمو نمیبینم

به خودم اشاره کردم

روهام:تو!؟!توکه خانم نیسی ی خنگ دستوپاچلفتی عیییی

شیطونه میگه برو جوری بزنش که ناتوانی درصحبت کردن پیداکنه هاااا

_حالا چرا نرم بالا سیب زمینی

روهام:هنو بچه ها نیومدن هویج سفید

چه لغبا قشنگی به هم میدیماااا حالا کی قراره بیاد

_به به داداش روهاااااام

برگشتم سمت صاحب صدا

جووووون خدایا توچرااینارواینقدر قشنگ آفریدی ی پسر چشم آبی با موهای بور و ته ریش هیکل فوق‌العاده ای داش ی تیشرت مشکی و شلوار سفید پاش بود

اومد جلو روهام و باهاش دست داد ی نگاه به من کردوگفت:باربد هستم

باربد نگو بگو فرشته بگو جوجه رنگی

_روناک

۳ نفر دیگه با دو اومدن سمت روهام یکی از پسرا باروهام سلام احوال پرسی کردو به من گفت:روناک درسته

ععععععع این منو از کجا میشناسه

روهام با پاش زد رو پای پسره که شلیک خنده رفت روهوا

پسره چشم ابرومشکی بود و ی کت تک مشکی با شلپار مشکی پاش بود اینم ناز بود

دوتا دختردیگه هم بودن که ازهمون اول منو آبیاری کردن

_من بردیام داداش باربد

جووووون امروز موخ میخوام بزنم حخخخخ ندا آمد و یکی خورد پشت کلم

_خوشبختم

_منم بهار هستم

بهش نگاه کردم ی دختر جذاب چشمای آبی و موهای بور طلایی و لبای کوچیک و بینی استخونی

_روناک

_منم آیسام و ی لبخند گشاد تحویل من داد

چسای وحشیه سبز داشت باموهای قهوه ای و قده کوتاه

بردیا:اووووو مراسم خواستگاری که نیس میخواین شماره شناسنامه هم بدین

باربد:بردیا ی امروزو آدم باش

روهام:وای دوتا زلزله بیوفتن به هم چه شود وا ویلا

آیسا:تااینجا که میدونم بردیا اولین زلزلمونه دومی کیه

روهام به منه مظلوم اساره کردوگفت:اینجوری نگاش نکن ی آتش فشانیه

عععع تخم کفترخوردی زبونت باز شده روهام آقا حالتومیگیرم

بهار:وای نگین نگاکنین چه چهره مظلومی داره گوگولی

انگارداره بابچه گربش حرف میزنه😂

خخخخخ بچه گربم شدم دیگه میبینید توروخدا گیر یه مشت بدتراز خودم افتادم ولی به خودم امیدوارشدم انگار خل تراز منم وجود داره

-روناک جونن نمیای بریم

-چی چرا چرا اومدم

بعدش رفتم سمت بالا و وسط بهار و ایساحرکت کردم مادخترا جلوتر میرفتیم پسرام از پشت ازمون حفاظت میکردن

والا به درددیگه ای که نمیخورن بزار حداقل پشت سرمون باشن اگه افتادیم بگیرنمون والا بوخدا

-روناک جان چند سالته گلم؟

-شما چندسالتونه؟

-منآیسا

-دانشجویین؟

-آره من پرستاری میخونم آیسان معماری توچی گلم

-ادبیاتم

_این اگه وکیل بشه همون روز اول پرتش میکنن بیرون از دادگاه

برگشتم پشت سرم و به روهام نگاه کردم امروز خیلی ساکت بودم فک کرده چه خبره شیطونه میگه ۴تاازاون خوشگلارو بارش کنم

_امامیدونی اگه قاضی بشم شک نکن همون روز اول حکم قصاصتو میدم

همه زدن زیره خنده حقشه تااین باشه با من ورنره

ی ذره دیگه بالارفتیم که بهارگفت:وای جونم دراومد

_کجا رفت?

بهارباخنده گفت:روناک تو سر به سرم نزار تروخدا

خندیدمو سرموتکون دادم

روهام:روناک بدو درس

_وای روهام اینجارودیگه بیخی

روهام:قبول کن تنبلی پس

_تنبل حسنی بود باتو

روهام:عاقلان دانند میای یا به زپر بیارمت

_آقا پس زنگ تفریحم داشته باشم دیگه آقا معلم

خندیدو سرشو تکون داد ایش پسره نچسب

کتابمو بازکردم و روهام شروع کرد به توضیح دادن اینجا ال کن اونجا بل کن اینجا اینو بزاراونجااونو بابا انیشتین بااون همه هوشش اینقدرخرنمیزد که من میزنم اه خسته شدم

روهام:جوجه باتوام کجایی

_خروس تو لباسامم

روهام:عععع هل کن زرنگ

ی نگاه به سواله انداختم بابا اینکه از فرمول شکافت هسته ی زمینم سخت تره

روهام:روناک میخوای سوال هل کنی اپلو که نیس

_بابا من هوشم اندازه ماهیم نیس که بتونم اینو هل کنم

روهام:پ قبول داری کودنی

باحرص گفتم:آره همنشینی باتو درمن اثر کرده

روهام:حالاحرص نخور شبی جغدمیشی

_خودتو تو آینه ی نگاه کردی

باربد:موشت اول ۱۰۰۰

باخنده برگشتم سمتش

_من بچه نمیزنم

روهام:نه که ننه بزرگی مثلا میخوای با عصات بزنی

دندونامو روی هم ساییدم برم بزنمش دلقکووو

بهار:بابا درس بسه روناکی بیااینجا

ای قوربونت نمیشد زودتربگی

تا بهار اینو گفت مثل کانگورو از جام پریدم بدو رفتم سمت دخترا باهم رفتیم سمت کافی شاپی که اون بالا بود خیلی جای دنجی بودازش خوشم میومد آرامش خاصی داشت بادخترا رفتیم تو کافی شاپو روی یکی از تختا نشستیم پسرام اومدن لبه تخت نشستن همه سفارش قهوه با کیک شکلاتی دادیم تاموقعی که سفارشامونو بیارن مادخترا درباره درسو دانشگاه حرف زدیم پسرام درباره کاروبورس بین حرفاشون فهمیدم روهام وباربد شرکت مد دارن مثل بابا وبردیا شرکت عمران داره وباربد سن روهامه و بردیا دوسال کوچیکتره به به باریک به خودم ببین چقدر اطلاعات جمع کردم☺

-روناک جان چه رشته ای میخوای قبول بشی گلم؟

-حقوق بهارجون

-اا خیلی خوبه گلم روهام پس خیلی میتونه کمکت کنه

-آره اگه کمکم کنه

-روهام:اااا بشکنه این دست که نمک نداره من کمکت نمیکنم

-نه

-اییی چشم سفیددد من هرروز باتو دارم تمرین و تست کارمیکنم که

-تواین یک ماه کلا دوجلسه باهام وارکردی کی هر روز بوده؟

خخخخخ قیافشو ببین شکل لبو شدهه خخخ جیگرم حال اومد تا تو باشی به من نگی کودن آقا روهام😉

-اا اینجوری دوروز باهات تمرین کارکردم اره باشه از فردا روزی ساعت تمرینو تست کارمیکنیم خوبه؟

چیییی گفت روزیساااعتتت نههههه خدایا غلط کردم شکر خوردم من اگه روزی ساعت تمرین کنم که تااخر سال خل و چل میشم بجای اینکه برم یر جلسه کنکور باید برم دیوونه خونهه😣

-اامممم□خوبههههه عالیه

-اوکی پس از فردا شروع میکنیم

اینو گفتو بلند شد باپسرااز کافی شاپ رفت بیرون الهی کچل بشی گودزیلای خپل الهی بری زیر تریلی من از دستت راحت بشم😣😭

گوشیه بهار زنگ خوردو جواب داد

بهار:سلام ....آره ....روهامو بچه ها و ی عضو جدید....عععع اوکی بیاین کوه ..بابای ی وخ مدیونین فک کنین من فضولما نه اصلا فقط ی کوچولو کنجکاوم

آیسا:کی بود بهار

بهار:محیاوالیکا

_تابستون جون ینی ببخشید بهار جونم اینا کین

بهارخندیدوگفت:دخترخاله هام خیلی باحالن الان میان

_آخجونم خوبه

_تنها تنهاااا غیبت میکنین سوسک بشین

برگشتم سمت باربد و گفتم:خوب شد اومدی بیا تازه وسطاشیم

باربد:حالا غیبت کنم بخت برگشته ای یع

_اصغر آقا بغال

_عععع خوبه پس ببینم دختراش چجورین برم توکارشون دیگه ددی شون بغاله دیگه من سرکار نمیرم

همه زدیم زیرخنده

بردیا:باربدددددددد

باربد:اوا آقامون دعوام کرد ببخش منو☺😂

وای خدا چقدر خندیدم

_سلامممممم من اومدمممممم

برگشتم سمت دره کافه که دوتا دخترو دیدم

یکیشون ی مانتوکوتاه سفید باشال و شلوار مشکی تنش بود چشای سبزی هم داش و خیلی ناناز بود

اومدجلوو بعده سلام احوال پرسی رو به من گفت:من الیکام گل سر سبد

_منم روناکم گل داخل سبدآاون یکی دختره که خیلی جذاب بودگفت:منم محیام

_خوشقلبم

خندیدنو نشستن به صحبت کردن از هر دری تا پنجره ای حرف زدن منم که نه خیلی کم حرفم همش ساکت بودم روهام فدام شه خخخ

بادخترا اینقدررر حرف زدیمو خندیدیم که دیگه دل دردگرفته بودم دیگه نزدیکای ساعت بعداز ظهر بود که تصمیم گرفتیم بریم سمت خونه موقعی که از کوه پایین اومدیم دخترارو بغل کردم شماره هاشونم گرفتم قول دادم هروقت قراره کوه یا تفریح میزارن منم بیام

بعدشم خداحافظی کردیمو رفتم تو ماشین روهام نشستم تابیاد تقریبا بعداز دقیقه خندیدنو شوخی کردن باپسرا خداحافظی کردو اومد سوار شد وراه افتاد سمت خونه ما

-خب روناک خانوم بگو ببینم چطور بود؟

-چی؟

-پیچ پیچی لئوناردو داوینچی گردش دیگه آی کیو

-آهاان عالی بود خیلی خوش گذشت

-خب از دوستای من خوشت اومد؟

-آرههه خیلی خوب بودن معرکه بووووددن بخصوص بهارو آیسا

-خب پس خداروشکر بفرما خانوم رسیدیم

-مرسی سلام خاله جونو باعمو برسون بابای

-توام همینطور راستی روناک؟

-بله

-خودتو واسه فردا آماده کن

-فردا؟چه خبره؟

-خبر خاصی نیست فقط باید ساعت تست بزنی😉

واااییی خدا نههه اصلا یادش نبودم حالا چه خاکی بریزم توی سرم😩

-اهاان نه یادم نرفته

-خوبه پس فعلا بای

-بای

رفتم توخونه هیچکس نبود احتمال زیاد رفته بودن خونه مامان جونم چون دایی کوچیکه از آنتالیا اومده رفتن دیدنش حالا انگار رفته بود مکه والا رفته انتالیا عشقو حال دیدن رفتنش چیه آخه

اذانو گفته بودن رفتم لباسامو دراوردم نمازمو خوندم بعد پریدم روی تختم فکر نکنید دختر خیلی مذهبی هستما نه ولی نماز خوندنو دوست دارم بهم حس آرامش میده واسه همین همیشه میخونم نمیدونم چقدر وقت کشید تا خوابم برد فقط میدونم ساعتشب بود مامان برای شام بیدارم کرد رفتم شام خوردم دوباره اومدم خوابیدم والا اینقدر خستم تازه از فردام گیر این گودزیلا میافتم پس بزارین الان بخوابم ذخیره نیرو داشته باشم برای خرخونی فردا😒

دینگگگگگگ دینگگگگگگگگگگ

ای مرض ای درد ای کوفت الهی بشکنی من راحت بشم اههه بزار بکپم دیگه اییش

-رونااااااکککککک بیدارشو ساعتدختر

-آخه چرااااا بیداربشم

-مگه قرار نیست آقا روهام بیاد امروز

-قرارهتابیاد مثل هرروز

-نخیر خانوم انگار یادت رفته قراره از امروز روزی ساعت درس بخونید آره

هههههییییییی واااییی یادم نبود اصلا حالا چه گلی به سرم بگیرم آخه

اههههه خدا بگم چیکارت کنه گودزیلای کچل بلند شدم رفتم سمت دستشویی دستو صورتمو شستم بعداز نرده ها سر خوردم رفتم پایین صبحانمو خوردم اومدم بالا لباسامو با یه دست بلیز شلوار قرمز راحت عوض کردم موهامم بافتم کتابامم چیدم وسطشون نشستم منتظر آقاکچله

-سلاام به به چه دختر حرف گو کنی میبینم که اماده ای

-سلام بله امادم مگه قرارنبود باشم

-گفتم شاید قولتو فراموش کردی

-نخیرم فراموش نکردم یادمه

-خوبه خب شروع کنیم؟

-اره از ادبیات

-عربی تکمیلی؟

-اهوم

-خب پس ادبیاتتو بیار تا مین دیگه باید تا تست بزنی بدو دختر خوب

ای خداااا باز شروع شد الهی کچل بشی من راحت بشم ساعت تمام تست زدم بعدشعر معنی کردم مفهوم دراوردم واااییی ساعت امروزو فقط ادبیات کار کرد نامرد😢

-خب دیگه واسه امروز کافیه خسته نباشی

-همچنین استاد

-خب پس من میرم تا فردا استراحت کن روزه سختی خواهی داشت😉

ای خدا لعنتت کنه گودزیلا بروتا نزدم چلاقت کنم بدبخت گوریل

-چشمممم

-بی بلا خدانگهدار تا فردا

-باای

تا رفت دراتاقو بستم شیرجه زوم روی تخت خیلی راحت خوابیدم والادارم میمیرم از خستگی نفهمیدم کی خوابم برد ولی چسبید😊

دینگ دینگگگگگگگ دینگگگگگگگگگگگ

ای جونه سیبیلا نادر شاه اینقدر ونگ ونگ نکن باباخسته شدم اه خوابم میاد

به زپر لا چشامو باز کردم که جیغم رفت هوا حالا هی من جیغ بزنم این مثل خرنگام کنه

باجیغ آخری که زدم در باز شدو روهام مامان و بابا واردشدن

_اینو کی آورده اینجا

روهام:ععععععع این چجوری اومده اینجا نچ نچ پشمک بیااینجا

سگ پاکوتاهی که رو به روم بود با حرف روهام رفت کنارش خودشومالوند به پا روهام

اییی زباله چندشم شد حالا ی چیزی

ی چیزی این وسط مجهولهاااا این چجوری پا درآورده اومده اینجاالبته پاداشته اماچجوری اومده به روهام نگاه کردم که با خنده نگام میکرد یعنی میکشمت روهام

مامانی:دختر اژدها که نیس سگه

بابایی:لوسه دیگه

یعنی واقعا ممنانم از حمایتتون کشته مرده این حمایتم

_بعله دیگه بعله اینجا طویلس منم اینجا گوسفندم شماهم که چوپان مثل چی درو باز کردینو واردشدین

مامانی:پ چی فک کردی نیستی

ذکی ننه ماروباشا دیگه یقین پیداکردم سرراهیم

_بعله بعلههههه درس میگین حالامیرین بیرون

مامانی:نامحرم که اینجا نیس

روهام دسته.....پووووووف با جشمام به روهام اشاره کردم که مامان تازه آی کیوش افتاد و رفت بیرون بلیز شلوار طوسی رنگمو پوشیدم و رفتم پایین به ساعت نگاه کردم که چشمام زد بیرون

۱۲ بووووووود چقد خوابیدم منننن

وارد حال شدم و رو به روی روهام نشستم امروزچقدرجیگرشده دلقکککککک

اصن ابراز علاقه منو دارین

روهام:روناک خانم دیروز کارکردیم ای بدنبودین واسه امروز چی آماده ای?!?۱ ماه دیگه آزمون کنکورته ها😉😉

من میخوام آزمون بدم این جوش میزنه آخه به توچه گوریل پسره شتر کم مونده تو دسشویی رفتنمم دخالت کنه جلبکه بی خاصژت

_آقا روهام امروز خودم کلاس دارم

آخیش بچم کاملا قهوه ای شد

روهام:پس من میرم دیگه

شررت کم

مامان:عععع بمون روهام جان ی روزم اینجا بد بگزرون

بابایی:توهم مثل پسرنداشتمی

روهام:این حرفاچیه حالاکه اصرارداری میمونم

بیا از خداخواسته خداروشکر امروز من نیسما یعنی واقعا خداروشکر

_خوب دیگه منم میرم

مامانی:با ی خدافظی خوشحالمون کن دخترم

خدایاااا به کدامین گناه آخه بابا من پدرمادر اصلیمومیخوامممم😭😭😭

رفتم تواتاقم و ی مانتو سفید کوتاه و شال و شلوار قرمز پوشیدم من که امروز قراره بپیچونم پس میرم عشق و حال همیشه دوست داشتم ی دوست صمیمی داشتم اما نشد دیگه ۲تا دوست صمیمی داشتم که...

پرده های اشک نشست توی چشمام نه گریه کارآدمای ضعیفه من قویم من گریه نمیکنم

بغضم قورت دادم رژ لب آتیشیموروی لبام کشیدم خط چشمم کشژدم وگوشیمو برداشتم واز دراومدم بیرون

_خدای جذابیت داره میره

همه برگشتن سمتم

روهام جوری اخم کرد که ترسیدم

وا پسره خوددرگیر

ازشون خدافظی کردم و رفتم توحیاط دوست داشتم قدم بزنم

سرایدارعمارت درو برام باز کردو رفتم بیرون ساعتو نگاه کردم طرفای ۶ یا ۷ بود اووووف چه زود گذشت خیابون الهیه کاملا خلوت بودو هوا گرگومیش دستامو باز کردم و سرمو گذفتم به سمت بالا بارون نم نم میخورد تپ صورتم و حالمو دگرگون میکرد گذشته ها هجوم آوردن به سمتم گذشته های تلخ تلخ تر از اسپرسو گوشیمو درآوردم و آهنگمو پلی کردم و شروع کردم به راه رفتن

بارون نم نم ♠♠

چترو خیابون☂♠♠

بازم دلم🌧😒

هواتوکرده زیره بارون😒♠♠☂

دل تنگیه من😒❤

کمترنمیشه☹💔

کاشکی بیای بمونی پیشم همیشه💔💔😒😒

ذهنم کشیده شد به اون روزایی که لبخن مصنوعی نمیزدم و واقعا شاد بودم اون روزایی که باهاش بودم باهام بود اون روزای ۲ نفره و ۳ نفرمون همون روزای قدیمی همونایی که دوس دارم دوباره تکرار بشن نم اشک تو چشمام نشست و تصویره اول اومد جلو چشم👀

میدونم😔

روزای خوبی توی راهه🌅👣👣

واسه ی من😒💔

فقط عشق تو تکیه گاهه💔😒😭

تصویر دوم جلو چشمم رژه رفت همین طور پشت سر هم اولی دومی سومی زانوهام سست شد و افتادم رو زمین بارون لباسامو خیس مرده بود خدایا توهم دلت گرفته توهم از من کله داری خدا

چرا.....

چرا من.....

خدایا تاکی؟

خدایا منو نمیبینی؟

توهم با من قهری؟

خداازم گرفتیشا؟

خدایا حواست به منم هس؟

تومگه همون خدایی نیسی که میگن دلت بزرگع?!

میگن رحیمی?!?

بخشنده ای?!?

د لامصب جوابمو بده?

اشکام شروع به بارش کرد

بارون لحظه له لحظه شدید تر میشد

خدایا اگه میخواستی بزاری بره جرا اومد?

چرا زندگیمو نابود کرد

جواب این سوالارو کی میده?

احساس کردم دارم خفه میشم اه لعنتی اه

چشمام تارمیدید

خون از بینیم سرازیر شد

اه لعنتی الان نه

دستو پام سرد شدن

و پلکام سنگین شد و.....

روهام:

باماشین داشتم ردمیشدم و ذهنم درگیرش بود کجاست الان چیکارمیکنه? بارون وحشیانه خودشو له شیشه میکوبوند سرعتمو کم کردم که ی چیزی کنار خیابون نظرمو جلب کرد

ماشینو پارک کردمو پیاده شدم

به سمت شخصی که جلوم بود رفتم

روناک?!?

اینکه روناکه???

سریع گرفتمش تو بغلم لباساش ماملا خیی زود

و دست و پاش سرد بود

خون از بینیش میومد

ترسیدم

خدایا چی شده

بلندش کردم و با عجله بردمش تو ماشین

اه لعنتی

نبضشو چک کردم خیلی کند بود خیلی

پامو روگاز فظار دادم و ماشین از جاش کنده شد

جلو دربیمارستان ترمز زدم

و بغلش کردم

_بلانکارد بیاریییییین

چندتا پرستار اومدن سمتم و روناکو گذاشتن رو بلانکارد و بردنش

نشستم رو زمین و با پام رو زمین ضرب گرفتم

چش بود چرااینجوری بود?

هیچوقت فکرشو نمیکردم روناکو تواین شرایط ببینم

بعده ۴ساعت دکتراومد به سمتم

_چی شده

دکتر:خانم تهرانی منتظرتونه

و بعد رفت با قدمای سست وارد اتاقش شدم به دستش سرم بود

_روناک.....

روناک:

فهمیده?

نه بابا به قیافش نمیخوره?

وایسا ببینم مشکوک میزنه

فهمیده?

اگه فهمیده باشه شبانه میدزدمش و میکشمش☺

قاتل جانی هم خودتونین

_هنو نمردماااا

روهام:اگه میمردی تعجب میکردم

خوب خداروشکر نفهمیده

_خوبه میدونی تا چالت نکنم نمیمیرم

روهام:منم تاحلواتونخوذچرم نمیمیر م

_عععععع خوب کاری میکنی

روهام جدی شد یعنی این حدی شدنو تو تموم سلولام احساس کردم

روهام:چراتو وسط خیابون ولو بودی و خون دماغ شده بودی

بابافضولو بردن جهنم گفت هیزمش تره

_دکتری?

روهام:نه دام پزشکم

_دامش شاید باشی ولی پزشکش نه☺

آخی بچک باز سرخ شد

روهام:روناک میگی یا سگ بشم

_پس الان چی عی?

روهام:روناکمکککککم

_کوفت

روهام:نمیگی دیگه?

_نوچ

روهام:الان میگم دکتذت بیاد

عععع زرنگ بگو بیا ببینم

_منتظرم

روهام:اصن هرمرگیت که شده ایشاالله بدتربشه والا

_به دعای گربه سیاهه بارون نمیبارهاااا

آخی خنک شدم خو بچه چرا ورمیری با من از اتاق رفت بیرون لباسام که خیس بود پووووف چی بپوشم

_روهاااااام

تند اومدداخل

روهام:چت شده😳

خودمومظلوم کردموگفتم:لباسام خیسه

روهام:الان یعنی جیییییییی بعنی لباسامودربیارمممممم

_نه وایسا تماشا کن لخت میام

روهام نفسشو باخرص فرستاد بیرونو رفت خداروشکرچیزی نفهمیده ی لحظه غم نشست تو دلم خدایا آخه این انصافع پووووف

خدایا کرمتو شکر

روهام بعده ۱۰ دیقه برگشت ی پلاستیک تودستش بودشوتش کرد رو پام و رفت بیرون

لباسارو با ذوق ریختم بیرون که ی دفعه فکم بسته شد😐

ی شال سبز شبرنگ با کلای نارنجی گرفته بود با شلوار زرد که روش پولک قرمز داشت و ی مانتپی گشادو کوتاه بنفش کاملا دلقک به تمام معنا

روهاااااام میکشمتتننننتتتتتتت فعلا که مجبورم ولی بعدا حالیت میکنم

لباسارو پوشیدم و رفتم بیرون روهام تا منودید زد زیره خنده

_کوفت کدو سبز گمشو

چیزی نگفتو راه افتاد همه باخنده نگام میکردن

ای خداااا روهام میکشمتتتتتت

سوارماشین شدم یعنی سوارکه تشدم خودمو پرت مردم روهام اینقدر تو راه خندید که فک کنم دل و رودش پیچ خورد

_بزغاله ساعت چنده?

روهام:۹ گوسفند

اووووووواز ۶ من بیرونمممممم

_میمون دراز دست گوشیم کوش?

گوشیمو ازتوجیبش درآورد و پرت کرد رو پام

وحشیییی

گوشیمو گذاشتم توجیب لباس خوشگلم و چشاموبستم

روهام:دوشیزه رسیدیم

_ببخشیدپول خوردندارماااا

روهام:روناک پیلده شو تا شتکت نکردم

مثل بچه ی انسان پیاده شدم و برای روهام دیت تکون دادم اونم رفت وای آبروم میره کسی منواینجوری ببینه

دستمورو زنگ فشاردادم

_هاااا کیه

_عزرائیلم باز کن دیگه

مامان:اوا ببخشید شما?

نمایندگی پاک شوما

_گداهستم ی کف دست نون ندارین بدین بع من

مامان:چراچرا وایسا

یانی خداییییییی نشناااااخت یعنی من بایدبرم بمیرمممممم

مامان تا درو بازکرد گفت:خانمااینم نون و رفت بره تو که پاموگذاشتم لا در

_مامان چرااینجوری میکنی منم روناک

مامان:اوا خاک توسرم این چه سرو وضعیه

_مدروزه

ی دیوونه نثارم کردو ربت منم رفتم داخل تند رفتم بالا و لباسارودرآوردم و ی لباس جدید پوشیدم و خودمو پرت کردم روی تخت

نوت بوکموروشن کردم و ی آهنگ توپ گذاشتم

مهوش.....پریوش.....غلط کرد شوور کرد....

باصدای بلند میخوندمو خودموروتخت تکون میدادم

مامان جیغ زد

مامان:عععععع روناکککککک باز موج گرفتت ببند بااون صدای نکرت

بابا:چیکارش داری خانوم بزاربخونه

به به بالاخره ی نفر از من دفاع کرد

نوت بوکو خاموش کردم و رفتم سراغ گوشیم ی نت گردی کردمو گذاشتمش سرجاش

رفتم تو فکر

۶ ماه?

فقط ۶ ماه?

۳ نفر?

۳ خاطره ی مجهول?

۴تا رقیب?

آخرش چی میشه?

چرا بعده ۲سال دوباره شروع شد?

استارتش کجا خورد?

مقصر کی بود?

من?

کی?

دوباره بغض گلومو به درد آورد

با ریموت اسپیکرارو روشن کردم و صداشو بردم بالا

چرا من اینقدر ضعیفم?

چرا?

اشکام راهشونو پیدا کردن

و شروع به باریدن کردم

برگشتم به اون شب نحص اون شب ویرانگر....

سرگرمیه تو

شده بازی بااین دله غمگینو خستم

یادت نمیاد

اون همه قول و قرارایی که باتو بستم

قطره ی دوم اشکم ریخت روی گونم

توی عمقش غرق شدم

لبخندم رفت و جاش اشک توچشمام نشست

چشمامو بیشتر روی هم فشاردادم

تصویر واضح ترشد.....

با این همه ظلم

تو ببین باز چجوری

پای این همه قولوقرارا من نشستم

نشکن دلمو

به خدا آهم میگیره دامنتو آه هرگز

نگو بی خبری

نگونمیدونی دلم پره از ی تفرین سینه سوز

نگونمیدونی وقتی نیستی کریه شده کاراین دل عاشق شبو روز

بالشتو روی صورتم گذاشتم و حیغ زدم

بلندو بلندتر

صدام تو صدای آهنگ گم بود

و من جیغ میزدم.....

بالشتو از روصورتم برداشتم خونی بود اه لعنتی پرتش کردم زیر تخت و رفتم تو دسشویی چشمام سرخ سرخ بود و صورتم کبود

چندموشت وب له صورتم زدم و نشستم روی زمین و دستاموگذاشتم روی چشمام کی زجه های منومیدید کی از دل من باخبربود؟کی میفهمید که پشت لبخندم چی پنهونه

گوشیم زنگ میخورد ولی نمیتونستم ازجام بلند بشم به یختی خودمو کشوندم سمت تخت و بدون نگاه به شماره جواب دادم

_ب...ل.....ه

نفسم توسینم حبس شد

چشمام داشت سیاهی میرفت

تارمیدیدم

_روناک

نفسم با صدا بیرون اومد

نفس نفس میزدم و دستام میلرزید

_روناک بیا میخوام ببینمت ۳ دیقه دیگه بام تهران بای

بوق....بوق....

خشکم زده بود

نمیدونستم چیکارکنم

به خودم اومدم

ی فرصت بود ی فرصت مناسب برای انتقام

برای اینکه تف بندازم تو صورتس

سرسری ی لباس پوشیدم و نشستم پشت فرمون به صداهای مامان توجه نکردم و پامو کذاشتم روگاز و رفتم سمت بام تهران

رسیدم ضربان قلبم رفته بود بالا و هرآن نزدیک بودایست کنه

رفتم بالا

پشت له من بود

زانوهام سست شد

برگشت سمتم

هنوزم مثل قبل بود مثل همون موقع ها

_روناک اومدی بالاخره

نزدیکم شد

جیغ کشیدمو رفتم عقب

_آشغاااااال عوضیببببیی چی از جونم میخواااای

_روناک آروم باش

افتادم رو زمین گریم شدت گرفته بود

اومد نزدیکم و جلوم نشست گیغ بلند تری کشیدم و با دستام پرتش کردم عقب

_نزدیک من نشو عوضیییییی نیا نزدیییییک

_روناک بزار توضیح بدم

جیغ زدم

_دست از سرم بردار برداررررررررر

عقب عقب رفتم

_رونااااااک نروووووووو

زیر پام خالی شد و.....

راوی:

و مرگ به همه چی خاتمه می دهد

به عشق

به زندگی

به این دنیا

و دریچه ای به دنیای دیگه

آرتام روی زانوهاش افتاد و دستاشو گذاشت رو سرش ارغوان و آروشا از توماشین به دوست دوران کودکیشون که حالا فقط ی جسد بود نگاه میکردن آرتام به خودش اومد و با دو رفت به سمت روناک

روناک!؟؟؟

رونام؟!؟؟

روناک یا روشنایی؟

روناک شیطون با ی قلب غمگین

چهره ای شاد ولی از درون داغون

شوخ ولی پراز درد

و حالا

خاتمه یافت

با مرگ

ی مرگ غیر باور

روناک چشمای آبی رنگشو به روی این دنیا بست

آرتام بالاسر جسد روناک زانو زد

روناک غرق خون بود

آرتام با داد گفت:ارغواااااان آروشاااااا

ارغوانوآروشا از ماشین پیاده شدن و باگریه کنار آرتام ایستادن

آرتام:کمک کنین بلندش کنم

ارغوان:آرتام ولش کن مرده

آروشا:آرتام بلندشو

وسوسه

وسوسه ای که آرتامو به نابودی نزدیک تر کرد

بلندشد

و همراه ارغوان و آروشا رفت

روهام

کلافه روی فرمون ضرب گرفته بود و نمیدونست چیکارکنه

رویا بهش خبرداده بود که روناک با وضع وحشتناکی رفته بیرون

روهام که سردرگم بود با ی حس

ی حس ناشناخته

باموشت روی فرمون کبوند

گوشیش زنگ خورد با عصبانیت جواب داذکه صدای گریه مادرش توی گوشی پیچید

_مامان چی شده

و بازم جوابی نشنید

_د خرف بزن لعنتی

روهام با حرفی که شنید دستوپاش سست شد با سرعت له سمت بیمارستان رفت و ماشینو جلودر پارک کرد و بادو به سمت بیمارستان رفت

مادر و پدرروناک و روهام پشت در اتاق عمل بودن و گریه و زاری میکردن

روناک رفت

روشنایی زندگیشون رفت

و.....

دوباره دل هوای

باتوبودن کرده

نگو این دل دوریه

عشقتو باور کرده

دل من خسته ازاین

دست به دعاها بردن

همه ی آرزوهام

((بارفتن تو مردن))😒😒😒

رویا

میخواست نور زندکیشو با دستاش کفن کنه

بشوره

جیغ میزد و میگفت نریزین

نریزین روناکم از تاریکی میترسه د لعنتیا نریزین😒

ولی رفت روناکش وجودش رفت.....

دکترا ناامیدایستادن کنار

روهام به روناک نگاه میکرد

درسته باروناک اج بود

ولی

از سنگ نیس

ی انسانه

احساس داره

رویا باجیغ به صورتش چنگ میزد و خودشومیزد رامین دستای رویاروگرفته بود و خودش مردونه اشک میریخت

دستگاه ضربان قلب صاف رو نشون میداد

روهام با داد وارد اتاق شد

روهام:رونااااک

ضربان برگشت

معجزه

و این ی معجزه بود

دکترا به هم نگاه میکردن ولی سریع به خودشون اومدن و روهامو بیرون کردن

روهام هاجو واج به مانیتور نگاه میکردرویا روی زمین سجده میکرد و خدای خودشو شکر میکرد

دکترابعد از ۵ ساعت از اتاق اومدن بیرون

همه به سمت دکتررفتن

رامین:د خترم وقای دکتر دخترم

دکتر:کما.....تا ۴۰ روز اگه بهوش نیاد دستگاهارومیکشیم و درضمن سرطش خیلی بدخیمه فک نکنم زنده لمونه

رویا دنبا روی سرش چرخید و روی زمین افتاد

روهام به جای خالیه دکتر نگاه میکرد ولی هنوزم تو دلش خداروشکر میکرد که جاب امیدی هست

ولی ۴۰ روز

تو این ۴۰ روز جی میشه?

روناک میره یا.....

روهام:

۳ روز گذشت

نمیخوای بلند بشی

نمیخوای چشماتو بازکنی؟

روناک

بلندشودیگه

قول میدم

دیگه باهات بحث نکنم

دیگه اذییتت نکنمآروناک

مامانت تو آی سیوعه

روناک چرا پنهون کردی؟

چرانگفتی سرطان داری

توی آیینه ببین خودتو

چه روده زپود

توی جوونی غصه اومد سراغت پیرت کنه

نزار که تواوج جوونی غبار غم

بشینه رو دلتویهو پیرو زمین گیرت کنه

۳ روزه میام اینجا باهات حرف میزنم

نمیدونم

اما

ی حسی دارم

ی حسی که به کسی نداشتم

ی حسی که فقط نسبت به توعه

ازش فرارمیکنم

نمیخوام حتی به زبون بیارمش

تو بلند شو قول میدم دیگه سر به سرت نزارم روناک!!!!!

منتظرش نباش اون دیگه تنها نیس

تاآخرعمرت اگه تنهاباشی اون نمیاد

خودش میگفت

دیگه نمیتونه خاطره هارومیبره از یاااااااد

روناک هنوزم باما قهری

د لعنتی دامون برا چشمات تنگ شده چرا بااین کارومیکنی

آخه دل من

دل سازه ی من

تا می میخوای خیره بمونی به عکس روی دیوار

آخه دل من

دل دیوونه من

دیدی اونم تنهات گذاش بعد ی عمر آزگار

آخه دل من دل دیوونه من

تا کی میخوای خیره بمونی ب عکس روی دیواااار

دستشو تو دستام کرفتم و نزدیک لبام کردم و بوسیدم و رفتم

۱۰روز بعد:

روناکی؟

مامانت قلبش ضعیفه هاااا

بابات دیگه طاقت ندارها

دوباره دل هوای باتو بودن کرده

نگو این دل دوریه عشقتو باورکرده

روناکی ۱۳ روز شدا روناکی بلندشو دیگه

۲۰روز بعد:

روناک د لعنتی بلندشو دیگه

۸ روز دیگه بیشتر وقت نداریاااا

بابا تومگه نمیخواستی کنکور بدی

روناکی؟

میخوای تنهامون بزاری

نمیدونم چی شد که اینجوری شد

نمیدونم چند روزه نیستی پیشم

ایناروومیگم که فقط بدونی

یواش یواش دارم دیوونه میشم

تا کی به عطق دیدن دوبارت تو کوچه ها خسته بشم بمیرم تاکی لاید دنبال تو بکردم

از کی باید سراغتوبگیرم

روناااک

لعنتی اون چشای آبیت منو جادو کرده

روناکی تو بری منم میرم

۸ روز دیگه:

راوی:

روزه آخر

رویا رامین مانی امیر ریهام پشت در نشسته لودن و فقط دعا میکردن روناک هیچ عکس العملی نشون نمیداد

و آروم مثل ی بچه گربه ی ناز خوابیده بود

رویا قلبش ایتقدر صعیف بود که اگر میشنید روناک مرده حتمااونم میرفت

پرستار با سرعت از اتاق خارج شد و بعد همراه چنددکتروارد اتاق شد همه بااضطراب به هم نگاه میکردن خط مانیتور صاف شد و.....

رفت به همین سادگی

شوک اول

شوک دوم

شوک سوم

دکترا کنارایستادن

روناک بامرگ دستوپنجه نرم میکرد

ولی مگه میشه بره روناک بمب انرژی

عزیزدردونه بابا

عزیزدل مامان

وازهمه مهمتر عشق پسری که برای اولین بار دلشو به یک دختر باخت

مگه روناک کوچولو دلش میاد دله این همه عاشقو بسوزونه نه نمیشه روناک نباید بره نباید...

روهام به خودش اومد باسرعت خودشو به اتاق رسوندو خودشو پرت کرد تواتاق

-ننننن نکشین اون زندستت

دکترا دست نگه داشتن دستگاه ها هنوز روشن بود خط روی مانیتور صاف بود ننن روناکم نباید بره نباید

-روناک خانومی دلت میاد بری بلندشو ببین مامانت حالش بده قلبش ضعیفه طاقت دوریتو نداره ها بابات دنیاش دخترشه بری دنیاش نابود میشه ها

روناک شدی نفسم

بری نفسم میره

شدی وجودم

بری وجودم میره

روناکم برگرد نزار زندگیم نابود بشه نزار تا عاشق شدم عشقمو از دست بدم نزار ملکه قلبم نزار

دستشو گرفتم سرمو گذاشتم روش قطره اشکم چکید روی دستش انگشتاش تکون خورد خط صاف روی مانیتور شکسته شد ووو پلکای روناکم تکون خورد فوری پرستارا منو از اتاق بیرون کردنو پرده رو کشیدن خدایاااا یعنی برگشت میشه که برگرده میشه که تنهام نزاره میشه

بعدازساعت دلهره و نگرانی آخر دکتر از اتاق اومد بیرون لبخند روی لباش بود دلم اروم شد

رامین:آقای دکتر چی شده دخترم چی شد؟

دکتر:نمیدونم چی بگم معجزه،عشق یا دعای مادر واقعا گیجم ولی اگه کسی نظرمو بپرسه میگم معجزه عشق دخترتونو برگردوند

-معجزه عشق یعنی چی؟

-وقتی قطره اشک این جوون ریخت روی دسته دخترتون برگشت این یعنی معجزه عشق

روهام:

از خجالت سرمو انداختم پایین ولی تو دلم قند اب میشد اخه دنیام برگشت ولی سرطانش چی خداااا

راوی:

روناک از کما بیرون اومد

ولی

به نظرتون میتونه سرطان به این سختی روهم پشت سر بزاره

آیادوباره عشق معجزه میکنه....؟

بعداز اینکه دکترا از اتاق اومدن بیرون اجازه گرفتیم و اروم رفتیم بالا سرش

چشماش بسته بود اروم نفس میکشید صورت نازو سفیدش لاغرو زرد شده بود زیر چشمای آبیش گود رفته بود جسمش نیمه جون شده بود

رفتم کنارش ایستادم دستای ظریف خوشگلشو گرفتم بین دستام

خدایا این دستادنیای منن کاری نکنی که دیگه نتونم بگیرمشونا

خدایااین چشما هستی منن کاری نکنی دیگه نتونم ببینمشونا

آروم دستاش تکون خورد چشماشو بازکرد یه چیزایی زیر لب میگفت نمیفهمیدم گوشمو بردم نزدیک لبش میگفت آب

دکتر گفته بود آبش ندیم برای همین یه دستمال جیبی خودمو دراوردم نم دارش کردم کشیدم به لباش

لبای قلوه ایش ترک خورده بود خشک شده بود الهی روهام فداش بشه

خدایا یبار زندگیمو برگردوندی اینبارم برگردون

حالم بد بود خیلی از اتاق اومدم بیرون رفتم سمت نمازخونه توعمرم نماز نخونده بودم ولی همه چیورعایت میکردم روناموسم غیرت داشتم ولی نماز نمیخوندم

یروز دیدم روناک بااینکه خیلی ازادو راحت میگرده ولی نمازشو میخونه اون روز برای اولین بار به خودم لعنت فرستادم که چرا اینقدراز خدام قافلم

خدایا میدونم شرط بندی حرامه ولی این تن بمیره به این بار باهام شرط ببند

من از الان به بعد نمازمو میخونم به موقع

توهم فقط روناکمو خوب کن دیگه هیچی نمیخوام خداجون فقط روناکمو خوبش کن

باشه...؟

همه صورتم خیس بوداز اشکام

خدایا قسمت میدم به بزرگیت روناکمو خوب کن

خوبش کن باشه؟

باشه خداااااا...؟؟

پشت در اتاقش ایستادم

دکترا با شادی میومدن بیرون و لبخند میزدن

گیج و منگ رو به دکتره گفتم:چه خبر شد

پرستار:مژده بدین آقا منتقل شدن بخش به هوش اومدن

بادادی کشیدم پرستاره بدبخت پرت شد ی متر عقب تر

_ک....ک...کدوم بخشههههه

پرستاره باچشمای گردشدش سمت راستونشون دادبادو به اون سمت رفتم مامانمو دیدم رفتم سمتش

_مامان

مامانی:مژده بده پسرم مژده

_مامانی روناک....

مامانم وسط گریه دستاشو رو به بالا گرفت و گفت:خدایاشکرت شکرتتتتت

باماما‌ن واردشدیم خانم وآقای تهرانی بالا سرش بودن و قربون صدقش میرفتن و.....

روناک:

آی ننه آی آی بابا مگه زمینه کشاورزیه ول کن دیگه اه آبیاری شدم

_مامان اگه میدونستم اینقدرمهربون میشی که.....

بابا:روناااااااک

_خو بابااین جز پدیده ی قرن بیستو یکههههه

مامان:برو لیاقت نداری خلایق خر چه لایق

_مامان من که فعلا ی دستو ی پام چلاقه خر نبودم که شدم

مامان اشک نوچشماش جمع شدو زدزیره گریه خوبه خوبه جمع کنین خودتونو فیلم هندی شد راسی یادم رفت آی و ناله کنم وایسین دومین حسسشو بگیرم آی ننه سقط شدم آی پام آی دلم آی دیافراگمم آی کبدم

_مامان قطعه مطعه که ازتو بدنم ور نداشتم آخه احساس میکنم سبک شدم

همه زدن زیره خنده باچشمام دنبال روهام گشتم عععع نگاش کنا شبی میرزا کوچک خان جنگلی شده بابا بزن اون ریشارو سکته کردم

_پیی پیس بیا اینجا میرزا

همه زدن زیره خنده روهام ی جور خاصی نگام میکرد هاچیه تاحالاندیدی ی دختر باذستوپای چلاق جلوت باشه

چشاتودرویش کن گوسفند

_نگرانه اون چشای سبزتم کج شدن به مولا

مانی جون:نگودخترم اگه بدونی که روهام.....

روهام پریدوسط خرفشوگفت:ذکه بدونی جقد خوشحال بودم نیسی اذییتم کنی شررت کم بود

بیا میمون حرفا منم تلقیدمیکنه دلقک

_شادباش الاغ اما ازالان به بعد ملکه ی عذابت اومده هاهاهاهاهاها

روهام:ملکه ی عذابم فعلا چلاقه هاهاهاهاهاها

ای بزنم بچسبه به همین ته سالون پسره ریقو مثل الاغه دریاییه

الاغ دریایی?

شگفتا

اینا چیه من میگم

مامانی:روناک

برگشتم نگاش کردم ی غم خیلی خاصی توچشماش بود

واییییییی نه

اگه فهمیده باسه چی

واااایی اگه فهمیده باشه خودمو سقط میکنمممم

روهام و ننه باباش رفتن بیرون یا امام اولی اینجا چه خبره

بابایی:روناک چرا پنهون کردی

خدایا من الان میرم رو به قبله تو عزرائیلو بفرس

_اووووم چیو بابایی

کوچه علی چپ سمت راسته هاااا حواستون باشه

مامانی:روناک دکترت گفت

الهی که لال بشه کبوترچاهیه زشت

_خوب مامانی الان زنده موندنه من ی معجزستاااا

بایادآوریه اتفاقات حالم بدشد

خدایا؟

آرتام؟

آرتام؟

حتی به زبون آوردن اسمشم تنمو به لرزه میندازه

مامانی:شیمی درمانیت....

_مامان من شیمی درمانی نمیکنم

بادادی که بابا زد تقریبا پرت شدم رو رمین بابا آرام باش آرااااام

رم نکن عزیزم

بابایی:یعنی چی شیمی درمانی نمیکنم☹مگه دستع توعه نخیر

_باباحتما ی حکمتی داشته که من.....

بابایی:روناک به خداوندیه خدادیگه دختری به اسم توندارم اگه بخوای....

بغش بابایییم شکست

الهی بمیری روناکآمن تاحالااشک باباموندیده بودم

رفتم ازروتخت بلندبشم که یادم اومد چلاغم

_بابایی

بابا:روناک اگه بری دیگه...

مامان دسته باباروگرفت و رفت بیرون

خدایا چیکارکنم

آخرش چی میشه

ای روناک بتری که آدم بشونیسی دختر

خوب میرم سراغ روش های خودکشی

اولین باری که مبخواستم خودکشی کنم کی بود؟

آها یافتمممم

کوچیک که بودم ی بارمیخواسم به خاطر نمره ریاضیم خودمودارزنم😂

هعیییییی یادش بخیر آخرش شال پاره شد نمردم

خوب میرم ساق طلایی باپشمک میخورم خودکشی میکنمآنه این خوب نیس

اه اصن میشینم ببینم کی عزرائیل جان تشریف مبارکشومیاره مردشوربرده

باجیغ گفتم:ماماااااان ماماااااان

همه مثل ی گله گوسفند ریختن داخل

مامانی:چی شدرددداری

مادره من مگه زایمان کردم

_نه مامان خانم چندروز دیگه کنکور دارم اونوقت مثل این مودنا نشستم اینجا

روهام:اگه کودن نبودی که خودتو از بالاکوه پرت نمیکردی پایین😒😒😒

بروعموجون بروتا نزدم بدرقت نکردم عجبا تو چه میدونی ...

بابایی:بعدا راجبش حرف میزنیم☹

اوه اوه این آرامش قبل طوفانه هاااااا

خدایا ترو به امام اولی

ترو به امام دومی حواست بهم باشهاااا

اییی خداااا یکی بلندبشه بیاداین بابای منو رازی کنه من اینهمه خر زدم که کنکور تک رقمی بشم ولی الان مثل معلولا گرفتم روی تخت بیمارستان خوابیدم☹

من میخوااااام کنکور بدم بخدااگه نزارن کنکور شرکت کنم گودزیلارو دار میزنم حالامیبینید اگه این کارو نکردم☹

-بابایی جونم بابای گلم روناک فدات بشه نگاهم کن

-کوفت خدانکنه فدام بشی زلزله

-الهی قربونت برم من قهرم نکن دیگه دلم میگیره☹

-باشه حالا قیافتوشکل گربه شرک نکن😒

بیاا این همه نازشو کشیدم تازه میگه قیافتو شکل گربه شرک نکن من میگم بچه این ها نیستم هی بگین نه اه

-بابایییییییی

-اااچته بچه چراجیغ میزنی

-آخه من کجام شبیه گربه شرکه هااا☹

-همه جات جیگر بابا☺

-خیلی بدی بابایی☹

-آخ بابا فدات بشه گریه نکن گل دخترم چی میخوای بابایی بگو

-اا خدانکنه بابایی میزاری برم سرجلسه کنکور

-روناک دخمل بابا حالت بدمیشه جیگرگوشم بزار سال بعد برو

-نه بابایی خوبم من این همه خوندم که برم رتبه تک رقمی بشم روی این روهامو کم کنم بزار برمم دیگه باباجونم؟

-باشه برو فقط به یک شرط

-چی بابایی

-زیاد به خودت فشار نیاری که حالت بدبشه باشه

-باشههههه باباجوننمم عاشقتم😘

-خوبه خوبه نمیخواد چاپلوسی کنی دیگه

-اییییششش منو بگو ابراز علاقه میکنم

-آخه ابراز علاقه هاتم مثل ادم نیست وروجک😂

-دستت دردنکنه دیگه باباجون غیر آدمیزادمونم کردی☺

-کی😭من😭کی😭

-بله شما الان😒

-اااااا خب راست گفتم دیگه دخملی بابا

-باباااااااا😭

-آخههه دخترم آدم نیست فرشته است😉

اوخیی فدای بابام بشم که اینقدر مهربونه بادنیا عوضش نمیکنم بابایی ببخشید این چندوقت اذیتت کردم ببخشید که کمرتوشکوندم ببخشید😒

-وقتی بابام فرشته است پس میخوای دخترش فرشته نباشه😉

-اییی وروجک چاپلوس بابا😉

داشتیم با بابا میخندیدیم که یهویی در چنان محکم باز شد که من یه لحظه عزرائیلو جلوی چشمام دیدم هنگ کرده بودم یهووو مامان جیغ زد

-شمادخترو پدر چیکارمیکنین هاااا😟

-هیچی مامانی به خدا فقط داشتم از باباجازه میگرفتم بزاره برم کنکور شرکت کنم همین😟

-مطمئنی😐

-آره مگه کاره دیگه ای باید میکردم

-گفتم شاید داری گولش میزنی نزاره شیمی درمانی کنی

-نخیرزررمممم

-بااشه چرا جیغ میزنی ورپریده

-چون دوس دارم

-ای چشم سفید😟شیرمو حرومت میکنم روناک

-مامانی من که شیر خشک خوردم😶

-همونم که زحمت کشیدم تادرست کنم🙂

خخخخخ یعنی من عاشق مامانمم بااین فکر درخشانی که داره😂😂

مامانی:مثل کوالا فقط ی جا دراز کشیده خسته نشی ی وقت

خوب صفت جدید بنده

کوالا

کاملا به شخصیتم میاد

داشته باشین

کاملاااااا

_مامان الان بلندشم عربی برقصم

مامانی:نه که چی مثلا ی مشت چربیومیخوای به من نشون بدی

رسما به من گفت بشکه

توجه کنید

بشکههههه

_مامان شما مطمئنین منو از جایی پیدانکردین

مامانی:والا شکل و قیافتم که عین ما خوشگل نیس پس نتیجه میگیریم از ی جایی پیدات کردیم

رسما ترور شخصیتیم مردجوری که ناتوانی در سخن گفتن پیداکردم

_مامان دیگر با من سخن نگوی

مامانی:من سخن بگم تو که زبون انسانارونمیدونی فقط ماما میکنی

خوب دوستان

دقت فرمایید گاوم هستم

بابا با صدای بلند زد زیره خنده که بعدش مامانم زد

خدایا

جمیعا شفا بدع

بابایی:رویا به امیرشون بگو بیان تو

بله بله

فقط اون خودشیفته فراهانی رو کم داشتبم که الان مقدمش گلباران میشه

مامان رفت بیرون و چنددیقه بعد همراه امیرآقاومانی جونو اون کدو قل قله زن برگشت

مانی جون:خدا شفات داددخترم

بیا مریضم نبودیم که شدیم خیلی ممنون مانی جون

_آره دیگه شفادادفقط گف قرصاتوادامه بده

کدوقل قله زن:الان دقیقا چه حسی داری

این حسودارم که بزنم تورو شتک کنم جلبک

مامانی:بلندشو بلندشو ۴۰ روز ماروزابرا کردی بلندشو

انگار دسته من بوده والا به خدا

بابایی:دکترش اجازع مرخصیشو داد

خوب الحمدالله

مانی جون:حالادکترم جدی میخواستی خودکشی کنی

بیا

این میگه خودکشی

آره مادرآره کرم دارم میخواسم برم اون دنیا

_امان از دل خون زینب

همه زدن زیرخنده بیا

چ دل خجسته ای دارن اینا

من سرطان دارم اینا میخندن

خدایا عایا من انسان یا حیوان?

ندآآمد که حیوانم

بله بله حیوان نجیبیم هستم

_خوب بریم دیگه

مامانی:اگه میخوای بالین لباسا بیای فقط کنارمن راه نیا فک میکنن از تیمارستانی جایی دررفتی

شگفتا

ی نگاه به لباسام انداختم که بلههههههه

ی لباس گشاد صورتی

میگم گشاد شما بفهم چی میگم دیگع

عموپورنگ کجاییییی بیا ببین

شبی این گوسفنده هس توکلاقرمزی شبی اون شدم

همه رفتن بیرون و ی پرستاراومدداخل و کمک کرد لباسامو بپوشم

لباسارو پوشیدم و با بیلچر بردنم بیرون

دقیق الان احساس اون معلولارودارم

البته من خودم معلول ذهنی هستما اما

اینجور معلولم به لطف اون شتر شدم

خیلی باحال واسم پرونده درست کردن

پرونده خودکشی

حالا بیا ثابت کن بابا

خودکشی عمتتتتتتت

نمیفهمن دیگه نمیفهمنننن

سوارماشین شدیم و راه افتادیم سمت خونه

_ریزه ریزه

حالا ریزه

ای دست کوچولو پا کوچولو....

مامانی:اههههه ببند رونااااک خوش به حاله اونایی که مردن ولی صداتونشنیدن

خیلی ممنون ننه ی گرامی که منو ترور شخصیت کردی

جلودرخونه ترمز زد و اومدن منوپیاده کردن

آخی یاد بچگی هام افتادم

الان اگه جیش داشتم چی؟

کی منومیبره

وجدان:روهام

این وجدان کتک میخوادمن میدونم

_باز تتوحرف زدی بزنمت به صورت عمودی صاف بشی

وجدان:اماحال میده هاااا

_وجدان تا ۲ دیقه دیگه خفه شدی که شدی نشدی خودم خفت میکنم

بعله تهدیدم کارساز بود خفه شد

به خودم امیدوارشدم😂😂😂

به کمک بابا رفتم توخونه خودمو انداختم روی مبل آخیییش الان ازخونه بزرگ متنفرشدم والاااا مردم تارسیدم توی پذیرایی حالاا چجور این پله هارو برم بالا😱

من امروز میمیرم میدونم میمیرم☹

باید وصیت نامه بنویسم که اگه یوقت حالم بد شد به بیمارستان نرسیدم حداقل حرفامو گفته باشم تاالکی الکی برندارن خاکم کنن والا آرزوهامو باید بگم تاهم جگرشون کباب بشه وهم هرکدومشو میتونن برآورده کنن

حالا چی بنویسمم

آخخخخ مخ نداشتم پوکید کی بود اینجور زد تو سرم هاااا😢

-چته توفکری ورپریده باز داری چه نقشه ای میکشی هاا

زکی مامانه مارو باش هروقت به من میرسه به شکل یک دشمن بهم نگاه میکنه یعنی به کلمه واقعی من سره راحیم😐

-هیچی مامان جون به وصیت نامم فکر میکردم

-توغلط کردی باعمت وصیت نامه میخوای چیکار که دربارش فکرکنی ورپریده😢

هیییی بدبخت شدم الان منو میکشه خداا غلط کردم شکر خوردم جون من نزار بکشتم قول میدم دیگه آدم بشم کسیو اذیت نکنم کرم نریزم فقط نزار این دستش به من برسه نزاررررر

-هیچ ...هیچی مامانی همینطوری

-توبیجامیکنی همینطوریم بهش فکرکنی فهمیدی

-آ..آر...آرهه مامانی فهمیدم فهمیدم

-روناک به خدا به جونه خودت که عزیزترینمی یبار دیگه از وصیت نامه و مرگو اون دنیاو اینا حرف بزنی خودم تیکه تیکت میکنم اوکی؟

-اوکی مامانی اوکی

-خوبه حالام بشین فیلم ببین تامن برم ذادرست کنم

-چشم

پووووووفففف خداجون ممنونتم خیلی گلی داشتم سکته میکردم دیگه ولی یه چیزی فهمیدم

سر راهی نیستم☺

بهم گفت ازهمه براش عزیزترمم

واااییی خداااجووووون عاشقتمممم

-رونااااااکککککک

هیییییی خداا آخراز دست جیغ جیغای مامانمم شده سکته میکنم میمیرم میگین نه تماشا کنید

-جووونم مامان

-مگه نگفتم فکر چرتوپرت نکن هاااا

-واا فکرچرتوپرت نمیکنم که جلل خالق

-پس چه غلطی میکنی

-دارم به این فورمیکنم که سر راهی نیستم☺

-میگم دیوونه ای میگن نه😒خداینم بچه بود به من دادی آخه

بیاا باز شروع شد ببین چجور ذوق آدمو کور میکنن همش ترور شخصیت میشم اه اصلا باهاشون قهرم😑

مثل درخت الان اینجا نشستم پس چرااکسیژن تولیدنمیکنم?

راسی ی چیزی

احساسم میگه ی اهفته دیگه کنکوره نه?

احساسم میگه من با ی کودن هیچ تفاوتی ندارم?

احساسم میگه من ی خر بیش نیستم

احساسم میگه زیاد زر میزنم

آیا شما هم همین نظررادارید

آیا من واقعا یک تیمارستانیم

_رونااااااک

ذکی آخراین ننه منو بااین داداش میکشه بابا از بالا کوه پرت شدم هیچ مرگم نشدا اماآخراز دسته جیغااین سنگ کوب میکنم

_رونااااااااک

بااین جیغش احساسم میگه سلولا بدنم دگرگون شد

_بلههههههههه مامان

مامانی:مگه کررررررری دختره الاغ صدامونمیشنوی گوریل

کلن من ثانیه به ثانیه لقبم عوض میشه

_مامان والابااین دادایی که شمامیزنی یزیدم کرمیشه آخر من یه بلایی به سرت میارم

مامانی:روناک ی چیزیومیدونستی

_اگه میدونستم شماالان اینوازم میپرسیدی

مامانی:روناک جواب منوندهاااااا

_چشمممممم

مامانی:حالانگفتی میدونستی یا نه?

هیچ نگفتم

مامانی:رونااااااک

و همین گونه ساکت بودم

مامانی:گوسفندددددددد

و همچنان این داستان ادامه دارد

مامانی:روناک لالیییییی

_ای بابا خودت گفتی خفه بشم

مامانی:چه عجب تو ی چیزوگوش کردی

من باید برم زنده ب گور بشممممم

مامانی:حالانگفتیا میدونستی یا نه

_چیو

مامانی:اینکه آنریکا هیچ غلطی نمیتواندبکند

یعنی کوری قانع شدم که نگو و نپرس

ولی خداییا من نمیدونم این مامان من بااین مغز فندقیش چه توقعی داره که من کودن نباشم هاااا یه سواله واقعاا

-رووووناااااکککک

خوبه الان بهش گفتم بااین جیغات عمرم کرمیشه ها ولی باز میکشه

-رووونااااکککک دوباره کر شدیی

-جانم مامان جان جاااانم

-چراااساکتی هاا

-خوچی بگممم

-نمیدونم گاهی یه صداازخودت دربیار ببینم زنده ای یانه

بیا دوباره ابراز علاقه کرد یعنی به طور رسمی گفت بنده حیوانم نه انسان😐

-چشم مامان جان

-آفرین بر دختره فهمیده خودم

یه سوال من نمیدونم به ادم لقب حیوان بودن بدن واون جریت نکنه چیزی بگه یعنی فهمیده است😐لطفا یکی پاسخه منو بده

-مامانننن قهررررمم

-فدای سرم عشق مامان

خدایاااا چراهیشکی منو دوست نداره چرایکی نازه منو نمیکشههه چراا

-اییششششش خیلی بدی

-خودتی گلم

-اصلا میدونی چیه؟

-نه چیه؟

-من میرم وصیت ناممو مینویسم

-توغلط میکنی ورپریده☹

خخخخخخ خوشم میاد روی این حساسن پس اگه اذیتم کنن ازاین موضوع استفاده میکنم

-خوچیکارکنم شما که منو دوست ندارین☹

-کی گفته

-خودت گفتی

-غلط کردی

بیاا دوباره بی ادب شد اه

-باشه اصلامن هیچی نمیگم خوبه

-عالیه

وقتی میگم سر راهیم نگین نه

الان یه یکساعتی میشه نشستم دارم درودیوارو نگاه میکنم مامانمم مثلا داره غذای مورد علاقه منو درست میکنه

ااهه چراهیچکس نمیاد دیدنم مثلا مریضما این رهام کجاست یکم اذیتش کنم روحیم شادبشه اصلابزاربببنم این مگه معلم خصوصی من نیست مگه من یه هفته دیگه کنکورندارم پس چرانمیاد بامن کارکنه هاااا😟😟

-ماماااااان

-بللههه

-این گودزیلا کجاست

-کیییی🤔

-ببخشید منظورم رهامه میگم کجاست

-واابچه به این خوشگلی ماهی کجاش شبیه گودزیلاس

-همه جاش

-ایش بی سلیقه

-باشهه حالا کجاستتت

-خونشون

-چرانمیاد

-مگه بیکاره بیاد دیدن تو

-اا مامان مریضما

-خب باشی

-اصلا اینا هیچی این مگه معلم خصوصی من نیست

-چراهست

-مگه من اون هفته کنکور ندارم

-چراداری

-پس چرانمیاد باهام درس کارکنه

-نمیدونم

اصلا من کشته مرده جوابه مامانم خدایی بدجور قانعم کرد که توعمرم اینجور قانع نشده بودم فهمیدین نمیدونه

-مامان زنگش بزن بیاد

-اواا بچه کارداره زنگش بزنم بیاد پیش تو دیوونه که چی بشه

-اا مامان خو بگو بیاد باهام تست کارکنه

-نمیخواد همین قدرکه کارکرده بسه

خداا ببینا چجور منو حرس میدن میخوان من دق کنم بمیرم میخوان من تک رقمی نشم شرطو ببازم خداااا☹

اصن من یکی به اینکه توبیمارستان جا به جا شدم یقین پیداکردم

_ماماااااان غذا آماده شد صدام کن

مامانی:شرت کم

خدایا انگیزت ازآفریدن من چی بود ? نه جدی چی بود

_مامانننننن من پامو دستم شکسته هاااااا چجوری ازاین پله ها برم بالاااا

مامانی:ای بابا دختره معلول وایسالان میام

مامان اومد و کمکم کرد برم بالا روتخت نشستم و باپاهام روزمین ضرب گرفتم

آرتام?

شماره منوازکجا آورده?

چرا بعداین همه سال برگشته?!??

سرم پایین بود خون روی صفحه ی گوشیم ریخت

ای درددددد ای کووووفت اااااه

بلندشدم رفتم تودسشویی و صورتمو شستم

اومدم بیرون و

روی تخت دراز کشیدم

وقتی ازبینیم خون میومد اونقدر خسته و بیجون میشدم که مثل یه جنازه میافتادم

همینطور که بی حال روی تخت خوابیده بودم مامان برای ناهار صدام زد

ولی جون جواب دادن نداشتم

چندبار دیگم صدا زد ولی جواب ندادم

یهودیدم باترس وارد اتاق شد یه جیغی کشید که حس کردم مردم خبر ندارم والا

-رووووونااااکککک چی شدی مادر به فدات ها چی شدی

داشت گریه میکرد الهی فدای اشکات بشم مامانی گریه نکن باصدای ضعیفی جواب دادم

-چیزی نیست مامانی دوباره خون دماغ شدم حال ندارم

-الهی فدات بشم خوبی جیگرگوشم

-اا خدانکنه مامانی آره خوبم نگران نباش

-میتونی بلند بشی بیای پایین

-نه حال ندارمن بعداز ظهر ناهار میکنم

-باشه گلکم بخواب روناکم بخواب دخترم

پتوروکشید روم و از اتاق بیرون رفت الهی بمیرم این چندوقته چقدر صورت چروکیده شده خدایا یاشفام بده یاهرچه زودتر جونمو بگیر تا عذاب کشیدنم مامان بابام نبینن و غصه نخورن

نفهمیدم چجور خوابم برد فقط میدونم وقتی بیدارشدم ساعتشب بود

بلندشدم لبه تخت نشستم

اتاقم تاریکه تاریک بود فقط نور مهتاب از پنجره میتابید

ی احساس بدی داشتم

ی حس ناخوشایند

ی حس تاریکی

چرا من همیشه بایدتوتاریکی باشم?

گناهم چی بوده?

اشتباهم کجابوده?

چرانمیتونم ی روز از ته دل بخندم

چرا همش لبخندای فیک مصنوعی?

قطره ی اشک مزاحمی از گوشه ی چشمم ریخت

سریع با دستم پاکش کردم

باز برگشتم به اون زمانا

اون زمانا?

مگه دیگه زمانی هم باقی مونده?

مگه من اون زمانارو نریخته بودم دور?

منی که همیشه تو تنهایی بودم

پس الانم میتونم

اما منم ی دخترم

احساس دارم

ی روح لطیف دخترونه

خدایا منو میبینی

صدام بهت میرسه

من چی میگم صدام دیگه

به خداهم نمیرسه

از کجا بگم؟

از اولش؟

از حماقتم؟

نه نه

از آخرش؟

نه از اولش شروع میکنم

ی اشتباه

ی دوستی

ی عشق قدیمی

نابودم کرد

کاری کرد که لبخند ازرولبام رفت

نه نه

نمیخوام به گذشته ها برگردم

توگذشته به جز تاربکی مگه چیز دیگه ای هم هس؟

نه نیس

صفحه ی گوشیم روشن خاموش میشد

ی دست به صورتم کشیدم و جواب دادم

_بنال

روهام:چیو بمالم

خدایا نگااین منحرغه منه بدبخت کاریش ندارم

_روهاااااام

روهام:مرگ کر شدم حالاحالت خوبه جنازه

بیانمردیمو بهم میگن جنازه بمیرم که انگاربهم میگن فسیل

_نه به کوری چشمات هنوززندم سیبیل

روهام:روناک

چرا ی جوری شدم

چ لحن خواصی

_بنال

خندیدوگفت:میای بیرون!

_اووووووووم آررررررره

روهام:۵دیقه دیگه جلودرتونم

شپلق

پسره بی ادب بزار من خدافظی کنم

الاغ

میمون

رفتم سرکمدم اووووووم

چی بپوشم؟؟؟؟؟؟؟

ی مانتو آبی فیروزه ای در آوردم با شلوار تنگ سفید و روسریه وبی فیروزه ای

چه هلویی میشم منننننننن

موهاموشونه زدمو بالا سرم بستم

رژ لب قرمزمو رولبام کشیدم و خط چشم مصریمم دور چشمام کشیدم

لباسارو پوشیدم وجلوآیینه ایستام

واااای یکی آبقند بده

چه جیگرررررری

وجدان:ی ذره تحویل بگیر

_بروبابا

وجدان:زن بابا

منم که عمرا کم بیاررررررم

_تلاقش دادیم رفت بابا

وجدان:خیلی بیشعوری

_حرف نزن ماست موسیر

و اینگونه شد که وجدان خفه شد

گوشیم تک خورد کیفموبرداشتم و از دررفتم بیرون

از رو پله ها سرخوردم که بانفرینا مامان مواجه شدم

مامانی:ای لمونی توخونه ای بوی سرکه بگیری ای ایشالله همین روزا خودم با دستا خودم خفت کنم

خندیدمو دستمو براش تکون دادم و زدم بیرون

در حیاطو باز کردم که بعلهذجنابودیدم

تو bmwنانازش مثل خرس لم داده بود

آقا نکن ازاین کارا

قلب من با باطری کار میکنه

رفتم سوارماشین شدم که نگام کرد

روهام:دوست داشتی نمیومدی

_نه دیگه اصرارکردی مجبور شدم

روهام:روناک میزنم شل و پلت میکنماا

_منم وای میستم نگات مبکنمااا

خندیدو ماشینو روشن کرد

_به جانه عزرائیل ی تارمو از سرم کم بشه از سیبیلات دارت میزنم

خندید

واااای اینم چال داررررره

آخجون چاااااال

-میگماااا روهامممممم

روهام:چی میخوای؟؟؟؟😎

خدایا بزنم لهش کنم پسره شلغم گندیدههههه

-کجامیری جلبک

روهام:قبرستون

خدایا نگاه دهن منو باز نمیکنه

-سرقبرتو؟؟؟؟

روهام:نه قبرتومیریم حلوا بخوریم

خدایا من نمردمو این میگه قبربمیرم چی میگه

جلو ی رستوران شیک نگرداشت

_اینجا؟!؟

روهام:نه دوقوز آباد خوب اینجا دیگه

پسره شلغم

از ماشین پیاده شدم و باهم وارد رستوران شدیم

روهام:میخوام با ی نفر آشنات کنم☺

کدوم خریومیخوادبا من آشنا کنه این

رفتیم جلوی ی میز ی پسرنشسته بود پشتش به ما بود

روهام:به داداش گلمممممم

پسره بلندشد و.....

دستوپام شل شد

وای خدایا

دستام شروع کرد به لرزیدن و طپش قلبم رفت بالا

اونم همونجورمات منونگاه میکرد

سرم گیج میرفت

روهام:روناک و رو به آرتام گفت:همومیشناسین?

آرتام به خودش اومد و با دست پاچگی گفت:نه نه چیزه این خا...خانم خیلی شبیه ی خواننده ای بود ماتش شدم

روهام خندیدو زد رو شونه آرتام

مردمک چشمم ازروی آرتان ی میلی مترم جا به جا نمیشد

دستوپام یخ زده بودن

روهام:روناک نمیشینی تا من باهم آشناتون کنم

سرموتکون دادمونشستم

حالم اینقدر بد بود که هر موقع احتمال داشت باز خون از بینیم بیاد

روهام:خوب آرتام این روناکه شاگرد خنگ من و رو به من گفت:اینم آرتام داداش من که از چندسال پیش رفت آمریکا

داداش?

داداش روهام?

وای خدایا?

صدام میلرزید به زور گفتم:خو....خوشبختم

روهام نگام کرد که ی لبخند کم جون زدم

روهام:روناک قراره فرداشب مامان اینارو سورپریز کنیم

بالارفتن آدرنالین خونمو حس میکردم

سرموتکون دادم

روهام.روناک حالت خوبه

هیچی نمیفهمیدم و فقط ذل زده بودم توچشای عسلیه اون پست فطرتی که جلوم بود

باورم نمیشد آرتام عشق قدیمیه من برادر روهامه یعنی پسر بهترین دوست بابام همونی که من بخاطرش به این روز افتادم کسی که افسردم کرد آرتام برادر روهام چجور باور کنم یعنی هرروز باید قیافشو تحمل کنم خداا بکشم راحتم کن من اینجور دیوونه میشم دیوونه

-روناک روناک روناک کجایی دختر

-هاا بله اینجام

-خوبی چرارنگت پریده

-اره خوبم چیزیم نیست یکم فشارم افتاده

-میخوای برات آبمیوه بگیرم

-نه خوبم

-باشه پس بگین چی میخورین

-من جوجه

-اوکی آرتام توچی میخوری داداش

-منم جوجه میخورم داداش

-اوکی پس منم جوجه

بعد به یکی از گارسونا اشاره کرد بیاد

سه پرس جوجه باهمه مخلفاتش سفارش داد

تاموقعی که گارسون غذاهارو بیاره

هیچکدوم هیچی نگفتیم

من مغزم هنگ کرده بود نمیتونستم حضمش کنم باورم نمیشد آرتاننن نه خدایا من بمیرم بهتره دیگه تحمل اینکه جلوی چشمام باشه و هرروز ببینمشو ندارم

-روناک چه مظلوم شدی نمیخوای چیزی بگی

-چی بگم

-نمیدونم هروقت توی جمع میشینی چی میگی

هه این رهام چه دله خوشی داره میخواد الان مسخره بازی دربیارم نمیدونه این روناکی که الان روبروش نشسته روناک واقعیه

-الان حاله مسخره بازی ندارم

از زبون رهام:

این دختر چش شده چرا تا آرتامو دید اینجورشد این آرتامم همینطور من الان گفتم تااین دوتا همو ببینن باهم آشنابشن رستورانو میزارن روی سرشون

نه اینا همو میشناسن مطمئنم اگرنه تاهمومیدیدن از تعجب شاخ درنمیاوردن

باید بفهمم بینشون چی بوده آره

غذاهاروآوردن از اول تاآخر هردوشون ساکت بودن فقط من گاهی یه چیزی میگفتم ومیخندیدم اون دوتام یه لبخند بی جون میزدن خدایاا کمکم کن بفهمم چی شده بینشون

-خب بچه ها ناهارتونو خوردین

هردوباهم گفتن آره بعدیه نگاه زیرچشمی بهم انداختن

-خب موافقین بریم دور دور

-روناک:بریم شهربازی

-اوکی آرتام توموافقی

-آره

وقتی موافقتشونو اعلام کردن بلندشدیم اونارفتن توی ماشین منم رفتم تا غذارو حساب کنم وقتی اومدم دیدم روناک عقب آروم نشسته وآرتامم جلو منم چیزی نگفتمو حرکت کردم روبه شهربازی

خدایاا این دختر چرااینقدر شیطونه آخه

همه وسایل بازی رو سوار شدتازه گیر داده به استخرتوپ بهش میگم نه قهر کرده ای خدااا☹

-روناک خانوم وروجک خوشگل خانوم قهری

.....-

-دلت میاد جوابمو ندی

-آره

زکی بیا کی گفته دخترا احساساتین این اصلا احساس نداره

-باشه منم واسه ات بستنی نمیخرم

-چیییی کی گفته من قهرم

-خخخخخ ای شکمو

-خودتی شلغم😒

آرتام:چی شده؟

_خانم میخواد بره استخر توپ

آرتام به روناک نگاه کردو ی چیزی زیرلب گفت که نشنیدم

اینا مشکوک میزننا

روناک:روهام یامنومیبری یا آبروتو اینجا میبرم

ی تای ابروموودادم بالاوگفتم:ببرببنم

ی نگاه به آرتام و ی نگاه به من انداختوگفت:خودت خواصی

باپوزخنددست به روسینه جلوش ایستادم

اومد نزدیکم

روناک:ی لحظه کیفمونگردارتا نشونت بدم

کیفشو از ش گرفتم که ی چندقدم ازم فاصله گرغت بعد شروع کرد به جیغ زدن هل شده لودم نمیدونستم چیکارکنم

روناک:آیییییی دزززززد کیفمودزدیییییید دزززززد کمممممممک همه دورمون جمع شدن ی نگاه به آرتام انداختم که دیدم باچشای گردشدش داره روناکونگاه میکنه

آرتام:بدوروهاااام این دیوانسسسسسس

و به دنبال این حرف دستموکشید و دوییدیم حالامابدومردم دنبال مااصن ی وعضی بود روناااااک میکشمتتتتتت

آرتام:درماشینو بزنننننن

ریموتوزدم سریع پریدیم توماشینوگازشوگرفتم

روناااااااک وای به حالتتتتتتتتت😢😢

از زبون روناک:

دلموگرفته بودم و افتاده بودم رو زمین

وای خدا عین آهو میدوییدن

😂😂😂

وای روهام منومیکشه😂😂

ازروزمین بلندشدم وکیفمواز خانمی که کنارم بود گرفتم و به سمت در خروجی رفتم واااای دلم چجوری دوییدن😂😂

هرکس با من درافتاد بدجور برافتاد😁😉

گوشیمودرآوردم و شمارشو گرفتم

روهام:روناااااااک میکشمتتتتتتتتت روناک ینی گیرمن بیفتی سروته دارت میزنم😢😢

_جوش نخور النگوهات میشکنه و زدم زیرخنده😂😂😂😂

روهام:روناک میدونم چیکارت کنم هویج کجایی😢

_نوچ نوچ باتوبیام خونم هلاله ترجیح میدم خودم برم😂

روهام:این وقت شب تنها بررررری😢

آخی بچک غیرتی شد

_جلودرم بیا دنبالم

شپلقققققققق

گوریل بازبدونه خدافظی قطع کرد کثافت

اصن حقت بود

همینجور که تودلم داشتم فحشش میدادم باBmwمشکی رنگش جلوپام زدروی ترمز لاستیکاش یه صدای وحشتناک دادکه یه آن نزدیک بود سکته کنم روانی

-چته دیوونه این چه طرز ترمز کردنه

-من دیوونم یاتو

-تو

-غلط کردی این چه کاری بود کردی هاااا

-قبلش بهت اخطار دادم که

-فکر نمیکردم جدی بگی

-اوت دیگه تقصیر من نیست فکرت مشکل داره

-ایی پروووووو چشم سفید

-چشمام آبیه

-کم نیاریا

-هرگز

-میرما

-به سلامت

اووخ قرمز شد به من چه خو خودش شروع کرد والا حالا سرمن خالی میکنه گودزیلای شلغم

-بیا سوار شو دیگه اه

-باشه بابابداخلاق ایش

-کوف پرو

خندم گرفته بود از دستش خیلی بامزه عصبانی میشد خخخخ یه لحظه نگام به آرتام افتاد سرش پایین بود شونه هاش میلرزید بیشعور کچل داشت میخندید☹

عوضیییییی الهی کچل بشی من دلم خنک بشه

-رسیدیم بلاخانوم

نگاهش کردم چقدر مهربون بود ممنونشم امروز درسته بادیدن آرتام حالم بدشد ولی بعدش باکارهایی که کرد روحیمو عوض کرد ممنونشم

-مرسی شلغم جون☺

-قربونت قورباغه جان

-همین یه لغبو کم داشتم😐

-خب دیگه نداری حالام برو که دیروقته خسته ای

-این یعنی اینکه گورتوگم کنه دیگه

-آباریکلا

-ایششششش

-خخخخ برو فسقلی داروهات دیر شد وقتش

-باشه مرسی بابت امشب عالی بود

-فدات خانوم خانوما

-سلام برسون شب خوش

-همچنین شبت قشنگ

وارد خونه شدمو از

همون جا داد زدم:سلاااااام من اومدمممم خوش اومدمممممم کاش زود تر میومدمممممم حیف که دیر اومدم. به سالن رسیدم هیشکی نبود😐بوی توطئه میاد. حمام، دستشوئی همه جا را گشتم فقط موند اتاقشون آروم در باز کردم که دیدم بلههههه راحتی خوابیده بودن.

یعنی نگران من نشده بودند بعد من میگم بچه سر راهیم میگید نه اقا منو از کناردر دستشوئی زنونه مونگلستان پیدا کردند☹ اروم درو بستم رفتم بالا

بعد از تعویض لباسام دراز کشیدم و به اتفاقات امروز فکر کردم. (ارتام برادره روهامه! چرا قبلا متوجه نشده بودم؟ راستی روهام چقدر مهربون شده بودااااا!!!!)تا صبح اونقدر فکر کردم که به خودم اومدم اذان گفته بودند بلند شدم نمازمو خوندم و دراز کشیدم و بالاخره خوابم برد.

صبح با جیغ مامانم از

خواب پریدم و با ترس دویدم پایین . دیدم مامانم جلوی یک سوسک🕷ایستاده و داره هی جیغ میکشه. منم وقتی سوسک و زدم زیر خنده😂 یعنی مادر من با کیلو وزن و قد از سوسک میترسه خخخخخخ😂😂. یهو دیدم پشت گردنم داغ شد و این چیزی نبود جز..... پس گردنی مامانم 😭😭😭 رویا:خیر ندیده من به اینجا رسوندمت که عصای دستم باشی حالا شدی ملکه عذابم .یهو دوباره جیغ کشید آقا منم دمپایی روفرشیو در آورد و شپلق زدم تو سرش (تو سر سوسکه نه مامانم😉)

ی

بعدش سبزی خانوم صدا کردم که دیدم نمیاد رفتم دنبالش بگردم که دیدم داره نماز میخونه مگه ساعت چنده؟؟؟؟ ای واااااااااای ساعت بعد از ظهره😂😂 حالا ولش کن بیا یکم اذیت کنیم😉 صبری خانوم برای اینکه پاهاش درد میکنه روی صندلی نماز میخونه ، داشت میرفت سجده که صندلی برداشتم😉به نظرتون چه اتفاقی افتاد؟؟؟؟؟ هاهاها پخش زمین شد 🙂 بعدشم فرار کردم تو اتاقم 😁..... باید برای شب آماده میشدم اخه نیم ساعت پیش روهام زنگ زد و برای شب دعوتمون کرد. رفتم حمام دوش نیم ساعته گرفتم و امدم بیرون حالا نوبت انتخاب لباس بود👗چی بپوشم؟؟؟؟؟ یک شلوار دم پا زرشکی با مانتو قرمز جیغغغغغغغ و یک روسری زرشکی و یک رژ قرمز زدمممممم

توجه داشته باشید قرمززززززز

خودمو تو اینه نگاه

کردم به به چه چه چه زیبا شدم چه رعنا شدم مانند گلها شدم.وجدان:بسه بسه کم واسه خودت نوشابه باز کن !!!!-به تو چه فوضولی؟ مفتشی؟ آخه تو کی من میشی چند روز بود پیدات نبود راحت بودما😒😒 وجدان-من وجدانتم، روحت، خودت، اگه من نبودم بد بخت بودی!!!! با صدای مامانم که داشت صدام میکرد وجدانم دیگه زر زر نکرد ☺☺☺ سوار پورشه ددی جونم شدیم و راه افتادیم به سوی خانه روهام خرههههه. بینگ بینگ،، بینگ بینگ مانی جوون-بله.

رویا-ماییم مانی جون ...در با صدای تیک باز شد و ما وارد خانه شدیم.... پدر و مادر روهام جلوی در ورودی منتظر ما بودند منم مثل یک خانم متشخص رفتم جلو و قشنگ مانی جون و آبکشی کردم و با پدر روهام فقط دست دادم... از زبان روهام:بالاخره همه آمدند و فقط مونده سوپرایز من ☺☺با ارتام وارد خانه شدیم و به سالن رفتیم همه چشم ها با تعجب روی ارتام موند 😂😂و چشمای من روی روناک ، روناکم مثل من تیپ قرمز-زرشکی زده بود . از زبان روناک: بالاخره

دو کله پوک رسیدند(روهام و آرتام) ببین پسره چلمنگ با من ست کرده یک کت و شلوار زرشکی و پیرهن قرمز پر رنگ و یک پاپیون قرمز-زرشکی پوشیده بود

پسره گوجه چرااینجوری نگام میکنه

شیطونه میگه برو بزنشا

البته شیطونه زیادی زرمیزنه

نگام افتاد به آرتام

باورم نمیشه

آرتام ی روزی زندگیه من بوده

وای خدا

دوباره پرده ی اشک

توچشمام نشست

دوباره دلم رفت

سمت اون زمانا

موقعی که ی دختر بچه ی احمق بودم

باجیغی که مانی جون کشید

به خودم اومدم و چشم ازش برداشتم

چشه این زن جیغ میزنه

آها راسی

این گرازو دیده

مانی جون دوییدسمت آرتام و بغلش کرد و زدزیره گریه

آرتام:مامان قرارنبود گریع کنیاااا بابا من اومدم خوشحال بشی نه گریتوببینم

مانی جون:الهی من دورتو بگردم چقدرلاغرشده بچم

جاااااانآاین لاغر شدددددده

کجای این لاااااغره

مثل خرسههههههه

پسره هیولا😐😒

بسه دیگه اه

حالم بدشد

چندشا

آخه دیدن این سوسکم خوشحالی داره

شترمرغ دراز

با چیزی که رفت تو پهلوم چشم ازشون برداشتم و به مامانم نگاه کردم

_مامان من آخر دیه این کلیمو ازتون میگیرم سوراخ شد به خدا

مامانی:آبکش بشه به حق پنج تن چرااینجوری ذل زدی به اینا

ها

چی

_به کیا?

مامانی:به عمه....دهن منوبازمیکنی

_اوا

مامانی:مرگ ماشاالله ماشاالله یکی از یکی جیگرتره چشم حسودکور

الان دقیقا با من بود فکرکنماااا

آرتام از بغل مانی حون اومد بیرون و رفت دست امیرآقاروبوسید و بغلش کرد

زسه بابا

فیلم هندی شد

اوق

آرتام رفت سمت مامانش و باهم رفتن طبقه بالا

بوی طوطعه میادااااا

_چرامثل جوب خشک اینجا وایسادی

ای خدامرگت بده

اه

ترسیدمآمثل عجل معلقه

_روهام ترسیدم بابا ی وقت نزاری من ی ذره احساس امنیت کنم

روهام چپ چپ نگام کردوگفت:برو برو توخودت ی پا زلزله ای

پس توهم آبتازی

یادم باشه ی کلاس برااین بزارم

قیدوصفتارویادش بدم

روهام:بریم توسالون

خوتوگمشوبرو با من چیکا داری

_بریم

با هم وارد سالن

شدیم به به همه وسط داشتن قر میدادن 🤦چقدر بیکارن واسه یک چغندر این همه مهمان دعوت کردن .امشب دوست دارم برم تو جلد روناک واقعی، بدون لبخند مصنوعی، بدون خوشی الکی، یک روناک واااااااااقعی...یک گوشه مبل نشستم و بقیه تماشا میکردم (چقدر همه شادن ، برای ورود کی؟ عشقم...عشقی که منو گذاشت و رفت، عشقی که از من یک ربات دلقک ساخت منو و گذاشت و

رفت آمریکا ، و حالا بعد از سال ها دوری برگشته بعد از سال ها که من تازه داشتم فراموشش کردم برگشته و شده پسر بهترین دوست بابام و برادرمعلم خصوصی من)دلم گریه میخواست حالم بد بود هر آن ممکن بود خون دماغ بشم برای همین رفتم پیش بابا رامین و گفتم :پدر گرام من حالم بده میتونم برم خونه؟؟؟؟؟ پدر:تنهانمیشه باید با هم بریم.-نه من خودم میخوام برم نمیخوام مهمونیتون خراب بشه!!! پدر:باشه ولی به روهام میگم برسونتت (.اههههه پسره گنده دماغ ، مغرور، خل و چل ، گودزیلا .)-چشم ددی

بعد از اون بابا کنار گوش روهام یک چیزی گفت که روهام یک نگاه نگران به من انداخت و به بابا چشمی گفت و اومدبه من گفت-خوبی روناک خانوم؟ پاشو آماده شو تا منم به مامان بگم و بیام.و رفت بالا منم مانتومو و کیفمو برداشتم و داخل باغ منتظرش ایستادم..... .....از پشتم صدایی خش خش برگ ها آمد🍁🍃 فکر کردم روهامه برای همین گفتم:واااااااااای زیر پاهام جنگل درآمدااا🌲🌲🌲🌲🌲🌲 و وقتی برگشتم سینه به سینه ارتام شدم

:

یکی از یکی بدتر ای بابا

مثل جنن

آرتام:فکرشم نمیکردم

ازش فاصله گرفتم و توجلدمغرور و خشکم فرورفتم

ساکت موندم و چشماموازش دزدیدم

آرتام:روناک

نگاش کردم برق غرور

هنوزم توچشماش بود

چشمایی که ی روزی منوجادومیکرد

آرتام پوزخندزدوگفت:باداداشم آفرین

و شروع کرد به دست زدن

عصبی شدم

مگه این نرفت باارغوان

مگه این به من خیانت نکرد

_تو چی میگی واسه خودت فکرکردی ساکتم چیزی بهت نمیگم دور برداشتی نخیر بشین سرجات

تو رفتی با بهترین دوستم

تو باارغوان رفتی

پست فطرت

من چی ازش کم داشتم هاااان

چی لعنتیییی

چیییییی

نفسم گرفته بوداز شدت عصبانیت سرم گیج میرفت

آرتام بادادگفت:اونا گذشتههههه

پسره شلغمو ببیناااااا

جیغ زدموگفتم:خفه شو خفه شووووو

برامن نگذشتههههههه

میدونی چقد عذاب کشیدم

کثافتتتتتتتت

دستمو آوردم بالا که بزنم توگوشش

که دستمو گرفت و پیچوند

بااخم و صورتی قرمزگفت:دفعه ی آخرت باشه

باشه گوریل باشه ول کن آی دستم شترمرغ

_هوووی دلقک دستم شکست

دستمو ول کرد و چسبوندم به دیوار

صورتشو آورد جلو صورتم

نفسای داغش توی صورتم میخورد

و حالمو بدمیکرد

آرتام:نمیزارم با روهام باشی

چی مدفوع میخوره این یابو

روهام چی

برای اینکه حرصشو دربیارم گفتم:میبینی گربه کوچولومیبینی

دستمو ول کرد و پوزخندزد

آرتام:نمیزارم جوجه رنگی😉

بیابرو مدفوع باقالی😒😒

مانتومو تکوندم

و از دررفتم بیرون

جلو ماشین روهام اییتادم

دو دیقه بعد اومد سوار شدم

راه افتاد

روهام:بریم دکتر

مریض اون داداشته یابو

_نوچ

روهام:خداشفات بده

رسما گفت مریض برو بمیر شغاااااال

تا خونه دیگه هیچی نگفتم

حوصله هیچی و هیچکسو نداشتم

اون تهدیدم کرد هه بعداز سالها برگشته تازه تهدیدم میکنه پسره شلغم

حالیت میکنم آقا آرتام حالیت میکنم بشینو تماشاکن به خاک سیاه مینشونمت کاری میکنم که روزی صدبار بمیریو زنده بشی

-روناک رسیدیم

-مرسی

-مطمئنی خوبی نمیخوای بریم دکتر؟

-خوبم

فوری از ماشین پیاده شدمو رفتم سمت خونه دروباز کردمو خودمو انداختم توی حیاط عمارت پشت در زانو زدم بارون نم نم شروع به باریدن کرد حالم خیلی بد بوددد خیلی

اشکام از گوشه چشمم سرازیرشد دلم پربود خیلی بغض داشت خفم میکرد

همراه بارون شروع کردم به گریه کردن باهرقطره بارون منم اشک میریختم

زجه میزدم چرا خدا منو نمیکشه راحت بشم خداااا داری میبینی

داری میبینی به چه روزی افتادم

داری میبینی نابود شدم

داری میبینی شکستمم

چراااا مگه تو بنده هاتو دوست نداری

چرا پس عذابشون میدی

چرا اشکشونو درمیاری

خداااا دیگه طاقت ندارم

بکشم راحتم کن

تموم کن این زندگیه نکبتیو

تمووومششش کن

اونقدر زجه زدمو گریه کردم که همونجا کنار در بیهوش شدم

با نوازشی چشماموباز کردمآروهام بود

لبخندی زدوگفت:دیدی گفتم حالت بده 😒

صداش غمناک بود

چجوری اومده بود اینجا

حال صحبت کردنم نداشتم

نگاش کردم

موهاش خیس شده بود و روپیشونیش ریخته بود

بغلم کرد

سرموچسبوندم به سینش

ضربان قلبشو به خوبی میشنیدم

باصدای خسته ای گفتم:برو گوشه ی حیاط روی تاب

روهام:اماروناک....

_روهام لطفا

سرشوتکون داد و به سمت تاب دونفره ی گوشه ی عمارت رفت

منوگذاشت روتخت خودشم کنارم نشست

بارون شدیدترشده بود

بارون نم نم💧💧💧💧

چتروخیابون☂☂☂

بازم دلم هواشوکرده زیره بارون😒💔💔

دلتنگیه من💔

کمترنمیشه💞💞😞

کاش بیای بمونی پیشم همیشه😒💔👫

سرموگذاشتم روشونش

دوباره اشکام صورتموخیس کردنآاصلا برام مهم نبود

که جلوکی دارم گریه میکنم

هیچی مهم نبود

میدونمممم روزای خوبی توی راهه❤👣👣👣👣👫

واسه ی من👶▨

فقط عشق تو تکیه گاهه💔😒

بارون تموم لباساموخیس کرده بود

روهام:روناک توچته لعنتی

برگشتم سمتش توچشماش غم بود

اولین باربود این پسره شیطونواینجوری میدیدم

_برو

عصبی شدوگفت:بااین حال اینجا تنهات بزارم عمرا😒😢😢

جیغ کشیدم

_روهاااااام برووووو برووووووو نمیخوام ببینمت

جلوم ایستاد وگفت:روناک حرف بزن

دستاومشت مردم وکوبیدم روسینش و به طرف درهولش دادم

_گمشووووووو ازاینجا برووووووو تنهام بزار

دادکشید

روهام:روناک نمیرمممممم تانگی نمیرم

نشستم رو زمین و بلند زدم زیرگریه

_تورومرگ روناک برو بروووو

روهام:لعنتی لعنتیییییی

دستشو به ثورت تهدید تکون داد

روهام:حواسم بهت حس

و بعد رفت بیرون

باصدای بلندجیغ میکشیدم و میدوییدم خداااااا

صدام بهت میرسههههه

خدایاااااا

۴زانونشستم پشت در

از بس توخونه😢🏚

عطرتوپیچید♣

چشمای عاشق من جزتونمیدید👀💔

درو به زور بازکردم و خودمو پرت مردم داخل

صبری خانم بادواومد به سمتم

صبری خانم:خدانرگم بده چت شده رونا‌کککککک

کمکم کرد بردم بالا

حالاخوبه دیروزگچاروبازکردم

روتخت درازم کرد و به ۳ نرسیده خوابم برد

صبح با ترس چشمامو باز کردم . حالا ترس از چی ؟؟ خداداند . همیشه همین بودم هر وقت قرار بود اتفاقی بیوفته من دلشوره و استرس و کوفت و درد و با هم میگرفتم والا . تو حال خودم بودم که گوشیم زنگ خورد . چون حواسم نبود ترسیدم ، گوشی و برداشتم که یه فش اساسی به یارو بدم که با دیدن شماره نفسم بند اومد . ارتام بود . وجدانم بهم نهیب زد : دلت و سوزوند و ترکت کرد . تویی که عاشقش بودی و ترک کرد میفهمی ؟ محکم باش و عذابش بده . جمله ی اخر توی سرم اکو میشد . با یه تصمیم ناگهانی گوشی و برداشتم .

من خیلی ریلکس:بله ؟؟

ارتام : میخوام ببینمت

من : به من ارتباطی نداره

داد کشید : همون پارکه همیشگی

اومدم جوابشو بدم که قطع کرد . عوضی . هوف . رفتم تو دستشویی و صورتم و شستم و بعد توی ایینه به خودم خیره شدم . قیافم تریپ افسردگی . ی مشت اب پاچیدم روی اینه و به خودم گفتم باید شاد باشی .

رفتم بیرونو لبتابو روشن کردمو ی اهنگ دبش گذاشتم و صداشم زیاد کردم . و به سمت کمد لباسام به راه افتادم . میخواستم یه تیپ جیغ بزنم پسر کش . ی مانتو جذب و کوتاه تا یه وجب پایین رونم به رنگ مشکی و شال و شلوار فسفری که خیلی هم جیغه البته کیف و کفشم مشکی ورنی ساده . و اما ارایش یه رژ عنابی و ریمل و سرمه . نمیدونم چرا دلم خواست کلاه کپ بزارم . رفتم سمت کمدمو یه کلاه کپ مشکی که روش طرح های فسفری و جیغ داشت و برداشتم و گذاشتم سرم .

توی اینه قدی خودمو نگا کردم . اوفف چع دافی شدم باووو . تو حلق ملت گیر نکم

به سمت در اتاقم حرکت کردم که گوشیم زنگ خورد . این که روهام خرهه خودمونه باو . جوابشو دادم : جونم

روهام : جونت بی بلا خانومی

من : فدای شما

روهام : جمع کن باوو خودتو . فاز گرفته

من : گمشووو حقا که همون بی لیاقت خودمی

روهام : اااا حالت خوبه ؟ تازه حاله دیشبت یادم اومد

من : تو دیگه چقد خنگی

روهام : مثله تو دیگه ؟

من : خیر مثله داداشت

روهام انگاری که چیزی یادش اومده باشه گفت : باید ببینمت

من : چه ساعتی

روهام : الان ؟

من : نمیتونم با کسی قرار دارم

روهام چیییییی ؟ غلط کردی ؟؟ با کی ؟؟

اوه چرا این اینجوری غیرتی شد ؟

من : به تو هیچ ربطی نداره

و سریع قطع کردم و گوشیمم سایلنت کردم و به سمت سالن حرکت کردم

هیچ کسی خونه نبود ؟ وا . اینا کوشن پس ؟؟

شونه ای بالا انداختمو به سمت اشپزخونه حرکت کردم .اومدم در یخچالو باز کنم که چشمم به یه یاداشت افتاد

یاداشت :

سلام گور به گوری ، من و بابات رفتیم پیش دکتر . اخه بس که بابات میخوره حالش بد شده . مردشور برده یه چیزی کوفت کن زخم معده نگیری

از طرف ننت

خدایاااا من که میدونم سره راهیم اخه من که میدونمم . از تو یخچال یه ذره شیرینی در اوردمو خوردم و بعد پیش به سوی فراری قرمز .

تقریبا یه نیم ساعتی تو راه بودم . و وقتی به پارک رسیدم هول کردم .

وجدانم دوباره نهیب زد : محکم باش ، وا نده

ماشینو پارک کردمو به سمت نیمکت همیشگی راه افتادم و روش نشستم . بعد از پنج دقیقه این گوریل تشریف فرما شدن

مغرورررر خان نشستن بغل منو هیچی هم نگفتن منم بعد پنج دقیقه قاطی کردمو زدم به سیم اخر و گفتم : کارتو میگی یا برم ؟

ارتام : چرا ؟

من : چی چرا ؟

ارتام یهو قاطی کرد: د اخه لامصببببب با داداشم ؟؟؟؟

من خیلی خونسرد گفتم : مگه داداشت چشه ؟؟

ارتام : درسته من ترکت کردم . اونم با دوسته صمیمیت ، اما سزای من این نیست که با داداشم باشی و بشی زن داداشم . لامصب من دوست دارم

من با شنیدن جمله اخر پرتی زدم زیر خنده وسط خنده های هیستیریکم گفتم : ارههههه . هیچکی هم نه تووووو .

ارتام هر چقدر سعی کرد نتونست خندمو بند بیاره برای همین بدون هیچ حرفی رفت . وقتی رفت خندم بند اومد . لعنتی ازت متنفرم عوضی . حتی الانم نتونستی ارومم کنی .

رفتم از صندلیه عقب گیتارمو برداشتمو دوباره به سمت همون نیمکت رفتم و روش نشستم . اهنگ ساعت برگرد از سوگندو هم زدم هم خوندم و انقدر این کارو ادامه دادم که همونجا بی هوش شدم . وقتی چشمامو باز کردم روهامو دیدم که بالای سرم نشسته بودو دستامم تو دستاش بود و هیلی مظلوم خوابیده بود . همون موقع پرستار که خانوم حدودا ۳۰ ساله ای بود وارد شد و با لبخند بهم گفت : شوهرت خودشو کشت هاااا ، خیلی بد نگرانش کردی .

چیزی نگفتم ، ینی چیزی نداشتم که بگم . این چندوقته روهام همه جوره هوامو داره .

پرستار بی هوا سوزنه سرمو از دستم کشیدو منم از درد جیغ کشیدم

روهام با صدای جیغه من از خواب پرید

من : وای ببخشید کرگدن خوابالووو پاشو دیگه

من مریضم تو کپیدی ؟

روهام : خاک هفت اسمون تو سرم که اومدم پیش تو ی چفت و چل

من : اولاااا از خدات باشه دوما اخه اسگوووول اسمون خاک داره که بریزه تو سره توی منگل

روهام : اواااا راس میگی هاااا . حالا واسه چی جیغ کشیدی منو از خواب پروندی جوجه ؟

من :اخه خانوم پرستار سرمو از دستم کشید و .....

واااای خاک تو سرم ۵_۶ تا پرستار جلو در اتاق بودن و انگار دارن فیلم سینمایی میبینن داشتن مارو نگا میکردن و میخندیدن . از بین اون ها اون پرستاره که سرممو کشیدو و صدا زدم و ازش پرسیدم : این اقا چجوری اومد اینجا ؟

پرستار : والا ما با اخرین شماره ای که بهتون زنگ زده بود تماس گرفتیم این اقا برداشتن و ماهم براشون توضیح دادیم که چی شده و این اقا هم سریع خودشو رسوند .

ای کرههههه خررررراااا چه پرستارای حرفه ای هم هستن لامصبا .

روهام رفت بیرون و منم با کمک پرستار شروع کردم به تعویض لباس هام .

اخه بزارید ادم برسه بعد زرتی لباسشو و عوض کنید . والاااا به خدا

به همراه این پرستاره از اتاق بیرون اومدمو به سمت روهام راه افتادم . منو که دید یه اخم خرکی بهم کرد مرتیکه خره خاکی . وقتی از اونجا خارج شدیم و به ماشین رسیدیم پرسیدم : چته اسگل اونجوری اخم کردی ؟

هیچی نگفت و به سمت ناکجا اباد راه افتاد . منم لج کردم و دیگه هیچی نگفتم . یه دفه ماشین و زد کنارو و برگشت سمت من

روهام: با کی بیرون بودی ؟

من : کی ؟؟؟ من ؟؟؟ با هیچکی

روهام: روناکه کره خربگو

من : چرا باید برات توضیح بدم

روهام : چون .

از زبان روهام :

میخواستم بهش بگم ، گم که دوسش دارم . میخوستم بدونه زندگیم بدون اون پوچ و بی هودس . اما بازم تردید ، نزاشت که بهش بگم . لعنت به این تردید ، لعنت .

من : اصلا بیخیال

روناک :هههههه

من :وا چرا هره کره راه انداختی تو ؟

روناک : اخه قیافت شبیه بچه های تغس شده

من : هههه

از زبان روناک :

کوفت . ببین چجوری میخنده چلغوز . مردشورتو ببرن الهی با اون فیافت

من : کوفت

روهام : تو دلت

جلو در خونه ترمز گرفتو منم پریدم پایین و یه خداحافظی و تشکرم کردم که نگه بی ادبه و رفتم بالا و تو اتاق خوابم روی تخت خوشملم لالا کردم

رونااااااااااک

یاامام زاده هاشمممممن

جنگ شدددده

سریع ازروتخت بلندشدم

که پام رفت رو ی چیزیومثل پشه له شدم

آی ننه

آی کمرم

آی دیافراگمم

آی ستونه فقراته زبونم

رفتم که از در برم بیرون

که دربازشدو خورد توصورتم

آنچنان جیغی زدم که مامان سینی از دستش افتاد

آی بینیمممممم

آیییییی شکستتتتتتتتت

واااااایی

مامان:توپشت درچیکامیکردی آخه

پشت درداشتم....

توبه توبه

اه

دماغمممممم

مامانی:ماشاالله ماشاالله دماغم نیس که خرتم فیلههههههع

خو اینامنوازتوکیسه زباله پیدام کردن تعجب نکنین

بابایی:چی شده جرااینجاروگذاشتین روسرتون

مامانی:رامین هی بهت گفتم این بچه مریشه گفتی نه حالابین مشکل نقصیش اینجا معلوم شد

ینی من برم زیر ۱۸چرخ

بابایی:حالاجرااین نشسته روزمین

مامان جبهه گرفت

مامانی:د رامین هی میگم این ی مرگیش هس هی بکو نه اومده پشت درایستاده الان من جی لگم لهش

دیگه رسیدم به نقطه انفجاااار

ازروزمین بلندشدم

_نه تروخدا قتل ناصرالدین شاه صفوی ام تغصیرمنههههه

مامان تودروبازکردی به من هههه

مریضم نبودم که مریضم شدم

مامانی:خوشغاله بی مو قرصاتو برات آورده بودم دختره هیجانی

بیا نیجانی ام شدیم

بابامن سرطان دارم چرا به فکرم نیسیننننن

_اصن بفرمایین بیرون من قرص نمیخورم بفرمایین

بادستم مامانوازاتاق هل دادم بیرون و دروبستم

کلن خانواده من خوددرگیرن

ای بابا

دیوونه هاااا

ساعتمونگاه کردم

۱۲ بود

اووووو

چرااینقدر زود بیدارم کردن?

دراتاق زده شد

عععع چ عجب ی نفر یادگرفت دربزنه

_بفرمایید

بابایی بالبخندواردشد

بابایی:بهتری وروجک

_هی چون میگذرد غمی نیست

بابایی:بلندشو کره خر بلندشو

خندیدم

بابایی:روناک

_جونه دل روناک؟

بابایی:کی میخوای واسه شیمی درمانی بری بابا!؟!؟

پووووووپف بازشروع شد

_بابا من کنکوردارمممممم بااین اتفاقاتی هم که افتاد اصن وقت نکردم که.,..

بابایی:بهونه نیارمیدونم روهام باهات همه روکارکرده

ای روهام کلاغ

بابایی:دخترم دکترت گفت فعلا تومرحله اولیس اماایران نمیشه درمان کردبایدبریم اونور

من ی فکری دارم جیگرگوشه بابا

_جونم؟

بابایی:نمیخوادکنکور بدی

برق از سرم پرید و قاطی کردم

باجیغ گفتم:چیییییییییی

بابایی:آروم دخترآروم

_بابااین حرف ینی چی

بابایی:میری اونور آب دانشگاتو شرط معدله دیگه اونور کنکورنداره

عععع بابا

خوب ازاول میگفتی دیگه

سکته کردم

اه

_بابا....

بابایی:گل دختروا‌سه خودت میگم

_خوب شماچی پس

بابایی:واسه اونشم خدابزرگه

و ازروتخت بلندشد

و رفت ببرون

اینقدرخوشحال بودم که نگووووو

اما ی حسی داشتم

ی حس بد

گوشیم زنگ خورد اسم شرک روی گوشیم افتاد

عععع روهامه

طریع جواب دادم

_همراه تهرانی بفرمایین

روهام:گوشیو بده بزرگترت جوجه و زدزیره خنده

باحرص گفتم:روهاااااام

روهام:این روهام کفتنت ینی شقه شقت میکنم دیگه نه?

نگاپسره الدنگو

شرک

_بگوکاردارم

روهام:امشب تولده دوستمه میای یا نه

به من پیسنهاد ابول لهب میدهی باکله میپذیرایمممممممم

_آره امالباس ندارم

روهام:حاضرشومیام دنبالت

شقققققققق

پسره بی فرهنگ

به این خدافظی یادندادن

رفتم سمت کمدم و ی مانتوی نخی سفید باشال و شلوار شیری درآوردموپوشیدم رژمو زدم و از دررفتم بیرونآخواز رونرده ها که برم ننم میکشتم

پس نتیجه میگیریم ازروهمون پله ها برم

مثل آدم ازرو پله ها اومدم پایین

_مامانننن من میرم باروهی لباس بگیرم

مامانی:روهی کیههههههه

_همون روهامممم

مامانی:اواین چه طرز صدامردنه اسمشه

_عععع گیرنده من رفتم بابای

ازدراومدم بیرون ومنتظرش موندم

ای درخت دراومددیگه اه کدوم گوری

بووووق

مثل فنرپریدم هوا

آخراین منوسکته میده اه یابو

رفتم سوارماشین شدم ودرو باغیض بستم

روهام:درع گاریه دیگه راحت باش

_راحتیییییی تووووو این جه وعظشه

روهام:ای بابانمیتونم بلندگوبگیرم بگم که روناک خانم من دارم میام گوشاتوبگیرمیخوام بوق بزنم

باخنده گفتم:آخرمن میوفتم میمیرم

روهام: ی حلوایی هم میخوریم خوبه

پسررررههه شلغوز

به همین خیال باش که من بمیرم تو حلوا کوفت کنی شلغم کچل

بعداز نیم ساعت رسیدیم پاساژ خرید

اووووو چه پاساژیم اومده خرپووووول

خب خوبه تادلم بخواد چیزی میخرمو اون حساب میکنه چه خووووب☺

-روناک بیا دیگه

-اومدم بابا داد نزننن

باهم وارد پاساژ شدیم طبقه اول که همه کفش بود

رفتیم طبقه دوم که لباس مجلسی داشت

یک ساعت تمام طبقه رو زیرورو کردم بازم اونی که میخواستمو پیدا نکردم

دیگه ناامید داشتیم برمیگشتیم که یهو یه لباس شب حریر قرمز چشمامو گرفت زیرش باساتن قرمز تابالای زانو دوخته شده بود وروش تاروی مچم حریر قرمز بود روی سینشم نگین کارشده بود

خیلی نااااز وخوشمل بودچشمموهمون لحظه گرفت

-خوشگله

-اوهوم خیلی

-میخوای بریم پرو کنی

-آره بریم

رفتیم تومغازه رهام به فروشنده گفت سایزمو برام بیاره

وقتی آورد رفتم پوشیدم خیلی ناز بود به تنم

-روناک پوشیدی

-آره

-دروبازکن ببینم

-نچ نمیشه شب میبینی

-اااااا روناک اذیت نکن دروبازکن

-نچ نچ

بعدش لباسو درآوردمو اومدم بیرون

همچین چپ چپ نگام کرد که یه لحظه ترسیدم بیاد منو بخوره چه خشن شده تازگیاااا

فروشنده:همینو برمیدارین

-بله مرسی

تارفتم کارتمو دربیارم روهام کارت کشیدو لباسو برداشتو رفت پسره رواااانی

بعدار اون رفتیم یه کت شلوارمشکی با یه بلیز قرمز برای روهام خریدیمو رفتیم پایین

یه کفش قرمز که بندش دور مچم بسته میشد وپاشنه سانتی داشتم خریدم خیلی نانازبود

ساعت یک بود باهم رفتیم رستوران جوجه سفارش دادم خوردیم بعدمنو دم خونه پیاده کرد و قرارشد شب ساعتبیاد دنبالم

دروبازکردمووارد شدم

_اسوه مدلینگ جوانان اروپا اومدددددد

مامانی:ملکه ی عذاب اومد😐😐

کشته مرده این محبتشم😐

بادواز پله ها رفتم بالا و لباسارو پرت کردم رو تخت ساعت ۶ بود

اووووووف چقدرزودگذشتتتتتت

سریع ی دوش گرفتم و اومدم بیرون

موهامو سشوارکشیدم و بالامحکم بستم نشستم جلوآیینه اول ازهمه خط چشممو‌کشیدم بعد سایه و درآخر رژ لب قرمزمو زدم

همونجور که قرمیدادم

رفتم سراغ لباسا

سلام علیکم

سلام علیکم

سغرا خانم

یاالله

سلام علیکم والده ی مش ماشاالله

این وراونورش نینداز

آخ من بمیرم منوسرلج ننداز

میرم یارمیگیرم

لباساروپوشیدم و جلوآیینه ایستادم

واااای

چ هلوییییییی

عجب مدله موییییییی

چه دختر هلووووویی

سرویس نازکمواندا‌ختم و ی مانتومشکی هم تنم کردم ی شالم انداختم روکلم

گوشیم تک خورد

خوده شلغمشع کفشاموپوشیدم وبااحتیاط رفتم پایین

مامانی:رون.....

و همینجور خیره موند به من

چشما درویش حاج خانم

مامانی:چه خوشگل شدی

عجببببب

عجبببببببب

شگفتاااااااا

براش بوس فرستادموخدافظی کردمواومدم بیرون

روهام روش اونوری بود سریع سوارشدم

_اونی که واسش میمیری اومدددددد

اول ی ذره نگام کرد بعدگفت:نه میبینم ازاون که هستی میمون تری

با کیفم زدم تو سرش که ماشینونگرداشتو پیاده شد

وا پسره خل وعض

روهام:تودست به زن داری من سوارنمیشم

_روهام بیابشین

روهام:من هنوز جوونم

جیغ زدم

_روهاااااام

خندیدو سوارشد و راه افتاد

جلو ی خونه ی شیک نگرداشت

_اینجاس

روهام:نه همین وراس ولی یکم اونورتر

چپ چپ نگاش کردم که خندید

چقدراین امشب میخنده

بابا هوا فیلترمیشه نخنداینقدر سیرابی

دستموگرفت و رفتیم داخل

ی عالمه دختر پسر وسط پیست توی هم دیگه بودن

استغفرالله

چشموگوش منوبازمیکنن

_سلام

ای بابا بازاین مگس

به آرتام نگاه کردم کثافت چقدر جیگرشدههههه

ی کت تک سرمه ای با شلواراسترج مشکی پاش بود

ی جور خیلی خبیثی نگام میکرد

وای ننه من میترسم

_میرم لباس عوض کنم

دستموازتودست روهام درآوردم و رفتم به سمت جایی که لباس عوض میکردن

مانتووشالمودرآوردم و اومدم بیرون

روهام تامنودیدروم میخ شد

اوانگاه نکن ذوب شدم بابا

نگام افتاد به آرتام با ی نگاه خیلی چندشی نگام میکرد

ی لحظه حالم بد شد نگاموازش گرفتم وکناررروهام ایستادم

مهمونی شروع شد

روهام ازم عذرخواهی کردو رفت سمت یمی ازدوستاش منم مثل این کودنا مهمونارونگاه میکردم

_مثل همیشه زیبایی

برگشتم سمتش که لیوان مشروبش روم چپه شد

اه بمیری آرتام

باغضب نگاش کردمو چیزی نگفتم پسره سیریش به سمت اتاقی که لباساموگذاشته بودم رفتم و جلوآیینه ایستادم

مشروب کاملا ریخته بودرو لباسم و لباس چسبیده بود به بدنم اه

لعنتی با دستی که پشت کمرم قرارگرفت جیغ زدم و برگشتم که .....

لبای داغ ی نفر روی لبام قرارگرفته

حالم بدشد

لبشوگاز گرفتم که ازم جداشد

بادیدن شخصی که رو به روم بود عصبی شدم

_توچه غلطی کردم

نزدیکن اومد که رفتم عقب تر توچشمام ذل زدو گفت:مونده بازم خوشگله به سمت دررفت ودروقفل کرد

ی آن ترسیدم

به سمتم اومد و دستاموگرفت جیغ زدم

_ولم کن عوضی

آرتام:نگفتم نمیزارم با روهام باشی

سعی کردم دستاموآزاذکنم که محکم ترگرفت

_آرتام ولم کن کثافتتتتت

خندید

ی خنده ی چندش آور

سرشو نزدیک صورتم کرد

آرتام:امشب شبه ماس بهتره آروم باشی تادوتاییمون لذت ببریم جوجه ی من

بغضم شکست و زدم زیره گریه

_آرتام تروخدا ولم کن

آرتام:آخی جوجه نگران نباش نمیزارم دردت بیاد

باصدای بلند جیغ میزدموگریه میکردم

آرتام لباشو روی گردنم گذاشت و شزوع کرد به خوردن

همینجور پایینو پایین ترمیومد تا رسید به س...ی....ن....ه ...هام

همونجور که دستاموبالاگرفته بپد بلندم کرد و به سمت تخت بردو روتخت درازم کرد

جیغ زدم ولی فایدع نداشت

التماسش کردم ولی اون تنها درمقابل التماسای من خندید

_آرتام مرگ مانی جون ولم کن آرتاااام

هیچی نگفت لباسمو گرفت و با ی حرکت پارش کرد

گریم شدت گرفت

با ی حرکت لباس زیرموکشید که دراومد

_آرتام تروخداااا

آرتام:بهت هشدارداده بودم نداده بودمممممم

هاااااان

جیغ زدم

_آرتام من باروهام کاری ندارم آرتام تروخدا بدبختم نکن

آرتام:که کاری نداری آره

و لباسوکاملا از تنم درآورد

با ی دستم که آزاد بودموهاشوگرفتم که عربده کشید و ازروم بلندشد تندازروتخت بلندشدم و به سمت دررفتم که از پشت موهاموگرفت

جیغه بلندی زدم

آرتام:روناک نمیزارم ماله روهام بشی نمیزارمممممم

_آرتام به قران دیگه باهاش کاری ندارم آرتام قسم میخورم آرتام اصلا ازدواج میکنیم تروخداااا

آرتام:عععع کوچولو عر عر

_آرتام قسم خوردم ترو خداااا

آرتام:روناک یادت نره ی بار باهات چیکارکردم مطمئن باش باردومم میکنم

چشماموروی هم فشار دادم و سرموتکون دادم

باصدای بسته شدن در زدم زیره گریه

با صدای بلندجیغ میکشیدم و گریه میکردم

لباسموکه کاملا پاره شذه بودوپوشیدم ومانتومم روش پوشیدم شالموسرم کردم و تومدم بیرون

_روناک روناااااک

حتی برنگشتم سمتش دستشو رو شونم گذاشت که حالم بدشد

و خودمو اززیردستش کشیدم کنار

روهام:این جه سرو وعظیه چی شده

چیزی نگفتم

عصبی بازوموگرفت و به سمت ماشین بردتم و سوارم کرد

روناک: ولممم کن ولی بی توجه ب من ماشینو روشن کردو تا میتونست گاز داد باترس گفتم: آرومتر لعنتی آرومترررر

روهام: یا میگی چی شده یا هردومون میمیریم

حالم خیلی بد بود بی اراده زدم زیر گریه و گفتم: توروخدا چی از جونم میخواین ولم کنین بزارین ب درد خودم بمیرم فک کنم دلش سوخت چون ماشینو نگه داشت صورتمو ب طرف خودش بر گردوندو گفت

روهام: منظورت چیه؟؟ چی اذیتت میکنه روناک خواهش میکنم بگو

گریم شدت گرفت میگفتم اون داداشت... اون ب من...چی میگفتم

با دادی ک زد چسپیدم ب ماشین

روهام: بگووووو لعنتیییی د بگو لامصبب من طاقت اشکاتو ندارم

دیگ کفری شدم اون از داداشش اینم از خودش بی توجه ب لحن التماس گونش گفتم:خفههههه شو ب تو هیچ ربطی نداره اصلا تو کی من هستی ک تو کارام دخالت میکنی؟ هاااا؟ کی؟ داداشم؟ بابام؟ تو هیچ کس نیستی

روهام: باورم نمیشه دیگ نمیشناسمت

روناک: الان این خود واقعیمه دیگ خسته شدم از خنده های دروغی دیگ خسته شدم از بس دیگرانو شاد کردم در حالی ک خودم ی غم بزرگ دارم تو دلم

انقد گریه و جیغ زده بودم ک نفسم در نمیومد هر چقد خواستم ولی بازم نتونستم نفس بکشم انگار یکی داش گلومو فشار میداد

روهام: روناااااک روناااااک چت شد دختر؟؟

نمیدونم چی شد ک راه نفسم باز شد انگار آب بود اره آب بود ک روهام داش بهم میخوروند

روهام: خوبی؟

روناک: ا..ره..

دستمو گرفتو با ی حرکت منو تو بغلش گرفت سرشو گذاشت رو شونه هام

روهام: باش عزیزم اروم باش تا وقتی ک خودت نخوای نمیپرسم دیگ در این مورد حرف نمیزنم تا وقتی ک خودت بهم بگی باشه؟

روناک: دیگ نمیکشم دیگ بسههه

روهام: شیییییش گریه نکن

نمیدونم این خره چی داشت ک ادم بی اراده خفه میشد وقتی آرومتر شدم ی نگاه ب موقیتمون انداختم

واااااای

واااااای

مامانمینا یکم دیگ تواون موقیت میموندیم کلا تو هم حل میشدیم😱😱

ی زره تکون خوردم ک اونم ب خودش بیاد

ولی انگار ن انگار

روناک: اهوم...اهوم 😒

ای بابا پرورو نگا☹

روناک: هووی بسه دیگ ولم کن خفه شدم

روهام: هاااا؟

زهرمارررر پسره ....دهن منو وا میکنه ها خودتون شاهدین 😂 انگار دیگ موضوع آرتامو فراموش کرده بودم ولی با حرفی ک زدم

اون دیوونس

روناک: میگم خفه شدم

انگار ب خودش اومد دستاشو دور کمرم شل تر کرد تا این ک باز شد

روهام: چیزه...چیز..من .....

روناک: چیه؟

روهام: هیچی بریم؟

روناک: اره زودتر منو ببر خونه

روهام: راننده ام ک شدیم

روناک: وضیفته

روهام: شیطونه میگ ولش کنم اینجا شام خرسا بشه

روناک: اولا شیطونه غلط میکنه با تو دوما اینجا خرسش کجا بود آخه کودن؟ روهام: روتو برم بشر😢😢

خخخخخ

روناک : رومو برووو

روهام : همیشه یه جوابی باید بدی نه ؟؟؟

روناک : ارععععه

روهام : ناغاره

روناک : مارههههه ، ۳۲ تا بچه داره

روهام : خدا صبر به شوهرت بده

روناک : ایشالله ، به حق علیییی

روهام : جان ؟😢

روناک : جووووونت دراد الهی

روهام : بسه بابااا ،

روناک : نبسته

روهام : چیووو ؟😢

روناک :بدبخت منحرف ، کمربنده ایمنیشو دیگه

روهام : واه واه ، خدا به دور ، خدا نصیب گرگه بیابونت نکنه .

روناک : ایشالله

یهو روهام از خنده ترکیدددد . وا . ملت روانین به مولاااا . خدایاااا اینا کارشون از قرص و دوا و اینا گذشته ، خودت ظهور کن

روناک : چتههه باباااا ؟؟

روهام : دقت کردی چقد موجی هستی ؟؟

داشتم با خودم فکر میکردم که موجی اصلا ینی چی ؟؟ ینی مثلا موج دریاااا ؟ سونامیی ؟؟

روهام : بسه بابا خودتو کشتی عقل کل ، منظورم اینه که دو دقه پیش زار زار ، عر عر ، الان هر هر ، کر کر

روناک : به تو چه ؟؟؟؟

روهام : من لال خوبه ؟؟

روناک : عالیه

روهام : رسیدیم ،

روناک : رسیدیم و رسیدیم کاشکی نمیرسیدیم تو راه بودیم خوش بودیم سواره لاکپشت بودیممم

روهام : ارههههعع ، لاکپشت ؟

خندیدم و پیاده شدم و تیکه کلام همیشگیمم : پول خورد ندارم شرمندههه

قبل از اینکه چیزی بگه . سریع دروباز کردمو رفتم تو ، . رسیدم دم در خونه رفتم تو هیشکی تو سالن نبود فک کنم خوابیده بودن رفتم تو اتاقم تمام اتفاقای امروز اومد تو ذهنم حتی باور نمیکردم که ارتام با من همچین کاری رو بکنه لب تاپ مو روشن کردم یه اهنگ غمگین گذاشتم .دوباره دل هوای با تو بودن کرده

امااین دل دوریع عشقتو باور کرده

با عر اهنگیکه میخوند به بدبختیه خودم اشکام میریخت به این که تو سن کم عاشق بشم بعد با بهترین دوستم بهم خیانت کنه تو سن کم سرطان بگیرم دیگه داشتم هق هق میکردم حال خیلی بد بود نمیدونستم باید چیکار کنم ارتام یه روزی تمام زدگیم بود چرا بهم خیانت کرد اخه خددداااااا مگه من چیکار کردم از دماغم چیزی اومد واااای دوباره خون دماغ شدم خدایا تهنا چیزی که ازت میخوام اینه که منو بکش راحتم کن بزار به بدبختیه خودم بمیرم

رفتم دستشویی صورتمو شستم چشای ابیم قرمز شده بود از دست شوویی در اومدم داشتم میخوابیدم که با صدای گوشیم که از کیفم میومد بع سمتش رفتم ☺شماره شرک همون روهام بود گوشیو جواب دادم از گریه زیاد صدام گرفته بود جواب دادم

روناک:الووو

روهام:الو روناک گریه کردی😢

همین یه جمله کافی بود که بغضم بترکه روهام نگران از اون طرف تلفن گفت روناک ترخدا چی شده اون از وضع تو مهمونی اینم از الان

روناک:با همون صدای لرزونم گفتم اسم مهمونی و نیار من دلم به خاطر تموم بد بختیام پره من الان روناک اصلیم اونی که همیشه میخنده من نیستم

روهام:روناک دودقیقه دیگه جلو در تونم بیا پایین زود باش شتلق تلفنو قطع کرد واااا این یه چیش میشه ها.....

خُـــــــــــــــــــــــــــــدایاااااااا

میبِبینی مَنو؟؟؟

اِینجام،

روی زَمِینتْ،زانو زَدَم، شِکَستَم،زجه زَدَم خُـــــــــــــدایا کَم آوردم....

خـــــــُـــــــدایا

اینِ من،اینِ تو....

اینَم دستای خالِیم...

مُنَتظر چی هَستی؟

مِیخوای چی رو ببینی؟

بیِش از اینِ چی رو میخوای ببینی؟؟ خـــــــــُدایا با هیچ کَس کاری نَدارم،نمیخوام چیزی بشنوم فقط یک کلام،

خـــــُـــــدایا تا کـــــــــــی؟؟

آزمایـــــــشت برا ظَرفِیتْ منِ خیلی زیاد بود...

خُـــــــــــدایا بـــــَـــــــــسه....

خُـــــــــــدایا لعـــــــــــنتْ به بازیای اینِ دنیا... سریع حاضر شدم یه مانتو مشکی با شال و شلوار مشکی مثل عزادارا شده بودم گوشیمو برداشتم جلو در خواستم برم بیرون که حالم بد شد یه لحظه ایستادم ولی بعتر نشد دیگه تو پاهام جونی نداشتم از حال رفتم ....

روهام

رسیدم جلو در روناکینا خواستم بهش زنگ بزن که دیدم یکی افتاده جلو در از این دیدم روناک افتاده زمین بدنم یخ کرد سریع پیاده شدم واااای تمام زندگیه من با لباس مشکی بیحال افتاده بود زمین سریع بلند شدم سوارماشین کردمش بردم به سمت بیمارستان چند ساعت بعد...تو اتاق دکتر نشسته بودم از حرفای دکتر هنگ کرده بودم دکتر گفت باید هرچه زود تر بع خارج از کشور باری شیمی درمانی بره چشمام پر لز اشک بود از اتاق اومدم بیرون به سمت حیاط رفتم تلفن و در اوردم و زنگ زدم به بابای روناک تلفن جواب داد با استرس پرسید اتفاقی افتاده پسرم

روهام:سلام میشه بیاد بیمارستان

بابای روناک:کدوم بیمارستان روهام بیمارستان.... چشم الان میام رفتم طرف اتاق روهام حالم اصلا خوب نبود اگه روناک بره من یروز نبینمش دق میکنم مثل فرشته ها خوابیده بود وای خدا من عاشق چشمای این دخترم اگه یه روز نبینمش دق میکنم ....

رونا‌ک

چشمامو که باز کردن دیدم روهام بالا سرم نشسته زل زده به من گفتم چیه خوشگل ندیدی یه لبخند محو نشت رولباش گفت خوشگل دیدیم فرشته ندیدم اینه که گفت یه چیزی تو چشاش بود من هیچ وقت نمیتونستم از چشای کسی چیزی رو بخونم ولی یه حالت عجیبی تو چشاش بود داشتم توچشاش نگاه میکردم که در باز شد مامان و بابا اومدن تو اتاق

کلن جاها حساس بحث این ننه و بابای من مثل گاو واردمیشن خو باباجان شاید من الان

تو به توبه

دکتر بعده اینکه تذکرات لازمو‌داد

و مامانم بعد محاخضه کردن من واس اینکه جراتاالان بیرون بودم

بالاخره گذاشتن منه بی زبون بلندبشم برم خونه

وقتی رسیدیم خونه

سریع رفتم تواتاقم

استرس بدی داشتم

بدون اینکع به فردا فک کنم

چشماموبستم و

این شب نحسو پشت سرگذاشتم

صبح که از خواب بیدارشدم

همه بدنم دردمیکرد کوفته بود جونه اینکه بلند بشمو نداشتم برای همین دوباره خوابیدم

ساعت۱۲ظهربود که مامان صدام کرد

-رووووونااااااااکککککک

-جونم مامان

-باندشودختر چقدر میخوابی

-مامانی جون ندارم بیخیالم شو

-چی چیو جون ندارم بیخیالم شو نه نمیشه بلندشو باید ناهاربخوری

-نمیخوام سیرم

بعدشم پشتمو به مامان کردمو پتوروکشیدم روی سرم

-بلندددددشووووو شب قراره خواستگار بیاد برات

تااینو مامان گفت مثل فنر از جام پریدم

-چیییییییی خواستگاااار

-چتههههه دیوونه گوشم کرشد چرا جیغ میزنی آره خواستگار

-چه خری قراره بیاد خواستگاریه من

-ای بی ادب خرچیه قراره یه جیگر بیاد خواستگاریت

-کیییییییییی

-آرتاااااااممم

چی مامان چی گفت آرتام میخواد بیاد یعنی واقعا میخواد من باهاش ازدواج کنم نننننهه خدااااا منو بکش ولی نزار بدبخت بشم نزاااارر

-مامان داری شوخی میکنی مگه نه

مامان درحالی که داشت از اتاق میرفت بیرون گفت

-نخیرم شوخی نمیکنم بدو آماده شو شب میان

دنیا داشت دور سرم میچرخید باحال زار از روی تخت بلند شدمو رفتم توحموم زیر دوش آب سرد وایستادم تا یکم گرمای تنم کم بشه بعدش اومدم بیرون رفتم سمت کمد لباسام یه کت دامن کرم رنگ بایه شال کرم برداشتم چون حوصله غرغرای مامانو نداشتم پوشیدم جلوی آینه ایستادم حوصله آرایش نداشتم زنگه خونرو زدن رفتم پایین مامان باباجلوی درپذیرایی بودن رفتم کنارشون ایستادم اول مانی جون بعد پدر آرتام وبعد خودش روهام نبود دلم گرفت خیلی آرتام با یه نگاه پیروزو یه لبخند کج نگاهم میکرد

-دیدی کوچولو آخرماله خودم شدی

-هه به همین خیال باش

بعدشم جلوترار اون رفتم سمت بزرگترا وکنار بابانشستم اونم اومد روی مبل روبروم نشست و باغرور نگاهم میکرد

لعنتی خداااایاااا تمومش کننن

امیرآقا:راستیتش ماهمه شوکه شدیم اینجور که آرتام میگه روناک و آرتام خیلی همو دوست دارن و اینو به هم اعتراف کردن

چیییییییی

تند به آرتام نگاه کردم که شونه هاشو بالاانداخت

لعنت بهت آرتام لعنت

چشمام لبالبه اشک شد

بابایی:برا ماهم شوک بزرگی بود ولی خوب وقتی دلشون پیشه همه

سرمواندا‌ختم پایین

و ناخنای بلندموتو دستم فروکردم

دوس نداشتم غرورم دیگه جلوکسی بشکنه دوس نداشتم

مامان صدام کرد

سریع بلندشدم و رفتم توآشپزخونه

مامانی:روناک به ولای علی.....

حرفشو قطع کردم

_آره مامان میدونم قول میدم مثل اون خواستگارایه بدبخت نکنمش چاییو روش چپه نمیکنم تو شربتش نمک نمیریزم لا شیرینیش مارمولک خشک شده نمیزارم وقتی اومدتواتاقم سطل چسبو روش خالی نمیکنم گچ روش نمیپاشم هیچ کاری نمیکنم خوبه?

مامانی خندیدوگفت:باورم نمیشه خانوم کوچولوم داره عروس میشه

دوباره سرمواندااختم پایین خدایاجونموبگیرو راحتم کن

سینی چاییو کرفتم و رفتم توحال به همشون تعارف کردم

وقتی رسیدم به آرتام دیدم ی لبخند محوداره و به ی جایی خیره شده

رد نگاهشوگرفتم که...

از عصبانیت سرخ شدم

شیطونه میگه چایی هارو چپه کن روشا

داشت به قسمت لباسم که خیلی بازبود و سینه هام معلوم میشدنگاه میکرد

_چایی☹

نگام کردو چایی رو برداشت

سریع ازجلوش ردشدمو رفتم تو وشپزخونه

خدایا حالم بده

خودت کمکم کن

فکرم رفت پیش روهام

چرا بهش فکرمیکنم

چرا?

چرانمیتونم ازتو سرم بیرونش کنم

قطره ی اشکی از چشمم ریخت

سریع پاکش کردم و رفتم بیرون

کناربابایی نشستم

بازم صحبتا متفرقه

آخر امیرآقا گفت:این ریش اینم قیچی اگه این دوتا جوون همومیخوان که بسم الله برن سنگاشوننووا بکنن

بابایی:اختیاردارین و رو به من گفت:آرتام جانوراهنمایی میکنیییی

من اینو تا جهنمم راهنمایی نمیکنم☹

حیف مجبورم

بلندشدم و رفتم به سمت اتاقم

وارد شدم و لبه ی تخت نشستم

اومدرو به روم نشست

آرتام:ماحرفامونوزدیم درسته

ساکت موندم چیزی نگفتم

آرتام:تو فکرروهامی

بااخم نگاش کردم که خندید

اه پسره نجس

کاشکی اون صندلی الان بشکنه این بیوفته رو زمین

آرتام:روهامواز سرت بیرون کن

روهام پررررررر

اوا

مگه کلاغ پررررره

پسره خوددرگیر

آرتام ازرو صندلی بلندشدو گفت:بریم?

بلندشدم و رفتیم بیرون

ازرو پله ها داشتیم میرفتیم

مه دیکه طاقتم سر شد

بسه هی ساکت موندم

زیرپایی براش گرفتم

شپلقققققق

مثل توپ قل خورد

حقته

همه اومدن به سمتمون

مامان باغضب نگام کرد که شونه هامواندختم بالا

آرتام ی جوری نگام کردکه ترسیدم

به صورت لب خونی گفتم:دستوپاجلفتی

که گفت نشونت میدم

برو بابا گپریل انگوری

بزغاله

بعدازاینکه کمکش کردن و بلند شد رفتیم توی سالن دوباره حرفای متفرق شروع شد ولی یه لحظه مغزم از چیزی که شنیدم سووت کشید اینا چی میگن من بااین عوضی برم خارج خدایا ببین منو توچه بدبختی انداختی آخه من بااین برم اونجا بجای اینکه خوب بشم دق میکنم

بابارامین:منم موافقم که بعداز عقد باهم برن اونجا هم روناک تنها نیست وهم من خیالم داحت تره

امیر آقا:آره اینجوری خوبه تازه روناک جانم میتونه درسشو بخونه تو بهترین دانشگاه

مامان رویا: آرره دیگه بعدشم هی گیر نمیده شما نزاشتین من کنکور بدم خوبه روناک موافقی

تو چشمای مامان بابانگاه کردم باچشم ها شون داشتن میگفتن بگم موافقم آخه چرا همش نظر خودتون مهمه منم آدمم دوست دارم برای زندگیم تصمیم بگیرم بخداااا زندم زنده عاقلم چرااینجوری میکنین باهام

چشم از مامان بابا گرفتم سرمو انداختم پایین

-بله موافقم

احساس سنگینی نگاهیو کردم سرمو آوردم بالا دیدم آرتام بایه نگاه پیروز مندانه و یه لبخند داره نگاهم میکنه بالب خونی گفت دیدی ماله خودم شدی

هه چه دل خجسته ای داره کاری میکنم روزی صد یار آرزوی مرگ بکنی

بعدازاینکه قرار عقدو عروسیو گذاشتیم برای آخر هفته مامان بابا هرچی اسرارکردن شام بمونن نموندنو رفتن

منم فوری رفتم تو اتاقمو لباسامو عوض کردمو دراز کشیدم یه اس ام اس برام اومد از ایرانسل بازش کردم نوشته بود"ایام محرم رابه شما وخانواده عزیزتان تسلیت عرض میکنیم ایرانسل"

محرم عزاداری امام حسین شروع شد پس عروسی و باید عقب بندازیم وای خدا ممنونتم

یادمه وقتی کوچیک بودم مادربزرگم میگفت توی این روزها هرچی از حضرت فاطمه و امام حسین(ع) بخوای

بهت میدن

یاامام حسیننن میدونم آدم خوبی نیستم میدونم پراز گناهم ولی شما بخشنده ای مهربونی شنیدم یه دختر سه ساله داشتی که خیلی دوسش داشتی یاامام حسین(ع)تورو قسم به دختر سه سالت نزار بدبخت بشم نزار اذیت بشم نزار یه چشمم خون یه چشمم اشک باشه نزا

تا نماز صبح گریه کردمو به امام حسین التماس کردم بعداز نمازمم زیارت عاشورارو خوندم خیلی آروم شدم حس میکردم ته قلبم یه امید جوونه زد همه چیو سپردم به خداوامام حسین(ع)و رفتم خوابیدم

صبح که بیدار شدم جمعه بود از توکوچه صدای سینه زنی و روضه میومد هیئت محلمون بود بلند شدم رفتم پابین کسی خونه نبود رفتم لباسای مشکیمو پوشیدم و چادر مشکی که چندسال پیش مشهد خریده بودمو سر کردم هنوز اندازم بود رفتم بیرون تو کوچه پربود از آدما زنا به گوشه وایستاده بودنو نگاه میکردن مردام وسط سینه میزدن هواباارونی بود مثل دله من آروم رفتم جلوتر شروع کردم خیلی آروم زیر چادر سینه زدمو گریه کردم به امام حسین التماس کردم

بارون شدیدتر شد جون توی پاهام دیگه نبود وسط کوچه نشستم زجه زدمو امامو صدا زدم گفتم یاجونمو بگیره یاکمکم کنه اونقدر گریه کردمو جیغ کشیدم که آخر ی گوشه افتادم

به زور از سرجام بلندشدم و بی هدف راه افتادم

نمیدونم چقدرراه رفتم که آخررسیدم به ی پارک کوچیک

مماخموبالاکشیدم و رفتم داخل پارک

خلوت خلوت بود

بارون شدت گرفته بود

روی یکی از نیمکنا نشستم

دستموگذاشتم روچشمام و زدم زیره گریه

پره بغضم ابره بهاره

بسه نمیخوام دیگه بباره

نمیخوام این نم نم بارون خاطره هاشو یادم بیاره

نمیخوام دیگه بیاره

نمیخوام دیگه بیاره

دیگه اشکام دست خودم نیس

جا واسه غصه و غم نیس

آخه بعدازاین همه مدت هیچکی به حزاون

توی دلم نیس

جا واسه غم نیس

خدایا

صدام بهت میرسه

خدایا محرمم شروع شد

خدایامیگن تواین ماه ازت هرچی بخوان بهش گوش میکنی

خدایا مگه من بندت نیسم

مگه مرگ حق نیس

خدایا من حقمومیخوام

شور شور بارون توخیابون توخیابووووون

مگه چی غیراز خاطره هامون

مال ما بود توزمستون این خیابون

تقصیر من بود که چشای دوتاییمون

ایندفعه بارون

اشک خدابود تودلماون

همه ی شهرتوکه نیستی شده زندون

با پوشت دستم خون بینیمو پاک کردم

چندشم خودتونین

وقتی دسمال نداشتم

پاهاموآوردم بالا و توشکمم جمعشون کردم

_حالامیفهمم که چراوقتی آرتامودیدی اونجوری شده

مثل جن زده ها رفتم بلندبشم که چادرم گیرگرفت به صصندلی و پخش زمین شدم

اه لجن

چرامثل خر واردمیشن

شترا

بابا ی انی ی اوهونی

آقا ی لحظه کاااات

این چی گفت

آرتام

اصن این منوچجوری پیداکرده

وجدان:کلاغ دم سبا غاروغاروسرکن

خفه بابا ازگیل

_رو....روهام

ازروصندلی بلندشدو رو به روم وایساد

ذل زد توی چشمام

بابااونجوری نگاه نکن ذوب میشم

اززبونه روهام:

باز دوباره با نگاهت

این دل من زیر و رو شد

باز سر کلاس قلبم درس عاشقے شروع شـــــــــــد❣

دل دوباره زیر رو شد.....

با تموم سادگے تو

حرفتو دارے میگے تو

میگے عاشقت میمونـــــــــــــــــــم❣

میگم عشق آخرے تووووو

حرفتو دارے میگے تووووو

میدونے حالم این روزا بدتر از همس

آخه هرکے رسید دل ساده ے من رو شکست💔

قول بده که تو از پیشم نرے

واسه من دیگه عاشقے جاده ے یکظرفه ست💔

میـــــــــــمیـــــــــــــــرم برے آخرین دفعه ست

پرواز تو قفس شدم بے نفس شدم💔

دیگه تنها شدم توے دنیا بدون خودم💔

راستشو بگو این یه بازیه

نکنه همه حرفاے تو مث حرف همه صحنه سازیه

این یه بازیه💔

بے هوا نوازشم کن

اشک و غصه هامو کم کن

با نگاه بے قرارت💔

باز دوباره عاشقـــــــــــــم کن

اشـــــــــــک و غصه هامو کم کن❣

قلب من بهونه داره💔

حرف عاشقـــــــــونه داره

راه دیگه اے نداره

غیر از اینکه باز دوباره💔

سر رو شونه هات بزاره

میـــــــــــــدونے حالم این روزا💔

بدتر از همس

آخه هرکے رسید دل ساده ے من رو شکست💔

قول بده که تو از پیشم نرے

واسه من دیگه عاشقے جاده ے یکطرفه ست❣

مـــــــــــــــــیمـــــــــــــــیرم برے

آخرین دفعه ست

پرواز تو فقس شدم بے نفس شدم🖤

دیگه تنها شدم توے دنیا بدون خودم💔

راستشو بگو این یه بازیه نکنه همه حرفای تو مث حرف همه💔

صحنه سازیه این یه بازیه💔

میـــــــــــــــــــــــــــــــدونے❤❤

باورم نمیشد

موقعی که شندیم دنیادورسرم چرخید

آرتامورونا ک؟

عشق من؟

چرابهش اعتراف نکردم

این دخترمیدونست من دوسش دارم

فهمیده بود

اما...

نگفت

گذاشت بیشتر وابستش بشم

چشماش سرخ سرخ بود

مگه این نمیخوادباعشقش ازدواج کنه

من باید زاربزنم نه تو

لعنتیییی نه تووووو

_تبریک میگم

روناک:رو...ها....م

اسم منونیار

ترو به خدا کاروازاین سختترنکن

به زور لبخندزدموگفتم:زن داداش

بهت و ناباوریوتوچشماش میخوندم

سرمواندااختم پایین

عشقم شد زن داداشم

معرکس

عالیه

نگاش کردم که زد زیره گریه

وا دختره خوددرگیر

یکی اینوشفا بده

آخه منی که طاقت اشکاتوندارم چرااینجوری میکنی

_روناک

جیغ کشید

روناک:ازتون متنفرم

وشروع کرد به دوییدن

تو بهت بودم

وقتی میدوعه شبی کلاغ میشه ها

نه نه ببخشید خفاشآراسی این چادرسرش بود?

شگفتا

این نشانه های ظهور آقاامام زمانه هاااا

حالاچرا عرعرمیکرد

((تعجب نکنین دوستان روهام باخودش عهدبسته دیگه سنگ بشه ی سنگ سخت))

شونه هاموبالاانداختم و شروع کردم به قدم زدن

همینجور که میرفتم راهه خودمو دیدم یه نفر گوشه خیابون افتاده اون موقع روز هیچکس تو خیابونا نبود همه هیئت بودن رفتم جلوتر دیدم یه زنه چادریه وقتی رسیدم بهش روناک بود

چقدر باچادر ناز تره مثل فرصته ها شده

از بینیش خون میومد

دوباره از هوش رفته بود بغلش کردم و فوری خودمو رسوندم به ماشین روی صندلی عقب خوابوندمشو نشستم پشت فرمون تا حدی که میشد گاز دادم

وقتی رسیدیم بیمارستان فوری پریتارا بردنش تو بخش مراقبت های ویژه

بعداز نیم ساعت دکتر اومد

-ببخشید همراه این بیمار کیه

-منم آقای دکتر

-متاسفم ولی بیمار شما رفتن توکما

چی روناک رفت تو کما غیر ممکن خداااا گفتم میخوام از سنگ بشم ولی بازم عاشقم چجوری وقتی عشقمو بی جون روی تخت ببینم هیچی نگم

خداااا نکن باهام این کارو نکنننن

بی جون کنار دیوار نشستم گوشیمو برداشتم زنگ زدم آقارامین آدرس بیمارستانو دادم بهشونو گوشیو قطع کردن دیگه کم آوردم خیلی اگه بره منم میرم

-رهاااام دخترم چی شده ها جیگر گوشم چی شده ددد یه چیزی بگووو لعنتی

-آقارامین جیگر گوشت رفته توکما خوابیده

تا اینو گفتم رویاجون از حال رفت آقا رامین روبروم زانو زد

چقدر سخته به یه پدر بگی جیگر گوشت بین مرگو زندگیه چقدر سخته کمر خم شده یه پدرو ببینی

رویاخانوم و بردن تو بخش و سرم بهش وصل کردن خواهرش اومد پیششون

آقا رامینم روی صندلی نشسته بودو فقط به خدا التماس میکرد

-رهام

نگامو سمت صدا کردم دیدم آرتامو مامان بابان همشون گریه میکردن ولی آرتام تو چشماش پشیمونی بود چرا من از کارای این دوتا سر در نمیاوردم مگه عاشق هم نبودن پس چرا اینجوری میکنن خداایاااا دیگه مغزم نمیکشههههه

-بله مامان

-خوبی پسرم چرا رنگت پریده

-خوبم

-روناک کجاست

-توبخش مراقبت های ویژه

-خدامرگم بده چرا

-رفته توکما

تااینو گفتم مامان از هوش رفت اااهه چقدر نازک نارنجین

آرتام به دیوار تکیه دادو نشست زیر لب گفت اینو نمیخواستم اینو نمیخواستم

دقیقا نفهمیدم چیو یاکیو نمیخواست بیخیال حوصله ندارم

تقریبا ساعتشب بود که صدای روضه شنیدم

ازتو خیابون میومد تابلند شدم آرتامم دنبالم بلند شد باهم رفتیم بیرون یه هیئت بزرگ سینه زنی وسط بود

کفشامو درآوردم باجورابام آرتامم همین کارو کرد

بعدباهم رفتیم توی دسته وایستادیم

شروع کردیم به سینه زدن

بارون هنوز میومد لباسامون خیس شده بود ولی هنوز دلم پربود

به آرتام نگاه کردم گریه میکرد مثل من

یاامام حسین(ع)قسمت میدم به مادرت

روناکمو برگردون

من بی روناک میمیرم توروخدا برش گردون توروخداااا

اونقدر باآرتام سینه زدیمو یاحسین گفتیم که دیگه جونی توبدنمون نمونده بود خیس آب بودیم

من همیشه توماشینم یه دست لباس داشتم آرتامم همینطور لباسارو برداشتیمو رفتیم تو سرویس بهداشتی بیمارستان عوض کردیم

بعدازاینکه لباسامو عوض کردم رفتم تو نماز خونه تو زندگیم هیچوقت نماز نخونده بودم ولی به خداو اماما ایمان داشتم و روی ناموسم غیرتی بودم برعکس روناک که خیلی آزاد بود ولی نمازشو میخوند

دیروز باور نمیکردم چادر سر کرده

ولی خیلی چادربهش میاد شبیه فرشته ها میشه

داشتم باخودم فکرمیکردم که یهو یه دستی روی شونم قرارگرفت

سرمو آوردم بالا دیدم آرتامه موهاش ژولیده شده بود چشماش پف کرده بودو قرمز شده بود

دلم یه لحظه برتی داداش کوچولوم سوخت یاده بچگیام افتادم که همش ازش حمایت میکردمو طرفشو میگرفتم ولی الان حاله خودم بدتراز اونه

آروم از جام بلند شدمو رفتم سمت در بیمارستان

-رهام کجا داری میری

-رستوران

-رستووواان؟؟!!!الان میتونی چیزی بخوری تو این وضعیت

هه چه دل خوشی داره این برادره من

-نه میخوام برم غذاسفارش بدم

بعدشم بدون اینکه منتظر جوابی ازش باشم رفتم سمت رستورانی که نزدیک بیمارستان بود

تا غذا به نیتتن سرباز کربلا برای عاشورا سفارش دادمو رفتم سمت بیمارستان همه به جز آرتان روی صندلی نشسته بودنو دعامیکردند

رفتم پشت شیشه زندگیم آروم خوابیده بود خدایاااا ازم نگیرش هیچوقت

حالم اصلا خوب نبود دلم آشوب بود

رفتم سمت نمازخونه تا نماز بخونم

یادمه هروقت استرس داشتم

میرفتم پیش مامان اون بهم میگفت دورکعت نماز بخون تاآروم بشی

ولی هیچوقت به حرفش گوش نکردم

اما الان میخوام برم نماز بخونم میخوام به خدا قول بدم که ازالان به بعد نماز بخونم

رفتم توی نماز خونه و یه مهر برداشتم رفتم یه گوشه وایستادم شروع کردم به نماز خوندن

بعداز اینکه نمازمو خوندم دوباره بغضم شکست

اصلا برام مهم نیست مردم

اصلا برام مهم نیست باید محکم باشم

اصلا برام مهم نیست مردونگیم داره میره زیرسوال

هیچی دیگه برام مهم نیست

فقط یه چیز مهمه اونم اینه که روناکم برگرده

همینجوری که گریه میکردمو خدارو صدامیزدم یه دستی روی شونم نشست وقتی سرمو آوردم بالا دیدم یه پیرمرد شیک پوش باعصا داره بالبخند نگاهم میکنه

-چی شده باباجون که اینجوری التماس میکنی به خداو آقام امام حسین

-عشقم وجودم زندگیم روی تخت بیمارستان بی جون افتاده کاری جز التماس از دستم برنمیاد

-عاشقی پس باباجون

-آره

-اومدی درخونه خوب کسی پسرم امام حسین دست رد به سینه هیچکسی نمیزنه

-همه میگن به همین امیداومدم

-خوبه پسرم دعاکن دست رد نمیزنه به سینت

-میشه شماهم دعاکنید

-من کیم که دعاکنم ولی بازم چشم دعامیکنم

-ممنون پدرجان

-وظیفمه پسرم توام مرد باشو محکم کم نیار

-چشم

-چشمت بی بلا باباجان خدانگهدارت

-خدانگهدار

وقتی اون پیرمرد رفت احساس سبکی کردم انگار حرفاش مسکن بود برای دل داغونم

بلند شدم رفتم سمت کتابخونه ای که اونجا بود یه دعای عاشورا برداشتمو شروع کردم به خوندنش

بعداز اینکه زیارت عاشورام تموم شد

یه نماز دورکعتی دیگه خوندمو رفتم بیرون

هنوز مامانوبابای خودم و روناک اونجا بودن به زور فرستادمشون خونه و خودم پشت در انتظار کشیدم

صبح ساعتکه دکتر اومد ازش خواهش کردم که بزاره برم یه لحظه ببینمش

اونم که حال زار منو دید اجازه داد رفتم تو

لباس مخصوصو پوشیدمو رفتم داخل

فرشته کوچولوم آروم خوابیده بود یه عالمه دستگاه بهش وصل بود رفتم کنار تختش نشستم

-سلام فرشته کوچولوی من خوبی نمیخوای دیگه از خواب بیدار بشی آخه خواب زیاد برات خوب نیستا بلند شو ببین همه نگرانتن ببین آرتام داغونه

خانومی بلندشو ببین دا م دق میکنم روناکم بیدارشو دیگه قلب من طاقت نداره توروواینجوری ببینه بلند شو دوباره شیطونی کن دوباره اذیتم کن

بهم بگو گودزیلا شلغم کچل هرچی دلت میخواددد بگو فقط چشماتو باز کن جون رهام چشماتو باز کن عسلکم چشماتوبازکن

اونقدر صداش زدمو گریه کردم که آخر پرستارا به زوراز اتاق بیرونم کردن پشت دراتاق روی زمین نشستمو زارزدمو التمای کردم

خداااا دیگه بسته بسته کم آوردم دیگه طاقت ندارم تمومش کن تمومش کن این کابوسو تموم کن

صدای زجه

میومد😭😭همه داشتن گریه میکرن یکی بلند یکی آروم😭😭یکی یکی تسلیت میگفتن و

میرفتن🚶‍♀️🚶‍♀️رفتم جلوتر یک حس بدی داشتم رسیدم به قبر اسم روی قبرو خوندم **جوان ناکام روناک...**بدنم بی جون شد افتادم روی زمین با بهت و ناباوری خیره شدم روی اسم و یک دفعه با صدای بلندی داد کشیدم نهههههههه😑😑😑😑😑😑 از خواب پریدم گوشه دیوار پشت

در مراقبت های ویژه گوشه دیوار نشته بودم از دور امیر آقا و رویا خانوم دیدم بلند شدم و باهاشون احوال پرسی کردم ....نیم ساعت همه تو فکر بودیم که یهو..... چند تا پرستار با دو به سمت بخش دویدن و کمی بعد که برای من یک قرن گذشت با نا امیدی اومدند بیرون😑😑دیگه حالم دست خودم نبود بدون توجه به داد و بیداد مسئول بخش دویدم سمت تخت روناک و وقتی رسیدم متوجه شدم تخت کناریش خالی شده و روناک سالمه

وقتی دیدم هنوز آروم خوابیده آروم شدم نمیدونم چرا ته دلم امید داشتم

یه حسی بهم میگفت روناک برمیگرده

ظهر بود اذان میگفتن رفتم وضو گرفتم و رفتم نمازخونه نمازمو خوندم زیارت عاشورارو هم خوندم رفتم تو حیاط

چندتا بچه بالباسای کثیفو صورتای سیاه نشسته بودن کنار پیاده رو و داشتن غذا میخوردن فکر کنم از هیئت گرفته بودن رفتم کنارشون دوتابودن یه پسره ساله بایه دخترساله کنارشون نشستم گل میفروختن

-سلام بچه های خوشگل خوبین

-دختره:مرسی عمو

-پسره:ممنون

-اسماتون چیه

-صدف

-صالح

-چه اسمای قشنگی مثل خودتون عموجون چرا نمیرین خونه ناهار بخورین

-خونه ناهار نداریم عمو

تاصدف این حرفو زد صالح یکی زد روی دستش گفت چیزی نگو

من عاشق غیرتی شدن این بچه های فسقلیم بلند شدم از تو جیبم کیف پولمو درآوردم نفری دوتا طلاور هزارتومنی بهشون دادم گفتم برن لباس های خوشگل بخرن شمارمم روی کارتم نوشتم گفتم بدن به خانوادشون و بعدرفتن

منم برگشتم توی بیمارستان نزدیکای غروب بود رفتم سمت بخش مراقبت های ویژه رویاجون داشت قرآن میخوندو گریه میکرد

آقارامینم صلوات میفرستادو ذکر میگفت

رفتم پشت شیشه روناک هنوز همونجور بود هیچ تغیری نکرده بود

رفتم بیرون تو هیئت دوباره شروع به سینه زدن کردم

خبری از آرتان نداشتم نمیدونستم کجاست ولی حوصله هم نداشتم بهش زنگ بزنم ولش کن پیداش میشه

فردا تاسوعا بود هوا بارونی بود مثل شب های قبل

سینه زدمو گریه کردم بعدهم رفتم تو نماز خونه نمازموبازیارت عاشورا خوندمو رفتم پشت دراتاق روناک کار این شبم همین بود

ولی هنوز امید داشتم

تاسوعا شب گذشت مث بقیه شبا

ظهر عاشورا غذاهارو توی هیئت و بین بچه های فقیر پخش کردم

نماز ظهرمو باهیئت خوندم و رفتم بیمارستان همه اونجا بودن به جز آرتام

نمیدونم یه دفعه چی شد که همه پرستارا ریختن تو اتاف روناک فوری خودمو رسوندم به اتاق دیدم دور روناک جمع شدم دستگاه خطش صاف بود

یهو به خودم اومدم داد زدم

-روناااااااکککککک نههه

پرستارا به زور بیرونم کردن رویاجون گریه میکردو التماس به ائمه مامانم همراهیش میکرد آیارامین کنار دیوار نشسته بودو از خدا روناکشو میخواست

حال من از همه زارتر بود

رفتم بیرون تو دسته سینه زنا شروع کردم به سینه زدن اونقدر محکم سینه میزدم که همه دکمه هام کنده شد

سینه میزدمو امام حسینو قسم میدادم

-یاحسین تودنیا فقط یبار عاشق شدم فقط یبارغرورمو گذاشتم زیرپام یا حسین ناامید از درخونت برم نگردون نزار اول جوونی کار دسته خودم بدم یااحسیییننن ناامیدم نکن توروقسم به مادرت ناامیدم نکن

اونقدر گریه کردمو زجه زدم که جوت نداشتم باحالی زار رفتم تو بیمارستان

وقتی رسیدم تو بخش هیچکس تو راهرو نبود باتعجب دیدم صدا از تواتاق روناک میاد

رفتم تو اتاق از چیزی که میدیدم شاخ درآورده بودم

چشمای روناک باز بود

باتعجب به همه نگاه کردم باباامیر گفت

-وقتی رفتی بیرون دکترا ناامید شدن ملافه رو کشیدن روی صورتش ولی تارفتن دستگاهو قطع کنن ضربان قلبش برگشت و بعداز دوتا شک روناک چشماشو باز کرد همه تو شک بودن میگفتن معجزه است

رهام معجزه شده امام حسین جواب دعاهامونو داده روناک برگشته پسرم برگشته

اون لحظه به خودم اومدم و فقط داد زدم

یاحسین نوکرتم تاعمر دارم نوکریتو میکنم قول میدممم

روناک:

چشماموباز کردم که قلبم گرف

آی ننه

این چه وعضشه

چرا مثل جغد ذل زدن به من

اینجوری که بدترمن سکته میزنم

اواخاک عالم

بابا اینجوری نگاه نکنین ممنوع التصویرمیشن

چرا صدام درنمیاد

یا جده سادات

لال شدم

وجدان:لال شدی هاهاهاهاهاها

_لال چیه خودت لال بشی دلت میخواد جوری بزنمت که ناتپانی درصحبت کردن بگیری

گوریل انگوری شاپانزه

باصدایی که ازته چاه درمیومدگفتم:تکون....بدین

همه چشاشون زد بیرون عین قورباغه

باگیجی به هم نگاه کردن

ی دفعه مامانم زدزیره گریه و گفت:بچم خنگ بود بدترشد ای خداااا

جانم?

آقا من نه لالم نه کور

این چه وعضشه

بابا من مریضم

مراعات کنین

بابایی ذل زدتوچشمام وباحالت منگی گفت:روناک بابایی چیو تکون بدیم?

_باسناروتکون بدین

ی دفعه همه به هم نگاه کردنو زدن زیره خنده

بیا تازه به من میگن مریض

بابااینا که ۱۰۰درجه از من مریض ترن

مامان اومدجلوموصورتموبوس کردوگفت:الهی من به دورت بگردمممممممم دیگه داشتم ناامید میشدم

_اووو مامان من تا وصیعت نامموننویسم نمیمیرم

دودیقه بزارین وصیعت ناممو بگم برا دفعه بعدی ایشالله

وصیت نامه من 😒

(ツ)

<( )>

\/

☆شب هفتم پیتزا مخصوص بدین

☆ازبوی گلاب بدم میاد، 😁قبرم راباعطرGucci بشورید...😉

☆دخترای فامیل اون ابروهای لامصب رولااقل تاشب هفتم برندارین 😈

★گریه بلندوجیغ ودادنکنین بدم میاد.فقط اهنگ بزارین مردم نم نم اشک بریزن.....!!!!☹

☆روی سنگ قبرم اب و صابون برزید مردم بخورند زمین بخندم روحم شاد بشه.😆😆

★سرقبرم هم فاتحه بخونید الکی پیس پیس نکنید....والا☹

☆قهوه یانسکافه بدین.آخه قهوه خیلی دوست دارم.😉

☆ازین کیکایی که اسمش پای سیبه بدین باکلاسه.😎

★روی خرماهاپودرنارگیل نریزین،شکلش خز میشه...😁

-لاین منو پاک نکنین،گهگداری باهاش یه پست بدین بیاد بالا.جیگر رفیقام کباب بشه 😁

☆شایعه کنین قبل ازمرگش بهش الهام شده بود میمیره!!!! واسه کلاسش میگم.🙈

★هرکسی هم تو مراسم ختمم گفت:خدا بیامرزدش راحت شد،

بالبه ی سینی حلوا چنان بکوبین دهنش تا اونم راحت شه بیاد پیش من.....😁 والاااا جای من اظهارنظر میکنه....😁

با تشکر روح مرحومم😑😂😂✋

همه دلاشونوگرفته بودن ومیخندیدن

جز ی نفر

رهام

نگاش کردم

بسم الله

یا باب الحیج

این چراشبی میرزا کوچک خان جنگلی شده

خدایا این یعنی چی

_ازجنگل دررفتی؟!

نگام کردو چیزی نگفت

الحمدلله لالم شده

_خو تخم کفتربخور زبونت بازبشه چراحرف نمیزنی

ی چشم غره ی توپ بهم رفت

وای مامانم ایناترسیدم

بروجوجه اردک

ایش

اومدنزدیک تختم

نیا پسرنیا

جهنم سروته دارت میزنن

حالاازماگفتن بود

ی نگاه به مامان ایناانداختم که دیدم باخنده نگامون میکنن

مانی جون بیااینوجمش کن عزیزم

زیادی ۶ میزنه

رهام:خودت بهش فکرکن

اصولا من با فکرکردن به هرالاغی ذهنموبه باغ وحش تبدیل نمیکنم

حالا به چی فک کنم؟

_ها به چی؟

رهام:به اینکه چرا حرف نمیزنم

خو اینکه تعجب نداره

فکرکردنم نمیخواد

تو گاوی فقط ماما مبکنی

نمیتونی حرف بزنی که

چپ چپ نگاش کردم که شونه هاشوانداخت بالا

ی نگاه به دورو برم انداختم

اون گوریل کو?

کله پاچه کو

خدایا من میدونم این آرتام فرشتس هاااا

اما بال نداره ی دفعه پرت شده زمین قیافش ترکیده

والا به خدا

_آرتام کو!!???

رهام همچین اخمی کرد که ترسیدم

خو بابا شوورمه

این اخم که چی مثلا

وجدان:شوور?😉🤔

_بازتواومدی گمشو مارمولکه گوسفند😀

و مارمولک گوسفندمون گم شد😉

مانی جون:نمیدونم ندیدمش

ایشالله که گرگا خوردنش

گوسفندو

رهام:آقاتون نه که خیلی ناراحت بود نیستس

به من تیکه میندازی

بهت پارچه میندازم الاغ

_رهام ی چیومیدونستی

رهام:چیو

_اینکه من خیلی به توحسودیم میشه

رهام:اونوقت چرا?

_چون تومنوداری که باهام حرف بزنی ولی من خودموندارم

😈😈

هاهاهاهاااهاها

تاتوباشی بامن درنیوفتی فسقلی

مامانی:خوب روناک جان دکترت به بدبختی راضی شده مرخص بشی اما ی شرطی گذاشته

چهره ی مامان رفت توهم

بابایی:که تاچندروز دیگه حتما بریم برا شیمی درمانی

چون....

چون....

_چون مریضیم خیلی بدخیمه خودم میدونم من مشکلی ندارم دیگه میریم

بعده۲ساعت ی پرستاره اومد کمکم کرد لباساموپوشیدم و با مامان اینا رفتیم خونه

موقع خدافظی رهام خیلی بدنگام میکرد

خدایاخودت کمک کن

این ی شیطانههههه

رفتم توخونه و وارد اتاقم شدم

به به چقدرتمیز

رفتم روتختم و شروع کردم به بپربپر کردن

همبنجورکه بپربپرمیکردم ذهنم کشیده شد سمت آرتام

من اینوفهمیدم که میشه توی ی چشم به هم زدن از کسی که عاشقشی متنفرشی

اماسوال اینجاس که میشه

عاشق کسی شد که ازش متنفربودی?

ینی میشه توی این ازدواج اجباری عاشق آرتام بشم?

عاشق ی نفر که قبلا دوستش داشتم

ی جا پام لیز خورد و شپلق ازروتخت پرت شدم ای توروح آرتام و بقیه

اه اصن پسراهمشون ماست موسیرن

نشستم روزمین و پاهاموماساژ دادم

باهر ماساژم جدوآباده پسرارومیبردم زیرخاک

گوشیم زنگ خورد

ای کوفت ای درد ای حناق

_هان

رهام:هاپوآروم هاپو خون سرد

_زهرمار

رهام:هاپوبی ادب

_رهاااااااام

رهام:هاپو سگ شده

_حال ندارماااا

بابا من تازه مرخص شدم از بیمارستان

درک نمیکنن که

نفهما

رهام:روناکی میگما

نه به اون موقش که زنجیرپاره کرده بود نه به الانش

_بنال

رهام:میگم جلسات شیمی درمانیت کی میشه بزغاله

بع بع

_حدود ی ماه دیگه دکترم گف

رهام:میگما گوریل ی برنامه بریز بریم دور دور

عر عر

_نهههههههههه

رهام:مثل بازیه بود اسمش پو بود شبی اون گفتیا

_رهام توهم شبی اون بازیه بود حیووناروازتوقفس آزادمیکردی تو اون میمونیه شبی اونی

رهام:مرگ

_توگلوبولا قرمزت

روهام-بز بی شوخی

میای بریم کوه؟؟؟.....-اولا عزیزم بز خودتی و داداشت😀بعدشم من حالم بد نشه؟؟؟؟.....روهام-نترس بامجون بم افت نداره.....-گمشو فسنجون....روهام-تا یک ساعت دیگه لب خونه منتظرتم کدو قل قله زن (شلپپپپپ)اههههه دوباره این شرک اینجوری گوشی قطع کرد😢😢😢راستی گفت کوه□اخخخخخخخ جووووووووووون 🎈🎈🎈🎈🎈 از خود انترش که ابی گرم نمیشه ولی اون دوستای جیگرش که اون دفعه با هم رفته بودیم هورااااااااا😂😂😂😂خب میرسیم به تیپمون کیک شلوار شیش جیب و مانتو چهار جیبمو و همراه کلاه گپ خوشگلمو که همش به رنگ خاکی بود و مدل این سربازا داشت برداشتم(راستی گفتم سربازی روهام سربازی رفته ایا؟؟)شال مشکیمو سرم کردم و در اخر یک رژقرمززززززز زدم 💄 کوله سربازی مو با کفشای اسپرت پام کرد واااااااای چه باحال شده بودم قربون خودم برم الهی.خخخخخ یک ربعه روهام بد بخت بینوا منتظر منه

ماشینش جلوی در خونه کرده بود و بهش تکیه داده بود.اروم رفتم پشتش و پخخخخخخخخ بنده خدا صورتش سفید مایل به قرمز شد اخخخخخخییییییششششش دلم حال اومد😉 سوار ماشین شدم وقتی روهام سوار ماشین شد گفتم-یابوتو راه بنداز.....روهام جلوی کوه ترمز کرد بچه ها ماشین جلویی بودند جمعشون جمع بود فقط گلشون کم بودم که با ورود من دیگه کمی نداشتن😉😉😉😉بردیا ،باربد و ..... همه بودند اخ که این بردیا چقدررر زیباست چقدددرخوشتیپه (هیز خودتی بی شورر من شوهر میخوام خو)رفتم نزدیک با همهه دست و روبوسی کردم (برای در اوردن لج روهام پسرا یک بوس اضافه کردم فقط قصدم لجبازی با اون بودااااا به جان آرتام!!!)آخخخخخخ دلم اییییییی دلم چقدر خندیدم از دست کارای اینا البته بگم خودمم جزوشون بودمو هی با دخترا برای پسرایی که رد میشون زیر پایی میگرفتیم پخخخخخخخخ

از بس راه رفته بودیم خسته شده بودیم به پیشنهاد من همه نشستیم 😂😂😂حوصله همه سر رفته بود و دنبال بازی بودم که من به نتیجه رسیدمو با جیغ گفتم-جرءت یا حقیقتتتتتتت ....همه با پیشنهادم موافق بودند برای همین من بطری داخل کیفمو در اوردم و نصف باقی مانده اب ها رو روی سر روهام خالی کردم..روهام-اااااا دختره بی شوووور مگه کرم داری اخه؟؟؟؟-نخیرم اب مایه حیات است😂😂😂حب بازی شروع شد بعد از چند دست بازی به من و بردیا خورد اخخخخخخ جووووون - جرءت یا حقیقت؟؟؟؟؟بردیا-حقیقت که نمیشه چون هر چیزی از تو بعیده پس جرءت...یک لبخند

خبیث زدم هاهاهاها-خب حقیقت دو تا چیزه باید خودت انتخاب کنی -بزاری من سوارت بشم و منو یک دور بچرخونی😂😂😂و -لبای روهام ببوس😂😂😂😂😂😂اول چشما اندازه وزغ شد ولی بعد یهوهمه از خنده ترکیدن خخخخخخ بردیا یک نگاه به من و یه نگاه به وهام میناخت و بالاخره منو انتخاب کرد هوراااا اسب سواری😂

بردیا:روناک خدایی میخوای سوارشی?

_پ خر برا چیه

همه زدن زیره خنده

بردیا:جهنم بیا سوارشو که میخوام بارکشی کنم

خخخخخ کثافت

رهام:روناک از خره شیطون بیا پایین دختر بالای کوه خطرناکه

_وا من که هنوز سوارخر نشودم که بیام پایین

بردیا یکی محکم زد پشت کلم که مغزم جا به جا شد

_وحشیییییییی

بردیا:همنشینی باتو درمن اثرکرده دیگه☺

وحشی باباته گوسالع

البته اینوتو دلم گفتما

بلندمیگفتم از ۶۹ناحیه منو....,

توبه توبه

_ایندفعه رومیبخشمت اما دفع بعدی بخشش درکارنیس

خندیدونشست کناررهام

نشستم و بازی دوباره شروع شد

باربد_بهار

بهار:جرات حقیقت

باربد ی جور خاصی به بهارنگاه کرد که بهار سرشوانداخت پایین

بله بله

تلپاتی ذهنی

قبووووول نیس من نفهمیدم

آقاازاول

باربد:جرات

من جا بهارباشم میگم جوری بزنش که دیگه برنگرده😐

ی راست پرواز آنلاین بره اونور

بهار:باید بزاری بستنیمو بمالم رو صورتت

جاااااان😉😂

بستی

دختره دیوانه

من بستنی میدوستمممممم

نکنی این کاروووو

به خدامیکشمتتتتتتتت

باربد:گررمژده گر جان فشانم رواست

جاااان

شاعر شدین

ی نگاه به روهام انداختم

خوالاغ ی ذره توام ازاین جمله ها به من بگو

هاهاهاهاااهاها

فلسفی بشیم

اورانگوتان فقط بلده بامن کل کل کنه

ایش خرمگس

با ۳شماره بهار بستنیو مالید به صورت باربد بخ بخ

آخی بچک

ببین چقدربهارو فوش بده

به نظرمن اگه ماالان اینجا نبودیم

بهارو به تابستون تبدیل میکرد

والا به خدامردم اعصاب ندارن

بعد چنددوربازی

به منو آیسا افتاد

آخی آیسا مظلومه

نمیتونه چیزی بگه

هاهاهاهاااهاها

آیسا:جرات حقیقت

_صددرصد جرات

آیسالبخند شیطانی زد

واااای مامانآمن ازاین لبخندامیترسم

نقشه ی مرموز دارن

شیاطین سررررررررخ

آیسا:خوب خوب به داداش من میگی الاغ سواری بهت بده

خو الاغ به همین دردمیخوره دیگه

آیسا:به مدت ۲ دیقه از رهام لب بگیر

چیییییی

از کیییییییی

برگشتم سمت روهام

که باشیطنت نگام میکرد

لب بگیرمممممم

عمراااااااااا

ای خدااا😕

اینامنو به راه کج میکشونن

ینی هیچ راهی نداررره

هیچیییییی

اندازه نانووووو

ترو به امام اولی چی؟

ترو به امام دومی چی؟

ای خدا بخ بخ تراز منم مگه هس

آیسا:بدو روناک😈

_دارم برات آیس

بردیا:این حرف ینی قبرخودتوبا دستات کندی آیسا

همه زدیم زیره خنده

ی نگاه به روهام انداختم

ن من ن?

کثافت شیطون نگام میکرد

بزغاله من بعدا یک حالی از شماها بگیرم

رفتم جلو روهام نشستم

بردیا:و لحظه ای که همه در انتظارش بودیم

همزمان زدن زیره خنده

بیشعورااا

روهام:ذمروز چه روزیستتتتت روز ....

زادستم ی نیشگون محکم از پاش گرفتم که خفه شد

عععع آقاروهام بازی دوست داری?

پس بچرخ تا بجرخیم

بردیا:باربدتخمه بده که ی فیلم فول اچ دی داریم +

باخندع برگشتم سمتشون

اینا چقدر مشتاقن

انگلا

تا برگشتم سمت رهام

غافل گیر شدم

نفسم بند اومده بود

لبامو رو لباش قرارداده بود

بی حرکت مونده بودم

اینقدر شوک زده لودم که نمیتونسم کاری کنم

با خشونت خاصی لبامومیبوسید

هوی الاغ کندیش

بردیا:خو بسه اینحا خوانواده ردمیشه هاااا

بااین حرف بردیا به خودم اومدم و روهامو از خودم جداکردم

توچشماس نگاه کردم

ی برق خاصی توش بودآبابا نکن پرژکتور روشن شد

ی آن خجالت کشیدم

سرمواندااختم پایین

که شلیک خنده رفت هوا

_زهر انار بوزینه ها

بردیا:اووو روناکو خجالتتتتت

بهار:اینو بایدتوگینس ثبت کرد

لبخند رولبام بود ولی هیچ یک از حرفاشونو نمیشنیدم

توفکراون بوسه بودم

ی بوسه ی معمولی نبود

نمیدونم چی بود

باصدای آیسا به خودم اومدم ونگاش کردم

آیسا:الان داری واسه کدوم لی نوایی نقشه میکشی

_واسه ی الاغ

بهار:فاتحه اون الاغ خوندس نه?

باربد:شک نکن

رهام:دیگه تاریکه هوا لهتره بریم

برگشتم سمتش که نگاشو غافل گیر کردم

سرشوانداخت پایین

لبخندزدموبرگشتم

بابچه ها از کوه پایین اومدیم

ازهمشون خدافظی کردمو سوارماشین رهام شدم

توماشین هیچکدوممون حرف نمیزدیم و فقط صدای آهنگ بودکه توفضا پخش میشد

تو چشای تو ی جادوی خاصی هست

تو نگاه تو انگاری احساسی هست

غم دنیاروفراموش میکنم

وقتی به تونگاه میکنمممممم

توهمه ی عمر مثل تو ندیدم

ی جورایی خاطرت عزیزه عزیزم

از دیدن تو

سرنمیشه چشم من

به تونگاه میکنم

وقتی نزدیکم به توانکارآدلم میلرزه

هردفعه ۱۰۰بار

واسه حسی که به تودارم

به تونگاه میکنمممممم

آروم جونمممممممم

بدون تودیگه نمیتونمممممم

بخدا خستس این دل خونم

وای عزیزمممممم

باترمز ماشین حواسم اومدسرجاش

ی خدافظی سرسری کردم و پیاده شدم

وارد خونه شدم مامان و بابا جلوتلویزیون بودن

_شکوفه ریز اومدم امالللللا

عزیز اومدمممممم

وای وای من آمدهمممممممم

چراغ خونه اومد

مامانی:چراغ نفتی

ینی جوری قانع شدم که تاحالااینجوری قانع نشده بودم

بابایی:خوش اومدی بابایی تااین موقع کجا بودی

_بارهاموبچه ها رفته بودیم کوه

مامان زد روصورتش

مامانی:ای خدامنومرگ بده توعه خنگو برده بودن کوه نگفتن پرت بشی پایین مثل چی پخش بشی

😐

دوستان خودتون قیافه منوتصورکنین دیگه

الان بفهمین من در چه وعضیم

بابایی خندیدوگفت:اذیتش نکن دخترمو

شگفتا

بالاخره یکی از من دفاع کرد

این از نشانه های ظهور آقاامام زمانه ها

بابایی:آرتامم بود

ای خبرمرگش

برم سر عذاش

لباس عربی بپوشم غر بدمممم

_نه

مامانی:ای خاک توگوره بی گورممم شوهرت نبوده هو تو بابرادرشوهرت رفتی

ی لحظه داغ کردم

مگه آرتام مغصرافتادن من از کوه نبود

مگه سعی نکرد بهم تجاوز کنه

چرا باید شوهرمن بشه

مگه اون نزاش من پایین کوه جون بدم ولی منو به بیمارستان نبرد

باجیغ گفتم:آرتام شوهرمن نیستونمیشههههه

بادواز پله ها رفتم بالا

رفتم تواتاقم و درو بستم

کیفمو پرت کردم که خورد به ویینه و آیینه شپلق ترکید

مامان ازاون پایین دادزد:هووووی دختره خوددرگیراونا پول خورده بوس که نخورده

استغفرالله

دهن منوباز میکنن

لعنت بر شیطان

لباسامودرآوردم و خودمو پرت کردم تو بالکن اتاقم

دقیق رو به روی برج میلاد بود

نسیم ملایم میخوردتو صورتم

همه چیزو ازیادبردم

دستاموبازکردم و چشامو بستم

ی نفس عمیق

دو نفس عمیق

ذهنم کشیده شد سمت اون بوسه

ی بوسه ی معمولی

نه نه

برای رهام معمولی بود

ولی برای من.....

ی حس خواصی بود

سرمو تکون دادم

موهام توی صورتم میخوردن

یادم باشه کوتاشون کنم

نمیدونم چرا

باز دوباره گذشتمو تو ذهنم مرور کردم

آرتام

ارغوان

آروشا

۳تادوست صمیمی

که دوتاشون قربانی شدن

ولی ی نفرشون سالم موند

دلم میخواس گذشته رومرور کنم

چشماموبیشتر روی هم فشار دادم

آروشا:واااااای امروز دیدینش

ارغوان:کیو

_همون مغروره

زدیم زیره خنده

بارون نم نم میبارید و لباسامونو خیس میکرد

آروشا:بالباس مدرسه اومدیم بیرون

_الان پسرا درمیرن😂

ارغوان:خفه سیبیلوها

دست آزادمو بلندکردم و زدم پشت سر ارغوان که با صورت پرت شد رو زمین و چندتا پسری که کنار پیاده رو بودن زدن زیره خنده

_هرهر ببندین نیشاتونو

ارغوان بلندشدوگفت:بیخیال خواهری

خواهری?

مگه من خواهرش نبودم?

قطره ی درشتی از بارون چکیدرو صورتم

چشممووبازکردم

نورمهتاب خوردتوصورتم

لبخنده عمیقی زدم

بعضی ازموقع ها باید ازاین اتفاقات بالبخند رد شد

تا دشمنامون خوش حال نشن

به ساعتم نگاه کردم

۱۱شب بود

دلم هوای بیرونوکرده بود میدونستم نمیزارن برم

رفتم تواتاقم

لباسامو با ی مانتومشکی و شال پرتقالی و شلپارمشکی عوض کردم

کیفمو برداشتم و یواش درو باز کردم

مثل این دزداز بالا پله هااومدم پایین

پاورچین پاورچین دره خونه رو باز کردم و زدم بیرون

پیاده قدم میزدم

بارون لباسامو خیس کرده بود

دلم هوای بام تهرانوکرده بود

ی تاکسی کرفتم وگفتم بره بام تهران

وقتی رسید سریع پریدم پایین و رفتم بالا و روی ی تخته سنگ نشستم

نمیدونم چژ شد که اینجوری شد

نمیدونم جندروزه نیسی پیشم

ایناروميگم که فقط بدونی

یواش یواش دیوونه میشم

تا کی به عشق دیدن دوبارت

توکوچه ها خسته بشم بمیرم

تا کی بایددنبال توبگردم

از کی بایدسراغتو بگیرم

_فکرنمیکردم هنوزم بیای اینجا

با شتاب برگشتم سمتش

اینقدر تعجب کرده بودم که زبونم بنداومده بود

_....تو.....تو.....

ارغوان:تعجب نکن خیلی وقته دنبالتم فکرنمیکردم زنده بمونی

ینی چشمام داشت درمیمودایین ارغوانه

همون دختر پاک معصوم

الان چی شده بود

ارغوان:تازه ی سورپریزه دیگه هم برات دارم

دوتادستاشو به یمت راست برد و گفت:و سورپریزه ویژه امشب آروشا

ورفت کنار

که...

ی قدم رفتم عقب

نه نه

امکان نداشت

آروشامرده بود

آروشا زنده نبود

من.....من

_آ....آ....روشا

زدن زیره خندهآباصدای بلندمیخندیدن

ی لحظه ازتمام آدمای توی این دنیا متنفرشدم

باعصبانیت جیغ کشیدم

_عوضیاااا چطور تونسین

دوییدم به سمتشون که ی نفر نگرم داشت

بردیا؟!؟؟

بردیااینجا چیکارمیکنه!!؟؟

بردیا:روناک بااینکه دعوادخترا بسیار بسیار قشنگه امالان اصلا درست نیس

به هیچی نمیتونسم درست فکرکنم

باپام محکم کبوندم روداش

بردیا:آیییی دختره وحشیییییی

جیغ زدم

_ولم کن کثافتتتتتت

بردیا:اوآش نخورده هو دهن سوخته به من چ اصن برو بزن لتوپارش کن

_ولم کن عوضیییییییی کثافت بزار حالیشون کنم آشغالاروووو

بردیا:ی چیزی اینجا مجهوله من آشغالارو ساعت ۹ گذاشتم جلودر حالا چرا الان اینجان نمیدونم

اینقدرعصبی بودم

که فرق شوخیو جدیو تشخیص نمیدادم

آخرمحکم هولش دادم که ولم کرد رفتم سمت ارغوان

باپوزخندنگام میکرد

بردیا:مشت اول ۱۰۰تومن

عصبی شدم آنچنان کشیده ای به ارغوان زدم که پرت شد رو زمین

آروشا وحشت زده نگام میکرد

_ازجلوچشمام گمشو

بردیا:خانم بهتره ازجلو چشماش گم شی تا خفت نکرده

بااخم برگشتم سمت بردیا که دستاشو برد بالا سرش

بردیا:غلط کردم عفوکن

برگشتم سمت آروشا:واقعا برات متاسفم

ی نگاه به ارغوان کردم که داش خون بینیشو پاک میکرد

سرموبراش تکون دادم و به سمت بردیا رفتم

_بکش کنارنفله

بردی:واااای ننه

کروباتشوگرفتم وکشیدمش جلوم

بردیا:بابامگه گاومیکشی

_بردیا گمشوبریم تا ببینم توبااین ماجرا چ ارتباطی داری

از کنار اون دوتا رد شدیم و سوارماشین شدیم

بردیا حرکت کرد که شروع کردم به جیغ زدن

_توبااون عوضیا چبکارداریییی اصلا چراونجا بودی بردیاااا

باجیغ آخریم زد روترمز و پیاده شد

بردیا:برودختره دیوانه کر شدم

قفل فرمونوبرداشتم و پیاده شدم

بردیا:یاامام حسین مسلحم هس که

دوییدم سمتش که شروع کرد به دوییدن

_وایسا بردیا

بردیا:ایست کنم خونم حلاله مکه دیوانم بابامگه مریضی

همونجور که میدوییدم گفتم:وایساااا

بردیا:آی نفس کششششششششش

آخر خسته شدم و نشستم روزمین خیس

ای توروحت بردیا

دیدم شالم قرمز شده

پووووووف خون مماخ شددذددم

بردیا:الان آرامی یانه

هیچی نگفتم که اومدکنارم نشست

بردیا:حیف که اینجااسلام دستوپاموميبنده

_ببنددهنتو نفله

دستشو گذاشت زیرچونم و بلندش کرد

نکن برادرمن

نکن

الان میان میگیرنمون

نکن

من امشب سیمام قاطی کرده

نکن برادرمگه لیلم هندیه

بردیا:چه چشمایی داری

وای الان کور میشم

بادستم دستشو پس زدم و بلند شدم

_حرف نزن جنازه

بعدانگار ی چیزی یادم اومذه باشه قفل فرمونوانداختم و گوششو گرفتم

_توبااوناچیکاداشتی?

بردیا:آی گوشم آی نکن وحشی کنده شد

گوششو پیچوندم که گلت:بچه هام به عذام بشینن حلواموبخوری به خدا من بام بودم که صداشنیدمواومدم به خدا من نمیشناسمشون آیییی ول کن کندیشاااااا

گوششو ول کردم و قفل فرمونو برداشتم و رفتم سمت ماشین

بردیا:دختره هیجانی

به روی خودم نیاوردم و سوارشدم

بردیا:راسی ساعتونگاه کردی اصلااونا کی بودن چ چکی خوردا فک کنم ستون فقرات صورتش ترک برداشت

_بردیا زیاد حرف نزناااا واس پوستت خوب نیس

بردیا:اواچرا

_میخوره روش کبودمیشه حیفه

بردیا:خشن☺☺

دیگه ازم سوالی نپرسید اینقدر عصبی بودم که اگه جیزی میگفت

قسم میخورم همونجا خفش میکرد

جلودره خونمون ترمز زد

بردیا:خوب برو دیگه مزاحم

برگشتم سمتش که کفت:غلط کردم آب روغن قاطی نکن امشب کاملا سگ شدیاااا

چپ چپ نگاش کردمو پیاده شدم

ازش خدافظی کردمو مثل دزدا واردخونه شدم

رفتم تواتاقم و لباساموعوض کردم و صورتمو شستم و خوابیدم

رونااااااک حنجرم جررررر خورد مگه کررررری دختررررررر

باجیغ نشستم روتخت که مامان با ملاقه وارد شد

یا خدا

از روتخت بلند شدم

مامانی:چی گفتی

مامانی شکرخوردم

عفوکن

انسان جایزول مدفوع مردن است

مامان مه دید ساکتم گفت:سریع باش رهام و آرتامو مانی جونوامیرآقا پایین ای بابا

ایناهم که همش اینجان خونه زندگی ندارنآنمیشه ی روز من ریخت نحس ایناروونبینم بابا ی دوماه دیگه کنکوره من درس دارم زندگی دارم این رهامم که میادفقط ذلقک بازی درمیاره درس یادنمیده که

نه که من خیلی گوش میدم

موهامو خرگوشی بستم و ی ساق سفید و دامن کوتاه صورتی و ی تاپ صورتی که روش کت سفیدمیخورد پوشیدم رژ شبرنگمم زدم و رفتم پایین

تا وارد شدم همه زدن زیره خنده

زهر مار

برین به عمه هاتون بخندین

مانی جون:به به عروس گلم

با غضب به مامان نگاه کردم

این نگاه ینی مگه حرف نزدی نفله

مامان سرشوتکون داد ینی مگسا بپرن حرف میزنم بانفرت به آرتام نگاه کردم پسره کدوقل قله زن شبی این جادوگره بود تو سفیدبرفی شبی اونه لوبیا

مامانی:روناک میگم چطوره با رتامو آرتام برین تو حیاط ی دوری بزنینآکاملا حس بچه بودن بهم دس داد

خیلی ممنون ننه ی عزیز

باکلم به اون شترااشاره کردم که ینی گمشین بیرون

هروقت به آرتام نگاه میمردم و یاد زجه های اون شبم میوفتم حالم بدمیشه

اما باخودم عهد کردم اینقدر بخندمو شاد باشم که آرتام آخر دق کنه بیوفته بمیره رفتیم توحیاط

بوی گلای نرگس بینیمونوازش میداد

آرتام:خانمم

سعی کردم عادی باشم

برگشتم سمتش و گفتم:آرتام ازت ی سوال دارم آخه خیلی پشیمونم که جرااینکاروکردم

باتعجب گفت:چیکار

_که چرا در قفستوباز کردم و از باغ وحش در رفتی حیوونایی مثل توجاشون اونحاس

آی حال اومدم آی خندیدم

همه بی تابه

یه کاغذ یه خودکار دوباره شده همدم این دل دیوونه

یه نامه که خیسه پر از اشکه و کسی بازم اون و نمی خونه سرنوشت بدنوشت ي سرنوشت سیاه ي سرنوشت غیرقابل وصف

آرتام کم کم قیافش رفت توهم

صورت شد رنگ لبو

-زبون درآوردی وروجک

-داشتم تو چشم بصیرت نداشتی ببینی

-زیاد بلبل زبونی نکن به نفعت نیست

-مثلا میخوای چیکارکنی

-خودت میدونی چیکارمیکنم

رفتم روبروش ایستادم سرمو باغرور آوردم بالا زل زدم تو چشماش و گفتم

-ببین پسر جون تا عشقم پشتمه دنیت تو مشتمه پی هیچ غلطی نمیتونی بکنی

خودشو رهام یهو هردوباهم ساکت شدن

باچشمای گشاد زل زد تو چشمام

-تو الان چی گفتی

-گفتم تا عشقم پشتمه دنیا تومشتمه

روهام:عشقت😳

-آره عشقم

بعدشم پشتمو به هر دوشون کردمو رفتم

چقدر این گودزیلا دیگه خنگه

آخه شلغم عشقم کجا بود

همینجور که داشتم کنار باغچه راه میرفتمو بوی گلای نرگسو استشمام میکردم

یهو دستم به عقب کشیده شد

-روناک به خداوندی خدا اگه به کسی غیراز من جواب مثبت بدی رندگیتو سیاه میکنم

هه ببین چی میگه این پشه فکر کرده کیه که دوناک و تهدید میکنه

با غرور و یه پوزخند نگاش کردم

-هیچ غلطی نمیتونی بکنی چون اگه بابام کارایی که کردیو بفهمه

ازوسط دوتات میکنه

به صورت که از عصبانیت سرخ شده بود نگاه کردم حق داشت

تاحالا به هرچی خواسته رسیده

زورش میاد به دختری که قبلا عاشقش بوده نرسه

ولی به من میگن روناک

اگه زمین به آسمون بره یاآسمون به زمین بیاد

صدسال سیاه زن این یابو نمیشم

بعدشم راهمو کج کردم رفتم سمت عمارت

تاوارد پذیرایی شدم دیدم چهره همه گرفته است

مانی جون:روناک جان چرا نه مگه آرتام چشه

-مانی جون آرتام چیزیش نیست فقط من نمیتونم باهاش زندگی کنم

-آخه چرا گلم

-نمیتونم بگم شرمنده

سرمو انداختم پایین و از پله ها بالا رفتم و خودمو انداختم تو اتاق

بغض داشت خفم میکرد حالم داغون بود

حس کردم یه مایع داغ داره از بینیم میاد

دست کشیدم دیدم باز خون دماغ شدم

عصابم ریخته بود بهم دیگه داشت کفرمو درمیاورد

خدایا یکاری کن این آرتام تو کف من بمونه روزی صدبار به خودش لعنت بفرسته

رفتم تو دستشویی صورتمو شستم

وضو گرفتم آخه چند شبه از نمازم قافل شدم

جانمازمو که مادربزرگم از مشهد آورده بود رو انداختم چادر سفید گلدارمم سرم کردم

شروع کردم به نماز خوندن

وقتی داشتم نمازمو میخوندم باهر کلمه عربی همه وجودم ازخدا کمک میخواست گریه میکردم دیگه آخرای نماز جون نداشتم

نمازم که تموم شد دستامو آوردم بالا

-خدایا قسمت میدم به امام حسین

قسمت میدم به فاطمه زهرا میدونم نن بدم ولی تو خوب باش کمکم کن تنهام نزار

خدا جونم همه امیدم تویی نزار ناامید بشم تاالان کمکم کردی از الان به بعدم کمکم کن

نمیدونم چقدر گذشت چقدر گریه والتماس کردم

فقط میدونم وقتی بخودم اومدم مامانو کنار دراتاق دیدم که داشت گریه میکرد نگاه به ساعت کردم نصف شب بود

-روناکم مامانی چه به روزت اومده چیکارکردن باهات که اینجوری التماس میکنی ها

-هیچی مامانی اون بالایی خودش میدونه

-الهی فدای دلت بشه مادر

اومد جلو بغلم کرد چه حسه خوبی بود بامامان باهم زدیم زیر گریه اون نوازشم میکرد قربون صدقم میرفت منم همه بغضمو تو بغلش داشتم خالی میکردم

بعداز یکساعت نفهمیدم چجوری توی بغل مامان خوابم برد فقط میدونم صبح که بیدار شدم روی زمین بودم بالشت زیرسرم بود یه پتو هم روم

بلندشدم دستو صورتمو شستم یه لباس راحتی قرمز پوشیدم موهامو باکش شل بستم رفتم پایین مامان تو آشپزخونه بود

-سلاااااام من اومدم

-سلام وروجک شلغمی خودم

بیا من فکر کردم دیشب مامانم خوب شده ولی نه هنوزم همون گونه احساس سره راهی بودنمو بهم داره

-مامانننن من کجام شبیه شلغمه آخه

-همه جات

-lllllll پس اون رهام شبیه کدوقل قل زنه

-llllانگو ورپریده

-ایش

بعدم از آشپزخونه اومدم بیرونو جلوی تلویزیون نشستم

هرچی شبکه هارو عوض کردم هیچی نداشت اه

-روناک

-جونم مامانی

-وقت دتری باهم حرف بزنیم

-آره مامان جونم

-روناک امروز مانی جون زنگ زد گفت آرتام گفته اگه روناک بازبون خوش بیاد محضر که هیچی اگرنه به زور میارمش

-خب شما چی گفتی

-بگم

-بگو دیگه مامانننن جونم

-گفتم به آرتام بگو روناک بی کسو کارنیست که تو بیای بزور ببریش وقتی روناک میگه نه یعنی نه مانی جونم معذرت خواهی کردو بعدشم خداحافظی کرد

-آخخخخ من فدات بشم مامانیییی

-خبه خبه حالا دیگه خودتو لوس نکن آبکشن کردی

-ایش بی احساس

-کیش میش ورپریده

بعدشم بلند شد رفت تو آشپزخونه تا ناهار درست کنه منم زدم شبکه دو عموپورنگ میدیدم

ساعتبود بابا اومد ناهاروکه خوردیم رفتم بالا دیدم تا پیام باتا تماس از رهام دارم

زنگش زدم

-کجایی تو هاا

-چته شلغم دادمیزنی گوشم پوکید

-خب میدونی چقدر زنگ زدم چقدر پیام دادم چرا جواب نمیدادی

-پایین بودم خو

-خب باش خوبی

-مرسی تو خوبی

-خوبم حرفای آرتام به گوشت رسید

-آره

-بیخیالش باشه

-باشه

-میای بریم گردش

-بریم پاركككک

-باشه فسقلی

-خودتی

-باشه تانیم ساعت دیگه اونجام

شپلقققققق

دوباره مثل یابو قطع کرد دیوونه

بلند شدم یه شلوار مشکی تنگ بایه مانتو سفید ویه شال مشکی پوشیدم رژ قرمزمم زدم کفشای عروسکی مشکیمم پوشیدم رفتم پایین

-مامانننن من بارهام رفتم بیرون

-باشه مواظب باش

-باشه بابای

رفتم دیدم !!!! اونم مثل من لباس پوشیده خخخخ چه باحال

-سلام شلغم جان

-سلام کدو جووون خوبی

-کدوعمته

-توییو داداشت

یه چپ چپ بهم رفتو سوار شدیم رفت سمت پارک تا اونجا چرتوپرت گفتیمو خندیدیم که دلامون دیگه دردگرفته بود

وقتی رسیدیم تو پارک

مثل بچه های ساله ذوق کردم

با ذوق داشتم به بازی ها نگاه میکردم که یکی زد سرم

-چته روانی چرا میزنی

-چرا اینجوری نگاه میکنی !!!!!

-مگه چجوری نگاه میکنم😭

-مثل این بچه ها که تازه شهربازی دیدن

یه چپ چپ بهش رفتم

-چیه مگه دروغ میگم

-آره

پشتمو بهش کردمو رفتم سمت ترن از بچگی عاشق هیجان بودم

-رهاااااام

-بلههههههه

-بریم ترن

-نه

-چراااا

-چون حالت بد میشه

-نه نمیشه توروخدا یه این بار☹

-نه گفتم☹

-باچه باچه دلم شیکشت منم قهلم☹

بعدشم باشونه های آویزون رفتم سمت نیمکت

-پووووووف باشه بیا ناز نکن

باذوق پریدم بغلش یه ماچش کردم

-مرسیییییییی

-باشه بابا بیا پایین زشته آبرومونو بردی

-باشه ببشید

بعدش رفت دوتا بلیط ترن خریدو اومد رفتیم ردیف جلو سوارشدیم

واااااای چه کیفی داره

ترن حرکت کرد

-یووووهووووو چه کیفی میده

دستامو باز کردم از همو جیغ کشیدم

-روناکککک دستاتو بیار پایین دیوونه

-نه خوبه عالیههه

-بهت میگم دستتو بیار پایین☹

-باشه باباخشن

دستمو آوردم پایین دور آخر دیگه سرم داشت گیج میرفت ولی به رهام نگفتم وقتی ترن تموم شد همه بازی های دیگروهم رفتم

بعدش باهم رفتیم پیتزاخوردیم اینقدر چسبید که نگو

تقریبا ساعت دوازده بود رسیدیم خونه

-مرسی شلغم جونم خیلی خوش گذشت

-قابلتو نداشت وروجک

-میدونم

-پرووووو

-به تو رفتم

-برو پایین تا نینداختمت پایین

خخخخخ عصبی شددد

-باشه رفتم سلام برسووون بابای

-توام همینطور بای

رفتم تو خونه همه خواب بودن چراغا خاموش بود

آروم از پله ها رفتم بالا وخودمو انداختم تو اتاقم

لباسامو عوض کردم پریدم روی تخت

راحت خوابیدم تا خود صبح

صبح زود بیدار شدم لباس ورزشی مو پوشیدم رفتم تو حیاط شروع کردم به دویدن

هندزفیری تو گوشم بودو میدویدم بعدشم نرمش کردم داشتم برمیگشتم سمت عمارت دیدم مامانو بابا با دهن باز دارن نگاه میکنن

-چیه چتونه

-روناک تویی

-پ ن پ روحمه

-بعید نیستتت

-مامااااان

-واااخب راست میگم تو زندگیت اینقدر زود از خواب بیدار نشده بودی

-خو الان شدم چیزیه

-نه چیزی نیست

-میدونمم

بعدشم از کنارش رد شدم رفت بالا تو اتاقم حولمو برداشتم رفتم حمام یه دوش آب گرم گرفتم حال اومدم

بعدش لباسامو پوشیدم رفتم پایین صبحانه خوردم

اومدم تو اتاق زنگیدم به رهام

-بناااال

-بی تربیت بی فرهنگ بنال چیه

-اول صبحی زنگ زدی ادب یادم میدی

-سااااعتصبحههههه

-خب باااااشه کپم میاااد

-بیخووووود بلندشو زنگ بزن بروبچ بریم دور دور

-سر جدت بزار بخوابم

-جد ندارم بلند شووو

-ای بمیری روناااک

-به دعا گربه سیاه بارون نمیباره

-عمته

-عمم مال تو

-کم نیاریاااا

-ننن هرگززز

-پرووووو قطع کن برم آماده بشم

-نخوابیااا

-نننن نمیخوابم

-باشه یک ساعت دیگه اینجا باش

-باششششهههه

-بابای

شپلق قطع کردم مثل خودش آخییششششش یعنی چی من بیدار باشم اونا خواب والا

-رووووونااااااک

-جونمممممم

-میای بریم خرید باخاله اینا

-نچ میخوام بارهام برم بیروووون

-دیشب بیرون بودین این بچه کارو زندگی داره ولش کن

-نه نمیشه

-ای خداااا منو ار دست این روانی نجات بده

-ماماااااان

-کوفت☹

بعدشم پشتشو به من کردو رفت تو اتاقشون

خدایاا اینا پرا اینجورین😭

منم رفتم بالا تا آماده بشم

بزارببینم چی بپوشم

آهاان تیپ آبی نفتی زدم بایه رژ صورتی کمرنگ

بدو رفتم سمت پایین بامامی خداحافظی کردمو

بادوخودمو به درخونه رسوندم

-سلام

-سلامو...ساعت صبح بیدارم کردی هیچی الانم ساعت ملطلم کردی هیچی ولی...

-ولی چی

-اهیچی

خخخخخخ اینم خل شد رفت والا هرکی بامن میگرده دیوونه میشه

-کوفت نخند بیا بریم

-خخخخخ جوش نخور پوستت خراب میشه

-پروووووو

-خخخخخخ بریم

سوارشدیمو حرکت کرد سمت بام تهران

-داریم میریم بام

-آره بچه ها گفتن بریم اونجا

-خوبه

دیگه تا برسیم حرفی نزدیم

وقتی رسیدیم باذوق رفتم طرف بهار و آیسا اینقدر شالاپ شالاپ بوسشون کردم که صداشون دراومد

بهار:اه روناک بسته دیگه تف مالی شدم

آیسا:روناااااک آبکشم کردی عبضی

خخخخخخ امروز همه از دستم تو عذابن خخخخخخخ

همگی باهم رفتیم سمت بالا هوا خوب بود صبح زود هوای پاک آرومم میکرد

-دوست داری

-چیو

-هوای آزتد تو جای آزاد

-خیلیییی

-هرروز صبح بیایم

-میاریم

-آره گلکم

-باششههه بیایم

بعدش با ذوق رفتیم طرف تله کابین و رفتیم اونور تا ظهر اونجا گشتیم بعدش رفتیم ناهار خوردیم

عصرم رفتیم شهربازی خیلی کیف دااددد

شب ساعت دو بود رفتم خونه همه خواب بودن رفتم لباسامو عوض کردم گرفتم خوابیدم تا صبح صدبار بیدار شدم که ساعت خوابم نبره قرارم بارهام دیر بشه

صبح ساعت بیدارشدم رفتم دوش گرفتم صبحانمو خوردم

ساعتلباسامو پوشیدم رفتم دم در

بعداز دقیقه جلوی پام ترمز کرد باذوق پریدم تو ماشین

-چته😐

-نمیدونی چه ذوقی دارم

-چرا

-قراره برم پیاده روی تو هوای آزاد

-خلی

-نخیر شمابی ذوقی

-میدونم

-ایش

گوشیم یهو زنگ خورد آرتام بود جواب دادم

-بگو

-دم درآوردی بچه جواب منفی به من میدی

-ببخشید یادم نبود ادیسونی

-فراتراز اونم

-اوهو سقفو بگیر ریزش نکنه

-نترس نمیکنه

-بنال چیکار داری

-فقط زنگ زدم بگم منتظر آخر هفته باش

شپلقققق ابن دوتا برادر هردو بی ادبن

اه اینم که داغون کرد اعصابمو

یعنی آخر هفته میخواد چیکار کنه

هههه بزار هرکار دلش میخواد بکنه

کچل زشت یابو بدم میاد ازش

اااییییییشششششش

رسیدیم بام رفتیم بالا کنار دره ایستادم

همه تهران زیر پاهام بود

خدایاااا بدون تا نخوام از پا درنمیام

رفتیم تو سفره خونه صبحانه خوردیم یکم راه رفتیم

بلد برگشتیم خونه

-مرسی گودزیلا

-خواهش زلزله

-سلام برسون بای

-همچنین بای

باهاش بای بای کردم و رفتم توخونه

مامان خرید بود واسه خودم سیب زمینی سرخ کردم نشستم جلوی تی وی خوردم چسبید

بعدش رفتم بالالباسامو عوض کردم گرفتم خوابیدم

ساعتبود بیدارشدم رفتم پایین گشنم بود صبری خانوم واسم غذا گرم کرد خوردم

اومدم بالا دیدم از آرتام پیام دارم

-فقط میخواستم بگم آخر هفته یادت نره😉

برو بابا دیوونه

گوشیو قطع کردم رفتم پایین

جلوی تلویزیون نشستم

باب اسفنجی میدیدم

-خدایا خودت یه فرجی برسون

-دیگه چرا مامان

-آخه بااین سنت نشستی باب اسفنجی میبینی

-چشه برنامه کودکه دیگه

-خوبه خودتم داری میگی برنامه کودک تا بااین قد چنارت کودکی

-واا دلم که کودکه چیکار به قدم داری

-دلت نه مغزت کودکه

-اووومممم شاید

-دختره دیوونه نمیدونم آرتام به چی این دل خوش کرده

-این کچل مثل من دیگه تو عالم پیدانمیکنه

-خودت از خودت تعریف نکنی کی تعریف کنه

-بابااااااام

-اونم مثل خودته دیگه

-اااا مامان دلت میاد

-آررررهههه

ایش همه مادر دارن منم مادر دارم والا

همه از استعدادهای نداشته دختراشون تعریف میکنن

مادرمن از استعدادهای داشته دخترش خجالت میکشه

خداایا من هنوز انگیزتو نفهمیدم از خلقت خودم

یخورده دیگه تلویزیون دیدمو رفتم بالا

یه آهنگ توپ عربی گذاشتمو شروع کردم به رقصیدننن

وای چه کیفی میده یوهووو

همینمور که داشتم قرش میدادم گوشیم زنگ خورد

باز این آرتام شلغم بود

-چتههههه

-هیچیییی

-پس چراهی زنگ میزنی

-آخه میخوام پنجشنبرو یادت بیارم

-هه بشین سرجات بچه هیچ غلطی نمیتونی بکنی

-حالامیبینیم

شپلقققق قطع کرد

بیشعورررر بی فرهنگ

بره گمشه اه

عصابمو داغون کرده

کامپیوترمو خاموش کردم رفتم گرفتم خوابیدم

ساعتبود مامان بیدارم کرد واسه شام گفتم نمیخوام دوباره خوابیدم

صبح ساعتبیدار شدم

رفتم پایین صبحانه خوردم داروهامم خوردم

چهارشنبه بود فردا آخر هفته است

دلم شور افتاد

یعنی میخواد چیکار کنه

پووووووووووف خداازت نگذره

که آرامش نزاشتی برام

کچلللووووووو

عصابم بهم ریخته بود بلند شدم لباسمو پوشیدم زدم بیرون

بارون میومد

دل آسمونم مثل دل من گرفته

خدایا این بازی تموم نمیشه نه

من خسته شدم کم آوردم بریدم تمومش کن خداجون

دیگه داره دیوونم میکنه این بازی تمومش کن

تو کوچه های خلوت راه میرفتمو همراه آسمون اشک میریختم

دیگه جون نداشتم

به خودم که اومدم دیدم تو پارک همیشگیم

رفتم روی نیمکت نشستم دستامو تو بغلم جمع کردم سرمو بردم بالا

بارون بااشکام مخلوط میشد

بدنم میلرزید از سرما

ولی درونم آتیش بود

نمیدونم چقدر وقت گذشت که احساس کردم یکی کنارم نشست

-بابا

-جانه دل بابا

-شما اینجا چیکارمیکنید

-اومدم پیش جیگر گوشم

-تعقیبم کردین

-آره

-چرا

-چون نگرانت بودم

-چرا

-چون داری خودتو داغون میکنی

-مهم نیست

-هست نفس بابا

-بابایی

-جان دلم

-آرتام تهدیدم کرده

-غلط کرده چی میگه

-میگه منتظر پنج شنبه شب باش

-روناکککک میخوای چیکار کنی

-تصمیمو گرفتم باهاش ازدواج میکنم

-ولی جیگر گوشه اونوکه دوست نداری

-مجبورم

بعدشم بلندشدمو رفتم سمت خیابون

-روناااااک صبر کن

-میخوام تنها باشم بابایی

-آخه دختره دیوونه سرما میخوری

-نه چیزیم نمیشه

بدون اینکه جواب صدازدنای باباروبدم رفتم

تا ساعت شب توخیابونا بودم

وقتی رسیدم خونه همه جونم خیس و گلی بود

سرما خورده بودم

-روناک چیکارکردی باخودت

-خوبم مامان خستم فقط

رفتم بالا لباسامو عوض کردم روی تخت خوابیدم

به آرتام پیام دادم

-سلام فردا محضر بسپر برای عقد

جواب داد

-میدونستم سر عقل میای

دیگه جوابشو ندادم خوابیدم

صبح مامان بیدارم کرد بعداز کلی غرغر اجازه داد برم حمامو آماده بشم

یه مانتو طلایی باشالو شلوار سفید و کفش پاشنه سانتی سفید پوشیدم

رفتم پایین بابا باهام قهربود

مامانم چشماش بارونی بود

صورتم هیچ آرایشی نداشت

سوار ماشین شدیم بعداز نیم ساعت محضر بودیم

منو مامان بابام

اونو مامان باباش

رهام نبود

خوبه راحت ترم

مهریم سکه بود

سر سفره عقد نشستم

قرآن و باز کردم داشتم میخوندم

باهرکلمه تو دلم دعامیکردم این مراسم سر نگیره

تا دفتر دار اومد خطبه عقد رو بخونه

گوشی آرتام زنگ خورد

معذرت خواهی کردو رفت بیرون

یه حسی بهم میگفت عقد صورت نمیگیره

بعداز دقیقه باصورت اخمو اومد تو

-ببخشید من برام یه مشکلی پیش اومده باید برم

مانی جون:یعنی چی

-مامان جان یه مشکلی پیش اومده باید حتما برم

مانی جون:پس عقد چی

-بعد صحبت میکنیم شرمنده بااجازه

باهمه خداحافظی کردو رفت

یعنی چیشده

کی بهش زنگ زده

نکنه ارغوان بوده

یه حسی بهم میگه ارغوان زنشه

بامن بخاطر لجبازی میخواد ازدواج کنه

ولی میدونی چیه

من از اون لجبازترم

منو اینجا میکاری میری

دارم برات حالا بدووو تامن بیام به تو جواب بله بدم

هههههههه شلغم

ماهم بعداز خداحافظی و پرداخت ی جریمه تپل مپل به عاقد بلندشدیم گمشدیم خونه

اینقدر خوش حال بودم که نگو

انگار بهم نیم کیلو پاستیل داده بودن

سریع پریدم تواتاقم و اون لباسای مضحکودرآوردم و ی دوش گرفتمو اومدم بیرون

انگاراز قفس آزاد شده بودم

سرعع گوشیمو برداشتم و با تردید رفتم رو شماره رهام

شلغم

پووووووف بزنگم؟!؟

نزنگم؟!؟؟

چیکاکنم

و بالاخره زنگ زدم بهش

بوق میخورد ولی جپاب نمیداد

دستام یخ کرده بود و میلرزید

جواب نداد

ناراحت شدم نمیدونم چرا ولی حس کردم ناراحت شدم

دوباره شمارشو گرفتم

یک بوق

دو بوق

سه بوق

_چیه

مرگه چیه کثافت زباله شیطونه میگه بگیر جوری بزنش صدا وزغ بده الاغ

سعی کردم شوخ باشم

_تنها دلیل لبخن مونالیزا بهت زنگ زده هاااااا

رهام:هه....مبارک باشه

زهر شتر گوریل

ازرواین بایدبا کمپرسی رد شد

_رهاااااام میخوام ببینمت شلغم کرفس کلم بروکلی

رهام:باآقاتون!؟؟؟!!

عصبی فوت کردم توگوشی

از پشت تلفن موشت بزنم له بشه گوریل انگوری

_رهام ۲۰ دیقه دیگه ایل گلی نیای به زور میارمت

و ایندفعه من شپلق گوشیمو قطع کردم

پسره شلغم

گوسفند

سریع از تو کمد لباس درآوردمو پوشیدم توجه نکردم چیه فقط پوشیدم

سریع ی رژ نمیدونم چ رنگی مالیدم رو لبام و ی کرم سفیدکننده هم زدم ویکی از کفشامو پام کردم و از رو پله ها سرخوردم که صداجیغ مامان دراومد ولی با دیدن من ساکت شد

ی دفع جیغ کشید

باتعجب نگاش کردم که لنگه کفششو درآورد

یااکثر امام زاده ها

سریع سوییچ ماشینو قاپیدم و رفتم تو حیاط که لنگه کفش مامان انگارخورد به گلدون و افتاد شکست اوه اوه ببین چقدر جدو آبادمو فوش بده

سریع سوار پورشه ی قرمز مامان شدم و با سرعت به سمت ایل گلی رفتم

اه باز چراغ قرمز

عصبی زدم رو ترمز

_خوشگله

و بعدش صدای خنده اومد

برگشتم سمت بوزینه هایی که میخندیدن

پسره:اووووجیگر کجا بااین عجله

سرمو برگردوندم و چیزی نگفتم

که دوباره صداش اومد

_آخی نمیتونی جواب بدی

عصبی برگشتم سمتش و گفتم:لظومی نمیبینم به سگایی مثل تو که کنار خیابون واق واق میکنن جواب بدم راتو بکش برو

چشماش از عصبانیت سرخ شد

چراغ سبز شد

برگشتم سمتش و دستمو تکون دادموگفتم:دیدار به جهنم

و پامو رو گاز فشار دادم

۲ دیقه بعد ایل گلی بودم

نمیدونم چرا هرکی منومیدید یا حیغ میزد یا میزد زیره خنده

سربع رفتم سمت تاب و نشستم روش

گوشیم زنگ خورد

رهام:نمیبینمت

نه که من خیلی ریزم باید با ذره بین ببینه منو

_روتاب

شپلقققققق

توفقط بیا این شپلق قطع کردنارو بهت نشون میدم

دوباره گوشیم زنگ خورد

_رهام خیلی کوری من دارم میبینمت تومنو نمیبینی

رهام:بااون سرو وعظی که تو اومدی من نمیام پیشت مردم فک میکنن کنارگدا نشستم

سرووعض من چشت مگه

_رهام بیا تا من نیومدم

و بازم شپلقققققققققق

هاها فک کردی که فقط خودت بلدی تخم مرغ

رهام با تعجب و کمی فاصله نشست کنارم

وا مگه ویروس دارم

پسره امبل

_رهام طاعون دارم یا وبا؟کدومش آقای دکتر

رهام:خوبی تو؟

_دکتری تو؟

رهام:نه دام پزشکم

_دامش شاید باشی ولی پزشکش نه

هاها

و اینگونس که از عصبانیت سرخ میشود

انگار ی چیزی یادش اومدچون اخماشوکشیدتوهم و گفت:فرمایشتون

ای جان هویج عصبانیتتم قشنگه

تو فقط بدو اخم کن من آخر با موچین ابرهاتومیچینم

_خوبی!؟

باپوزخندگفت:دکتری؟

ای هویج سیاه حرف خودمو به خودم برمیگردونه

_رهام موجی

با عصبانیت نگام کرد غضب نکن بابا میترسم

_رهام آروم رهام ریلکس

با عصبانیت دستشوکشید تو موهای هویجیش

کلن کله این مثل مزرعه سیفی جاته ی روز هویج ی روز شلغم ی روز کاهو

رهام:آقاارتام میدونن پیش منی

آخی پس بگو

حسودی نکن

حسودی نکن باباجان

آرتام کیلوچنده

وجدان:مگه سبزیه؟

_نه میموه گندیدس

_رهام

برگشت نگام کرد

این ینی بنال

زر بزن

چی میگی

سعی کردم از در شوخی وارد بشم

_رهام میگما تو خورشت سبزی دوس داری نه؟

با تعجب نگام کرد

ی دفعه ذوق زده انگارهمچی یادش رفته باشه گفت:آره تواز کجا میدونی

_چون توش علف داره توهم که بزی

هاهاهاهاهاها

نگا چه رنگ عوض کرد

درست عین این آفتاب پرستاس

رهام:میخوای چرتوپرت بگی برم

پووووف خرم که نمیشه

حالا بزار ی باردیگه امتحان کنیم

_رهام قیمت نقلومیدونی

بااخم گفت:نههههههه

_نباتتتتت چیییییییی

برگشت سمتم

رهام:نههههههه

_خوب حقم داری ندونی خر چه داند قیمت نقل و نبات

ی لحظع باتعحب نگام کرد ولی بعدش دستشو به سمتم آورد که شروع کردم به دوییدن به ته باغ و اونم به دنبالم

رهام:رونااااااک بکیرمت میکشمتتتتتتت

با سرعت بیشتری دوییدم که از پشت گرفتتم

منم رو گلا لیز خوردم و شپلق پرت شدم رو زمین

و صحنه مثبت ۱۸

رهام دقیق روی من بود

آی ننه له شدمممممم

ذل زد توچشمام منم با شیطونی ذل زدم به چشماش

رهام:که من خرم آره

_قبل اینکه جواب اینوبهت بدم بزار ی چی دیگه بگم من باآرتام ازدواج نکردمااااا

ی لحظه مات نگام کرد و بعد زد زیره خنده

بابابزار من بلند بشم

گوریل فک کرده باربیع

دوباره سیطون نگام کرد

_و سواله خودت آره خریییییییی

ی دفعه احساس کردم هم من هم رهام خیس شدیم

_جوونم جوونا قدیم یکم حیا داشتن وسط

با تعجب به پیر مرد باغ بونی که شلنگ آبو گرفته بود رومون نگاه میکردم

رهام با سرعت از روم بلندشد که چون گل بود دوباره مثل بز پخش زمین شد

به زور نشستم

تمام لباسام کلی شده بود

پیرمرده:حیاکنین

_حاج آقا خو به من چه این یارو و به رهام اشاره کردموادامه دادم پیرو خط امام نیس

پیرمرده:زبون نریز خودت انگار زچه پیغمبری

برا اولین بار کم آوردم به این هاف هافو چی بگم

رهام عذرخواهی کرد و پیرمرده هم باکلی نفرین بالاخره رفت

_نگا به جه روزی انداختی منو

سرخوش خندیدوگفت:ببخشید لباسای نازنینتون خراب شد

ایشی گفتمو بلندشدم

با رهام به سمت ماشین من رفتیم که گفت برم خونه لباسامو عوض کنم تا بعدش باهم حرف بزنیم

خدافظی کردموسوارشدم

مامان منومیکشه

باسرعت به سمت خونه رفتم و سریع وارد شدم

مامان از آشپزخونه اومد بیرون و با دیدن من زد تو سرش

دستامو به حالت تسلیم بردم بالا

مامان با ملاقه اومد سمتم

که با دو رفتم بالا

سریع رفتم تواتاقم و درو بستم لباسارو عوض کردم و رفتم تو حمام

وانو بازکردم و پرکفش کردم پریدم تو وان و شروع کردم به آب بازی نمیدونم چقدر گذشت که خودموشیتم و حوله ی کوتامو به صورت لباسی بستم و اومدم بیرون که چشمام اندازه وزغ شد

با حیغ گفتم:تواینجا چیکارمیکنی

رهام با جشای گردشده گفت:مامانت گف بیام تورو صداکنم

به سرووعضم ی نگاه انداختم که سرخ شدم

از خجالت نهاااا

از عصبانیت

ازبالا که هیچی نگم بهتره

از پایینم که قربونش برم

کلن تمام داروندارمو ریخته بود به نمایش

_رهام برو بیرون

چشماش رنگ شیطنت گرفت وابروهاشوانداخت بالا

چشمامو بستم و با حرص بازکردم دندوناموروی هم میساییدم باحرص رفتم طرفش که بلندشد و ی قدمیم ایستاد

خدایا نگا

گناها پایه اینا

من گفتم بره بیرون

دستمو به صورت تهدید آوردم بالا که احساس کردم حوله افتاد

با جیغ دستموگذاشتم رو چشما رهام

حوله افتاده بود رو زمین و منم بادستام چشما رهاموگرفته بودم

با قهقهه سعی میکرد دستاموبرداره که هلش دادم که پرت شد روتخت و منم چون چشماشو گرفته بودم پرت شدم روش

وضعیتمون خیلی بدبود من لخت مادرزاد روی رهام بودم

دیگه داشت اشکم درمیومد نمیدونسم کاری کنم

رهام دستشو گذاشت روی کمرم

از برخورد دستش با پوست بدنم داغ شدم

نمیدونم چی شد که خود به خود دستمو ازرو چشماش برداشتم

دیگه نمیخندید و ذل زده بود به چشمام

مدیونی فک کنی به جای دیگه نگاه میکردا نه فقط چشمام

ضربان قلبم رفته بود بالا

و اینو له وضوح حس میکردم

بدنم شل شده بود نمیدونم چرا

اما ی حس خاص داشتم

دستشو رو بدنم حرکت داد و گذاشت رو سرشونه های لختم

داشتم آتیش میگرفتم

آب دهنمو قورت دادم

چشماش بین نوسان روی لبام و چشمام بود

دستشو آورد بالاتر و گذاشت روی صورتم

داشتم دیوونه میشدم

از دست این حس نا آشنا

و رهام که الان توآغوشش بودم

صورتشو به صورتم نزدیک کرد و گوشموچسبوند به لبای داغش و زمزمه کرد:

اگه بدونی من چقدر دلم تنگ شده

همه ی دلخوشیم همین ی آهنگ شده

درنمیاری اشک منه احساسی رو

بغل نمیکنی اون که نمیشناسی رو

اگه بدونی این روزا چقدر داغونم

همش مواظب وسایل این خونم

دعاکن اون روزای خوبمون برگرده

ببین ندیدنتقدر شکستم کرده خستم کرده

ی حسی بهم میگفت

حالاچی میگفتو نمیدونما

فقط ی چیزی میگفت

بی اختیار منم دستامو گذاشتم رو صورتش که نگاهامون توی هم گره خورد

بالحن کش داری گفت:روناک

درد

ینی این ته احساسات منه

نگاش کردم

اینبار داشتم از خجالت آب میشدم

رهام:ی چیزیو میدونستی?

_هوم?آاین ینی زر بزن اگه میدونسم که الان تونمیگفتی بهم

رهام:بدنت خیلی سکسیه

و زد زیره خنده با جیغ خودمو انداختم پایین تخت و حوله رو گرفتم دورخوردم و مثل جت خودمو پرت کردم توحمام

نفس نفس میزدم

هنوز صدای خنده ی رهام میومد

_کووووفت مررررررررگ اااااااه مرررررض

تازه یادم اومد بدبخت تراز من روی زمین نیس

باعجز گفتم:رهام به مامانم بگو بیاد بهم لباس بده

باخنده گفت:مانکن جون گفتم بهت مامانت گف من بیام صدات کنم دیگه رفته خونه عمت باباتم اونجاس

دیواررر

دیووووار

الان دیوارکو که من سرمو بزنم بهشششششششش

سعی کردم خودمومظلوم کنم که فکرا شیطانی به سرش نزنه

_رهامی میشه بری بیرون

رهام:نههههههههه

مررررررگ

شیطونه میگه بزنشاااااا

اه

خوانگارچاره ی دیگه ای نداریم

_رهام پس بهم لباس بده

باخنده گف:ای به روی چشم

حرصم گرفته بود بعد۱۰ دیقه درحمام زده شد

دستشو آورداخل که شیطونه گف ی گاز درست و حسابی ازش بگیراااااا

لباساروازش گرفتم و درو بستم که دستش موندلا در و داد زد

حقش بود درو باز کردم که سریع دستشوکشید و منم دوباره بستمش

به لباسا که نگاه کردم اصلا مردمو زنده شدم

ی شورت و سوتین قرمز جیغغغغغغغ

کثافت ببین چقدر لباساموگشته و خندیده

پوشیدمشون و بادهن باز به لباسایی که دستم بودنگاه کردم

ی دامن کوتاه سفید با ی تاپ لختیه صورتی

جیغ زدم

_رهام میکشمتتتتتتتتتتتت

فقط صدای خندش اومد

انکار مجبور بودم دیگه

لباسارو پوشیدم و کف ریشو از تو حموم برداشتم و رفتم بیرون روتخت نشسته بود و نگام میکرد

دیگه خجالتم ریخته بود

آدم ی بار خجالت میکشه

دوبار خجالت میکشه

بار سوم که نمیکشه

رفتم جلوش ایستادم

_که منو اذییت میکنی آره

رهام:اوه اوه هرکس باروناک درافتاد بدجور ور افتاد

سرمو تکون دادم و از اون لبخن خبیثام زدم و کف ریشو خالی کردم روش

مثل کانگرو از جاش پرید

حقته

تاتوباشی با من ور نری

سریع با دو از اتاق رفتم بیرون و رفتم توآشپزخونه

اونم پشت سرمن اومد بیرون

هردوتامون دور میز آشپز خونه میگشتیمو جیغ میزدیم

-روناکککک بگیرمت کشتمت

-شتر درخواب بیند پمبه دانه

-llllll من شترم آره

-آررررررررره

بعدش فوری از پله ها رفتم بالا

خودمو انداختم تو اتاق

در اتاق روهم قفل کردم

-روناک اگه مردی درو بازکن

-به جون رهام دخترم

-ها😂

-خخخخخ هیچی

-روناکککک باز کن درووو

-نچ نچ

-باشه دارم برات

بعدشم دیگه ازش صدایی نیومد

آروم لای درو باز کردم توی راهرو سرک کشیدم

نبود

یعنی رفته

آروم از اتاق اومدم بیرون

پاورچین پاورچین رفتم سمت نرده ها

به پایین سرک کشیدم

نبوووووود

رفت یعنی اینقدر لووووسه

-اه اه پسره لووووووووس بخاطر یه کف قهر کرده رفته گودزیلای کچل

همینجور داشتم غرغرمیکردم که یه لحظه ایست قلبی کردم

همه بدنم یخ زد

بیشعوووووور سطل آب یخو خالی کرد روی سرم

سنگ کوب کردم

-رهاااااااام میکشمتتتت

-آآآآ آرام باش عزیزم یه شوخی بوود

-شووووخیی همه جونم خیس شد بعدتو میگی شوخی بود

-اوهوم

-نشونت میدم

بعدش افتادم دنبالش که رفت تو حیاطو فوری پرید تو کوچه منم میخواستم همراهش بپرم تو کوچه که دیدم

یه تاپ دامن کوتاه تنمه

که الانم خیس شده چسبیده به بدنم

بیخیال تلافی شدم و برگشتم توخونه

رفتم تو حمام و یه دوش گرفتم لباسمو عوض کردم

اومدم برم پایین که گوشیم زنگ خورد

رهام کچل بود

-بناااااااال

-ای بی تربیت این چه طرز حرف زدنه

-رهام بگو چیکارداری تا خفت نکردم

-هیچی فقط میخواستم بگم تا مین دیگه آماده باش میخوایم بریم کوه

شپلقققق قطع کرد بی فرهنگ

گفت کوه

آخخخخ جووووووون

خیلی وقته بچه هارو ندیدمممم

فوری رفتم لباسامو پوشیدم و رفتم پایین

یه نامه واسه مامان نوشتم وگفتم بارهام میرم کوه

رفتم درخونه ومنتظر رهام موندم

رفتم تو فکر تابستون امسال

چه تابستونیه واقعا

چندبار خواسم ازدواج کنم که بهم خورد

میخواس بهم تجاوز شه که نشد

وجدان:دوس داشتی بشه نه😈

_خفه باووو

و فک کنم خفه شد

باترمز ماشینی جلو پام از فکروخیال دراومدم

خدالعنتت نکنه رهام که همیشه باعث میشی من سکته بزنم

آخرازدست سرطان نمیرم از دست این میوفتم میمیرم

چپ چپ نگاش کردمو سوارشدم

رهام:به به خانم سک.....

باجیغ من خفه شده

کثافت خجالتم نمیکشه

خندیدو حرکت کرد

رفتم توفکر امروز

وقتی دستاش با بدنم برخوردکرد

معنیه اون آهنگی که دم گوشم زمزمه کرد چی بود

چرااونجوری باهام برخوردکرد

فکرم پرکشید سمت اون بوسه ی توی کوه

ی بوسه که از نظر من خاص بود

ی بوسه ی پراز احساس

اما چه احساسی

با بوقی که رهام زد دستموگذاشتم روقلبم

ای خدا نکشتت رهاممممم

من آخر سکته میزنم

_رهام تو کرم داری

رهام:آره چندکیلو میخوای

_خیلی دیوونه ای

رهام:دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش بیاید

دیوونه اون داداشته که مشکل خوددرگیری داره

پسره امبل

معلوم نی چه مرگیش هس

به اطراف نگاه کردم که دیدم داره میره سمت شهر بازی

_رهام آلزایمرم گرفتیا مگه قرارنبود بریم کوه

رهام دنده رو عوض کردوگفت:کنسلش کردم

وا خدا همه مریضارو شفا بده

مخصوصا اینو

البته شفانده بزاره ما ی ذره بخندیم

جلو شهر بازی ترمز زد ماهم پیاده شدیم

با دیدن دستگاها ذوق زده شدم نزدیک بود بپرم رهامو ماچ کنم

_وای رهام خیلی شلغمی

رهام:اون عمته

_آره عمم هس اما تو ی چیز دیگه ای

رهام:زبون ک نیس طنابه

_آره طناب داره تو

چپ چپ نگام کرد که خندیدم

دستشوگرفتم و به سمت رنجر کشیدمش

دیدم تکون نمیخوره برگشتم نگاش کردم

_ها چیه چرا مثل ستون ایستادی چنار

رهام:روناک حالت بدمیشه

_نه نمیشه

و کشیدمش که بازم تکون نخورد

_رهام تنهایی میرما

رهام:توغلط کردی

باشه بابا

چرا میزنی

پوفی کشیدمو سمت ترن کشیدمش که بازم تکون نخورد

_باز چراایستاددددددددی

رهام:ترنم نه

ینی میخواسم همون وسط جیغ بزنم

خدایا به کدامین گناه

شیطونه میگه جوری بزنش که بشه علل لبخند مونالیزاهاااا

_پس میشه بفرمایین سوارجی باید بشیم?

رهام:اسب

باتعجب بهش نگاه کردم که دستشوکشید رو سرم

رهام:عععع خومناسب سنته عمو

که مناسب سنه منه

آره?

سرموتکون دادم و لبخند خبیثانه زدم

رهام:پشت این لبخند ینی ی نقشه شیطانیه نه?

سرموتکون دادم

رهام:میگم روناک جان غلط کردم نظرت چیه بریم هرچی میخوای

ابروهامو بالا انداختم و ی نگاه به درو برانداختم ما دقیق جای دسشویی ها بودیم و خلوت بود

به به چه جای رمانتیکی

رهام آب دهنشو قورت دادوگفت:خدا به دادم برسه

سرموتکون دادم و آنچنان جیغی زدم که خودمم ترسیدم

رهام دست پاچه اومد نزدیکم و لباشو گذاشت رو لبام

جیغم خفه شد

ینی لال شدم

نمیدونم چی شد که دستمو گذاشتم پشت کمرش و همراهیش کردم

مثل تشنه ای بود که تازه به آب رسیده

با ولع هم دیگرو میبوسیدیم

دست خودم نبود

ناخودآگاه همراهیش میکردم

داشت دیوونم میکرد

لباشو از لبام جدا کرد

گردنشو فرو کرد بین موهام

نفسای داغش داشت دیوونم میکرد

دیگه داشتم بی حال میشدم

باناله صداش زدم

-رهاااام

-جانم

-بسه

-روناک

-بله

-میدونی دنیامی

-چیییی

-میگم میدونی عشقمی نفسمی دنیامی

سرشواز بین موهام آورد بیرون

چشماش خمار بود

زل زد توی چشمام

-چرا تعجب کردی خانومی

-رهام تو الان چی گفتی

-گفتم عشقمی نفسمی تعجب داره

-آخه من از کی

-تز روز اول که اومدم باهات درس کارکنم

چیییییی این از اون روز تاحالا عاشق منه خدایا توبه میگم مهربون شده بودا نگو عاشقم بوده

-دروووووغ میگیییی

-نه به جان تو

-جانه عمت

-خخخخخخ باشه

-خب حالا بیابربم

-کجاااا

-ترنننن

-نه خانوم کوچولو بیا باهات کار دارم

یا قمر بنی هاشم چیکار داره باهام

آب دهنمو قورت دادم باترس نگاش کردم

-چیکارم داری

تا حالتمو دید زد زیر خنده

-چته دختر نمیخوام بخورمت که

-چرا از تو گودزیلا هیچی بعید نیست

-نترس خانوم گل بیا

بعدش رفت پشت دیوار دستشوییا

اواااا رفت تنها بی من

خداياااا آخه دیوونه تراز این نبود عاشق من کنیش

رفتم همون طرفی که رهام بود

ولی اونجا تاریکی مطلق بود

یه لحظه همه وجودم از ترس لرزید

-رهام...رهام کجایی

-صدام از ترس میلرزید

همین جور داشتم میرفتم جلو که یه لحظه

همه اطرافم روشن شد

واااایییییی معرکه بود

یه میز دونفره گرد کوچیک بادوتا صندلی اینور اونورش

که روش پربوداز گل رز و وسطص یه کیک قلبی صورتی بود

از اونجایی کا وایستاده بودم تا کنار میز

باگل رز سنگ فرش شده بود و کنارش شمع های کوچیک عطری قرمز روشن بود

باناباوری خودمو به میز رسوندم

-رهاااام اینجا معرکه است

-خوشت اومد گلکم

-آره بی نظیره

-قابلتو نداره

توچشماش نگاه کردم برق خاصی داشت

باذوق دویدم طرفش پریدم تو بغلش

-عاشقتمممممم گودزیلا

-منم عاشقتم وروجک

پارا

واااااای الان من چی گفتم?

گفتم عاشقشم????

من عاشقشمممم?

وجدان:هندیش نکن دیگه از همون اول عاشقش بودی

_زر نزن بزغاله

به رهام نگاه کردم ی شیطنت خاصی توچشماش بود

رهام:دیگه طاقت ندارم روناک

_طاقت چی

اپمد نزدیکم

خوب چشماتونو ببندین صحنه + شد

خدایا گناها پااین

من که از هر دری حساب کنی میرم جهنم اما حالا بازم با این

ی قدمیم ایستاد

رهام:کی بشه واسه خوده خودم بشی؟

منظور حرفشو گرفتم

سرمواندا‌ختم پایین

کاملا فهمیدم چی گفتا

پسره بی حیا

باخنده سرمو آورد بالا

ذل زد تو چشمای آسمونیم

جلوی پام زانو زد

ذوق کردم عین خر

دستامو بردم جلو دهنم

ی جعبه ی قلبیه قرمز مانند رو جلوم گرفت و بازش کرد

بادیدن انگشتر داشتم پس میوفتادم

عین خری که بهش تیتاب داده باشن ذوق کرده بودم

رهام:روناک خانمم میشی مهمون خونم میشی؟

با ذوق نگاش کردم

و دستمو بردم جلو

ی لحظه با یاد آوریه آرتام دستمو کشیدم که تعجب کرد

رهام:روناک!!!!!!!

عقب عقب رفتم

اشک تو چشمام حلقه زد

آخرین نگامو بهش انداختم

ی لحظه پشیمون شدم

هنوز با تعجب نگام میکرد

دوییدم سمتش و بغلش کردم دستاشو روی کمرم تکون میداد منم دو طرف صورتشو گرفته بودم

بعد چند ثانیه ازش جدا شدم

با بغض نگاش کردم

دستشو ول کردم و دوییدم

دیگه پشتمو نگاه نکردم با آخرین سرعتم میدوییدمآبه اشکام اجازه بارش دادم

گوشیمو درآوردم و زنگ زدم به یکی از دوستام که تو آژانس هوایی بود

با دومین بوق جواب داد

_الو روقیه سریع ی بلیط بگیر برا فردا

رقیه:من چجوری بلیط بگیرم روناک نمیشه

با جیغ گفتم:رقیه کاری که بهت میگمو بکن

دستمو براتاکسی بلند کردمو

سوار شدم

رهام به گوشیم زنگ میزد ولی رد میدادم

سیمکارتو درآوردم و گوشیو خاموش کردم

احساس کردم ی مایه ی داغ ریخت رو لباسم دستموکشیدم روش که متوجه شدم خونه

گریم بیشتر شدت گرفت

راننده:دخترم

بهش نگاه کردم

ی دستمال گرفتع بود سمتم

دستمالوگرفتم و تشکر کردم

راننده:کجا برم بابا جان

باهق هق گفتم: ی هتل

سرشو تکون داد و حرکت کرد

جلو ی هتل ترمز زد تشکر کردمو پولشو حساب کردمو پیاده شدم

رفتم تو هتل

جلو پذیرش ایستادم

ی پسر جوون پشت صندوق بود

پسره:چه کمکی میتونم کنم سینیوریتا

_ی اتاق میخواسم

پسره:کارت ملی شناسنامه

تو کیفموگشتم که دیدم ندارم

با عجز گفتم:ندارم

پسره لبخندی زدو گفت:متاسفم

_خانم با منن

برگشتم پشتم و به پسری که اینو گفت نگاه کردم

اومدکنارم ایستاد

_به جا نیاوردم

پسره:آشنامیشیم

و رو به پذیرش گفت ۲ اتاقه باشه

_ولی من نمیتونم با شما تو ی اتاق باشم

پسره:نگران نباشین

پسره که داخل پذیرش بود گفت:آقای رستگار چرااتاق خودتون نمیریم

پس فامیلیش رستگاره

رستگار:اونجاهم خوبه

پسره:راسی رسیدن بخیر سرشو تکون داد

و رو به من که عین الاغا نگاش میکردم گفت:بفرمایین

با تعجب دنبالش راه افتادم

باآسانسور رفتیم بالا و وارد ی راه رو شدیم که فقط ی اتاق داشت

دره اتاقرو باز کردو داخل شدیم

حوصله آنالیز کردنو ندارم خودتون تصور کنین چه هلویی بود اتاقه

رستگار:خوب خانم اسمتونونمیگین

_چرااینکارو کردین

کارتشو از تو جیبش درآورد

دکتر نریمان رستگار

روان شناس

با تعجب نگاش کردم

نریمان:از حالت فهمیدم خیلی وعضت وخیمه

_من نمیتونم بهت اعتماد کنم

و از جام بلند شدم

با لبخندگفت:من از ۱۳سالگیم فرانسه بودم نترسین من اونجور آدمی نیسم

دوباره تمرگیدم سر جام

بابا ی شب که هزار شب نمیشه

_امشبو فقط مزاحمتونم

لبخندی زد که زیباییشو ۱۰۰برابر کرد

نریمان:من فردا پرواز دارم میتونی بمونی

تا گفت پرواز سریع گفتم:واااعی ی لحظه گوشیتو بده

گوشیشو داد بهم

سریع شماره رقیه روگرفتم که گفت برا فردا ساعت ۱۰ صبح بلیط گرفته

تشکرکردمو قطع کردم و بعدگوشیو برگردوندم

_منم مزاحم نمیشم فردا پرواز دارم

نریمان:جدی له کجا?

_فرانسه_پاریس

با لبخنه آرامش بخشی گفت:منم مقیم همونجام

مهلت حرف زدنو بهم نداد و کفت برو استراحت کن

و درم قفل کن

به سمت یکی از اتاقا رفتم و درم قفل کردم و باهمون لباساافتادم رو تخت

رفتم تو فکر رهام

آرتام

مامانم

بابام

ارغوان

آروشا

باخودم عهد بستم که همه چیو بریزم دور

میخواسم برم

اونور شیمی درمانیم میکردم

درسمم میخوندم

بایادآوریع مامانم و بابام و کل کلامون اشکم دراومد پتوروکشیدم رو سرم و خوابم برد

صبح که از خواب بیدار شدم

فوری لباسامو عوض کردمو رفتم بیرون

این نریمان نشسته بود صبحانه میخورد

-ببخشید آقای رستگار

-سلام صبح بخیر خوب خوابیدین

-سلام بله ممنون

-خواهش میکنم بفرمایید صبحانه

-نه مرسی فقط اگه لطف کنید تلفنتونو بدین

-اول صبحانتونو بخورید بعد هرچی خواستین روی چشمام

-مرسی

رفتم پشت میز نشستم چایی مو خوردم چندتا لقمه صبحانم خوردم

-حالااگه میشه گوشیتونو بدین

-بفرمایید

بعدش گوشیشو از جیبش درآورد داد بهم

منم رفتم زنگ زدم به رقیه

-الو رقیههههه

-جانمممم

-چی شددددد

-هیچی فدات جور کردم ساعت شب بلیط داری

-فدداااااتم مرسی خواهری

-فداتم عشقم روناک؟

-جونم

-فقط مطمئنی میخوای بری

-آرررره

-باشه پس مواظب خودت باش

-باشه عشقم کاری نداری

-نه فدات فقط بی خبرم نزار

-باشه خواهری

-پس فعلا

-باااااای

گوشیو دادم به نری جونو ازش تشکر کردم و رفتم تو اتاق تا آماده بشم

تا ساعت توی اتاق بودم

اومدم بیرونو دنبال نری رفتم فرودگاه

اونم ساعت پرواز داشت بامن

باهم سوار هواپیما شدیم

کنار پنجره نشستم

چشمامو بستم

برگشتم به گذشته

مامان بابا ببخشید

چشمامو بستم خوابیدم

بعداز دوساعت بیدارشدم

-نرسیدیم

-دوساعت دیگه

-آهان

ناهارمو خوردم

دوساعت زود گذشت

بانری رفتیم هتل

یه اتاق واسه من یکی واسه خودش گرفت

رفتم تو اتاق

تخت تاصبح خوابیدم

صبح که چشمامو باز کردم ، از تعجب شاخ دراوردم ، وا من اینجا چیکار میکنمممم ؟؟؟ ناخداگاه یه جیغ بنفش کشیدم ، این پسره پریددد تو . من که تازه اتفاقات دیشب یادم اومده بود ، سریع از اتاق بیرونش کردم ، واییییی خاک تو سرم نیم ساعت دیگه پروازه ، سریع شالمو انداختم سرمو دویدم بیرون . داشتم وسط کوچه میدویدم که یه ماشین جلوم واستاد . واااا الان چه وقته مزاحمته ؟ پسره که هم اتاقیم بود گفت : پروازمون با همه . منم سریع سوار شدم وقتی که رسیدیم یادم اومد که من نه شناسنامه با خودم اوردم نه پاسپورت وای خاک تو سرم . حالا چیکار کنم ؟ سریع به همون پسره هم اتاقیم گفتم بره سمت خونمون . نمیدونم چرا این کارو کردم اما اون لحظه فقط این به ذهنم رسید . جلوی در خونه که توقف کرد از ماشین پیاده شدمو به سمت خونه راه افتادم . دل تو دلم نبود ، وای ، ای خداااا ، الان که برم همه منو میبینن . داشتم فک میکردم که

این پسره صدام زد: کمک میخوای ؟

چرا به فکر خودم نرسید ؟؟؟

روناک : میتونی بری از اون ساختمون یواشکی بالا ؟؟

پسره با حالت گنگی نگام کرد که مجبور شدم براش توضیح بدم که چرا باید این کارو بکنه . پسره بعد از یکم مکث قبول کرد و گفت شرطی داره . منم چون عجله داشتم گفتم هر چی باشه قبوله . و این شد که پسره با ی لبخند به سمت در خونمون راه افتاد . منم از پشت تلفن بهش میگفتم چیکار کنه و کجارو بگرده ، خلاصه بعد از نیم ساعت تشریف فرما شدن این اقاااا ، البته همراه همه مدارکم و لبتابم .

و بعد هم به سمت هتل حرکت کرد. باهم داخل اتاق شدیم تا وارد شدیم در یخچال و باز کردو برام کیک و شیر کاکاو اورد گفت :بخور رنگت مثل گچ شده . منم که خیلی گشنم بود شروع به خوردن کردم .

پسره : راستش من نریمان رستگار هستم ، من پاریس زندگی میکنم و به لطف ارث و درس خوندن زیاد وضع خوبی دارم ، حدودا دوتا کارخونه ایران دارم و ۸۰٪ سهام یک شرکت معتبر ، خودمم اونور شرکت دارم . راستش من مادرم چند وقته که سوزنش گیر کرده و خیلی علاقه داره که من ازدواج کنم اما من اهل ازدواج نیستم و معتقدم ازدواج فقط و فقط دردسره برای همین اومدم ایران که دمبال یه دختر بگردم که باهاش صوری ازدواج کنم . تا اینکه شمارو دیدم خانوم باید بگم که با توجه به شرایط فعلی ، شما بدون اجازه پدر و یا شوهرتون نمیتونید از کشور خارج بشید ، و در ضمن گفتید قولم هر چی باشه قبول میکنین .

روناک : شما اول باید یه سری مساعل و بدونین و بعد در مورد ازدواج صوری با من تصمیم بگیرین . براش گفتم از همه چیز ، از همه کس ، از بیماریم . انقد تعریف کردم که دیگه اونم اشکش دراومد و منم خون دماغ شدم سریع ی دستمال اوردو کمکم کرد تا برم سمت سرویس بهداشتی . بعد از خارج شدن از دستشویی کمکم کرد تا روی تخت دراز بکشم . و بعد خودش از اتاق رفت بیرون.

منم گرفتم تخت خوابیدم تا صبح که صدای چرخش دستگیره درو شنیدم . نریمان درو باز کردو داخل شد .

نریمان : صبح بخیر ، پاشو برو اماده شو که باید بریم دمبال کارامون . وقتی اوکی دادم از اتاق رفت بیرون و منم رفتم حمومو خودمو گربه شور کردم ، بعدم ی شلوار دمپا مشکی و شال ستش همراه مانتو لی روشنم کفش و کیفم که قرمز بود . حوصله ارایش نداشتم اما چون صورتم خیلی بی روح بود رفتم و ی رژ قرمزم زدم و بعد از در رفتم بیرون که سینه به سینه این نریمان شدم ، سریع یه کیک و رانی داد دستمو گفت بخور بعد بیا پایین من منتظرتم . سرمو تکون دادم و رفتم رو کاناپه نشستم و مشغول شدم و بعد پنج دقیقه به سمت پایین راه افتادم و به سمت لامبرگینی سیاه خوشگله نریمان حرکت کردم و نشستم صندلی جلو . شاید باورتون نشه اما تا رسیدن به محضر انقد فک زد که داشت خوابم میبرد . همش در مورد شرایطش حرف زد ، منم فقط نگاش کردم . والاااا ، پسره خودشیفته فک کرده

عاشقشم ، حالا هی میگه ازدواجمون فقط صوریه ، یکی نیس بگه نه که من خیلی عشق شوهر دارم ، میام خودمو میندازم بهت ، ایش . بالاخره رسیدیم محضر و پیاده شدیم.

با هزار تا ترفند تونستیم حاج اقارو راضی کنیم که بی حضور خوانواده عقدمون کنه .

موقعی که گفتم بله ارزو کردم که بعدا از کرده خودم پشیمون نشم .

بدون حرف بلند شدمو از اونجا دور شدم ، حالم بد بودو هر ان ممکن بود خون دماغ بشم . بالاخره این فس الدله تشریفش و اورو حرکت کرد به سمت ی جایی که من نمیدونم کجاست ، واا خو من که علم غیب ندارم

روناک : کجا میری ؟؟؟

نریمان : میریم حلقه بخریم

روناک : واس چی ؟؟؟

یه جوری نگام کرد که از عمق نگاش خوندم دوس داره شل و پلم کنه .

به درک مرتیکه روانی ،وایییی فک کنم اینو بلند گفتم . چون سریع زد روی ترمز و برگشت سمتم و گفت چی گفتی؟؟ انقد اینو بلند گفت که من از ترس از ماشین پیاده شدمو ناخداگاه به سمت خیابون رفتم ک احساس کردم یه چیزی خورد بهم و دیگه هیچی نفهمیدم .

از زبان نریمان :

وای یه ماشین با سرعت به سمتش حرکت کرد ، تا خواستم بگم که نره ، ماشین با سرعت زد بهش و روناک پخش زمین شد ، وای خدا . سریع به سمتش رفتمو بغلش کردم و گذاشتمش تو ماشین . به نزدیک ترین بیمارستان رفتم و سریع به سمت ارژانس بردمش پستار تا وضعشو دید سریع دکترو صدا زد .

از زبان روناک :

چشمامو باز نکرده مجبور شدم دوباره ببندم . اه اه دوباره از این اتاقاا . اه اه اه ، پرستاری که اومد تو و چشمای باز منو دید ، اول کپ کرد و بعد بلند ترین جیغ ممکن و زد . واا ، اینم خله هاا . همه ریختن تو اتاق ، پرستارا که غش کردن ، دکترم که داشت سکته میکرد . نریمانم داشت بال بال میزد .

خدایاا اینارو شفا بدهه ، شفاا

گفتم جن دیدین دیدم بدتر همشون قیافشون سکته ای شد . یهو دکتر خله داد زد :معجزههه شدههههههه . معجزه

بعدم زد زیر گریه و تند تند اسم خدارو میاورد . چرا ؟؟؟ مگه چی شده؟؟

روناک : یکی بگه اینجا چه خبره ؟

دکتره همراه با گریه : تو قطع امید کامل بودی ، ما میخوستم شب دستگاه هارو ازت بکشیم تا بمیری ، تو ۴۵ روزه تو کمایی . معجزه شده ، معجزه ، من میرم نماز شکر بخونم .

واااااااا اینا دیوونه شدن ...

_صب کن ببینم من ...م...من ۴...۴۵روز تو کما بودم؟

نریمان:بله خانومی شما که مراقب نباشی همینه دیگه.من که داشتم از نگرانی پس میوفتادم.

_حالا چرا تو شعبه ی دوم میرزا کوچک خان جنگلی رو افتتاح کردی؟این همه ریش و اینا رو برو درست کن.

نریمان:بابا عزیز من دارم میگم تو این ۴۵روز من خواب و خوراک درست و حسابی نداشتم بعد تو اینو میگی؟یا واقعا نفهمی یا خودتو به خنگی میزنی.😒😑😐

این یارو الان به من گفت خنگ .بیشعـــــــــــــــــــــور نفهم.

_خنگ خودتی من مخم از توی بیـــــــــــــــــــــــــــــــب بهتر کار میکنه .

شیطونه میگه بزنم با همین دست و پای نابودم شَل و پَلِش کنم.😫😟

_اِ من کی پام نابود شده هاااااااا؟🤔😳

ن:داد نزن دهَه.بیمارستانه ها.

یهو اون پرستاره ای که غش کرده بود اومد تو مثه یه گاو و دوباره منو دید چشماش گرد شد و پس افتاد.🤣😁

_واااا اینم هی زارتی میوفته غش میکنه.نری جون برو به یکی بگو بیاد اینو جمش کنه.

ن:نری جـــــــــــــــــــــــــون؟😳

_اووووم چیزه م....منظو....منظورم نریمان بود فقط د برو دیگه حالا .

اخیش رفت.

دکتره یهو اومد تو و گفت:دخترم واقعا خدا دوست داره و شانس اوردی.خانوادت دارن از نگرانی خودشونو نابود میکنن.

_چے خانوادمممممممم؟😟

دکتر:اره عزیزم مامان و بابا و فک کنم همونی که تصادف کردی باهاش.

😑

د:بگم بیان؟

_نههههه فقط بگین کی خبر داده؟

د:همونی که ماشینش به تو بر خورد کرد.

_فقط،بگین اونی که باهاش تصادف کردم بیاد تو.

د:باشه دخترم.

_مرسی.آها راستی نزارین نریمان اووم ینی همون یارو ...

د:باشه دخترم میدونم کیه باشه.

رفت.☹

واااای مامان اینام اومدن من نمیخوام ببینمشون.

تو همین فکرا بودم که یهو در جوری باز شد که فک😳 کنم کنده شد.

صدای جیغای ممتد و پشت سر هم مامان اومد و دادای بابا و صدای 😳روهاااااااام .

این یه کابوسه واااای نه.

مامان:دختر من تو رو میکشم جون به لبم کردی خیلی بیشعوری.مردم و زنده شدم .

بابا:من مگه چیکارت کردم .مامانت چیکارت کرد که رفتی هاااا ؟من تو رو چیکار کردم که رفتی بدون اجازم ازدواج کردی هاااااااا؟

دیگه تحمل نداشتم.چشامو بستم و دستامو گذاشتم روی گوشمو بدون توجه به خونه دماغم فقط و فقط جیغ زدم.بعدم سیاهی.😶

رهام:

از وقتی که رفت دیگه تو فکر اون بوسه بودم و سکوت تلخ ایجاد شده ی بینمون.

از وقتی که با ماشینم باهاش تصادف کردم،دیگه خواب و خوراک درست و حسابی هم ندارم.دیگه زندگی هم ندارم و زندگیم داره جلو چشمام پر پر میشه.

صدای جیغاش تو گوشمه.اون جیغای بی جونش.

وقتی زنگ زدم به خانوادش و گفتم تصادف کرده انگار دنیا یه لحظه وایساد.وقتی دیدم عقد کرده دلم میخواست خودمو بکشمو به خودم لعنت فرستادم که گذاشتم بره.

نریمان دوست صمیمی من بهم خیانت کرد اون عشقمو ازم گرفت.

مامان روناک

روناک به خدا فقط به هوش بیای من تو رو به زور میفرستم شیمی درمانی.فک کردی شهر هرته ارهههههه.

راوی کل:

اوه مامانش گند زد به کل داستان همون روناک خودمون بهتره.😂

روناک:

آیـــــــــــــــــــــــــــــــــــــی سرم درد میکنه.بزا یه جیغ بزنم بهتر شم.

_آیییے نههههههههههه سرمـــــــــــــــــــــــــــــــــ.

در با شدت باز شد و ....

رهام:روناک ت....تو ...تو ز...زن...زنده اییییی.

با داد ادامه داد خدایا شکرت واااای مرسیـــــــــــــــــــــــــے خدایا ممنون.

_یکی بیاد اینو ببره سرم درد میکنه اینم داد میزنه.اووووی.

رهام:دختره ی نفهم من به توی خر ابراز احساسات میکنم و تو میری عقد میکنی با دوست صمیمی من؟

بزنم شل و پلت کنم؟

_برو گمشو میمون گودزیلای سه سر اردک بدشکل.ایشششش.

ر:شیطونه میگه همینجوری ببرمش عقدش کنما.

_شیطونه غلط کرد با تو با هم.عوضی.

ر:حالا هم حاضر شو واسه شیمی درمانی.

وووووی ننه من نموخوام.چه غلطی بکنم خدا جون در برم و فلنگمو ببندم؟

بشینمو در کشیدنمو تماشا کنم؟

سومین گزینه هیچکدام😂

_رهاااااامممممممم.

یهو رهام اومد تو درو محکم باز کرد.

+چیه ؟کجات درد میکنه؟عزززززیــــــــــــــــــــــــزم عیب نداره الان میگم دکتر بیاد.وایسا.

_هووووووووووووی عمو وایسا منم سوار شم کجا؟صدات زدم بگم من شیمی درمانی نمیکنم.چرا نمیفهمین هاااااا؟😭😨

+تو غلط میکنی بیام بزنم نابودت کنم ؟د نفهم خر باید شیمی درمانی کنی. من نمیخوام عشقم جلو چشام بمیره.بفهم.یه بار دیگه بگی نمیخوام به ولای علی یه کشیده میخوری.قسمم خوردم.😨

یاخدا !به معنای واقعی لال شدم.

من مگه روانیم که کتک بخوام.

اصلا من از مامان بابام کتک نخوردم که از این گودزیلا کتک بخورم.روانی میمون😒😨

رهام:

من دارم نابود میشم و یه لبخند مصنوعی تحویل مردم میدم.

اون از عقد روناک و نریمان و اینم از روناک که باید شیمی درمانی کنه.😭

دارم میمیرم .خدایا صبر بده بهم چیکار کنم ؟اصن الان میام مستقیما به خودت میگم.

راوی کل:

خواهران و برادران گرامی منظورش خوندن نمازه😂شما به بزرگی خودتون ببخشید.😂

روناک:

اایی خدا چرا این روه همچین میکنه؟؟؟؟؟

خیلی درد داشتم برای همین به پرستاره گفتم بیاد بهم یک مسکن بزنه(البته تو سرمم بزنه وای بر منحرفان)

با ناز کسی بیدار شدم و دیدم نری داره موهامو ناز میکنه.

واقعا این دوست صمیمی روهامه؟؟؟؟؟روهام فکر میکنه بهش خیانت کردم😊نمیدونه فقط به خاطر خودش دارم میرم و از خانوادم فاصله میگیرم.

تق تق تق-بفرمایید.

مامان با یک اخم بزررررگ اومد داخل و رو به نریمان گفت-میشه با دخترم تنها باشم؟؟؟؟؟

نریمان-بله ببخشید.وناک عزیزم من پشت درم.

عزیزمممم😭خو درگیری مزمن داره.

مامی-دختره نفهم چرا بدون اجازه شوهر کردی؟؟؟؟؟

-مامان جون گیر نده میشه به نریمان بگید بیاد کار واجبش دارم.

مامان از تاسف سری برام تکون داد و رفت و پشت سرش نریمان وارد شد.

-نریمان اینا فکر کردن و واقعا ازدواج کردیم من یک دلیلی دارم که همرو قانع میکنه برو ه بقیه بگو بیان.

نریمان رفت بیرون و بعد از یک ربع با خانواده و روهام اومدن داخل.

-همگی خوب گوش کنید .من به دلایلی از ارتام متنفرم و دوست ندارم باهاش ازدواج کنم و از طرفی هم باید شیمی بشم.پس با نریمان میرم و هیشکی نمیتونه جلومو بگیره.

باب-اخه دختر بابا نمیشه که.

-چرا نمیشه ؟؟؟؟؟

روهام-هه بزار عاشق پیشه بره .روناک یه وقت فکر بقیه هم نکنا!!!!!

منظورش از بقیه خودش بود هاهاها .

-میشه منو با روهام تنها بزارید؟؟؟

همه رفتن بیرون و فقط من موندمو اون.

-روهام ببین من مجبورم برم اگه یک از زیر دست عزراءیل فرار کردم و اومدم اینجا همه ماجرا رو برات تعریف میکنم.

روهام-اخه...

-روهام جان اخه نداره.

روهام- فقط یک سوال دارم کدو جون!!!

-بنال

روهام-چرا با نریمان اخه لعنتی چرا با بهترین دوست من؟؟؟

-روح جن هرچی من از قصد با بهترین دوست تو نرفتم که کاملا اتفاقی با هم اشنا شدیم.

روهام با غمی که از چشماش نمایان بود رد شد و از اتاق خارج شد

یک هفته بعد

اخیشششششش بالاخره از تیمارستان نه نه از بیمارستان مرخص شدم و الان تو اتاقم دراز کشیدم .

شب ساعت قراره مهمان برامون بیاد و ساعت با نریمان پرواز میکنیم.

(بچه ها زیادی عشقولانش نکنید منظورم با هواپیما بود)

بلند شدم تا اماده بشم .

یک ماکسی بلند مشکی که روش طرح های طلایی داشت همراه کفشای پاشنه سانتی طلایی مو پوشیدم.

یک ارایش خوشگل طلایی و مشکی کردم.و در اخر یک رژ مشکی زدم.

(تا حالا رژ مشکی ندیدید؟؟؟خب به من چه من رژ مشکی دارم شماهم میخواستید ببینید!!!!!)

رفتم پایین.

!!!!!!! اینا کی اومدن من نفهمیدم؟؟؟؟!!

قوم عجوج و مجوج اومده بودن.!!!! پت متم که هست (منظور از پت و مت روهام و ارتامه)

ارتام یک تیپ زرشکی -مشکی زده بود و روهام تیپ مشکی.

واقعا ناراحت شدم روهامم ،کسی که تازه فهمیده بودم عاشقشم و دارم رها میکنم و با بهترین دوستش میرم خارج.کاری که ارتام و ارغوان با من کردند

چندتا پله آخری روهم

رفتم پایین

همه سرا برگشت به طرفم

الهی بمیررررررههه روناک برات

ببین عشقمو چجور با برق غم نگام میکرد

رهاممو میگما!!!!

ببین بچم چه خوشتیپ شدههههه

-بسه خوردیش

نگامو از رهام گرفتم به نری دوختم

اینم جیگری شده ها

یه بلیز شلوار مشکی با کت آبی کاربنی پوشیده بوددد

ولی بازم هیچکدومشون به پای عشقم نمیرسن

-چیه حسودیت میشه

-کی؟من؟عمراااا

-پس چته

-هیچی فقط نمیتوام داداشم بیش از این عذاب بکشه

-عذاب

-آره اگه میدونستم اون عشقی که رهام اینقدر ازش تعریف میکرد تویی هیچوقت نگاهت نمیکردم چه برسه بهت پیشنهاد ازدواج بدم😒

نننن فکرنمیکردم اینقدر رفیقن باهم

یه نگاه به طرف رهام کردم

نبودددددد

یعنی کجاا رفته

آرتام باپوزخند نگام میکرد

الهی کچل بشی دلم خنک بشه

یهویی اومد جلو

یاخداااا نیاااا

-سلام عروس خانوم

-سلام شلغم آقا

نری کنارم بود تا اینو گفتم زد زیر خنده

آرتام یه چپ چپش رفت

اونم آروم گرفت

گوشیه نری زنگ خورد

بعدشم رفت توی حیاط

فکر کنم رفت پیش رهام

واااییی دلم داری قیلی ویلی میره

میخوام برم پیشش

-چیه عشقت رفت

-هان؟

-میگم چیه نریمان جونت رفت

-حتما کار داشته که رفته

سرشو آورد کنار گوشم

-چه کاری مهم تراز محافظت از فرشته نازش

سرمو آوردم عقب باپوزخند نگاهش کردم

زل زدم تو چشماش

-همه مثل تو پست فطرت نیستن

بعدشم از کنارش رد شدمو رفتم

لحظه آخر نگاهش کردم

قرمز شده بود

رگ گردنش متورم شده بود

چیه داری آتیش میگیری

بگیررررر نوش جونت

رفتم کنار مانی جونو مامان

مامان که باهام قهر بود

مانی جونم باغم نگاهم میکرد

-میدونستم آرتامو دوست نداری ولی رهامو که دوست داشتی پس چرا با نریمان ازدواج کردی

-مانی جونم وقتی برگردم خودم همه چیزو براتون تعریف میکنم باشه؟

-باشه عزیزکم

-الهی قربونتون برم حالا بخندین جون روناک

-اااا قسم نده دختر

-خو بخندین دیگه

باشه بیا☺خوبه

-عالیییهههه فداتون بشم😘

-خدا نکنم جانکم

بعدم یکمه دیگه پیش مانی جون موندمو

رفتم توی حیاط

دلم شور میزد

کل حیاط عمارتو دیدم نبود

حتما رفته حیاط پشتی

حیاط پشتی مثل بهشت بود

دایره دایره گل کاشته شده بود

وسط این دایره یه تاپ بزرگ بود

که با گل ااای صورتی تزئین شده بود

وبرای رسیدن بهش وسط این دایره ها

باچمن سنگ فرش شده بود

از سنگ فرشا رفتم سمت تاپ

سنگ فرشا پشت تاپ بود

رهام بانریمان روی تاپ نشسته بودن

باهم حرف میزدن

-نریمان داداش

-جونم داداش

-مراقب عشقم باش

-رهام بخدا همون قدر که روی نیایش غیرت دارم روی روناکم دارم

-ممنونتم

-مثل خواهر خودم ازش محافظت میکنم سالم برات برش میگردونم

-نوکرتم به مولا خیلی مردی

-نگو داداش عشق تو زنداداش منه مثل خواهرم ازش مراقبت میکنم خیالت تخت فقط یه شرط داره😉

-چه شرطی😳

-یه زن خوب واسم پیدا کنی😉

-چشممم روتخم چشمام

-فداااااتم

دیگه طاقت نیووردم و پریدم بغل روهام ، اخی الهی بچم سکته کرد ، ببین خودم جوون مرگش کردم هاااا . فک کنم به خودش اومدو منو محکم بغلم کرد و نشوندم روی پاش ، نریمانم دیگه دید کار داره به جاهای باریک میکشه گذاشت رفت ، بهترررر ، این دم اخری سرخر نمیخوام ، والاااااا . روهام شروع کرد به حرف زدن : من هر ماه میام بهت سر میزنم ، نمیزارم نبودمو حس کنی ، نمیزارم حس کنی تنهایی ، به خدا .....

دیگه طاقت نیوردمو برای اینکه خوشحالش کنم ، (مدیونید فک کنید من نمیخواستم ها) لباشو باتموم توان بوسیدم ، و اونم همراهیم کرد ، بالذت و ولع میبوسیدم ، نزدیک ۵ دقیقه بود که ولم نمیکرد ، دیگه به غلط کردن افتاده بودم . وقتی دید نفس کم اوردم ، ولم کرد . منم شروع کردم به صحبت : تو نباید بیای منو ببینی ، اگه منو تو اون وضعیت ببینی داغون میشی ، منم اگه حال بد تو رو ببینم دووم نمیارم ، میمیرم به خدا میمیرم . بغم کردم و سعی کرد ارومم کنه ، اما مگه اروم میشدم ، به خودم که نمیتونم دروغ بگم دوستش دارم . اروم تر که شدم با هم به سمت سالن به راه افتادیم .

ارتام با دیدن ما پوزخند زند ، مامان و مانی جون ، نریمان ، بابا ی من ، بابای دو قلو ها لبخند زدن ، همین برای من کافیه . به سمت مامانم حرکت کردم ، بوسش کردم . انگار نه انگار فک کنم باهام قهر بود ، دیدم اینجوری نمیشه ، بغلش کرمو کلی قربونش رفتم تا بالاخره اشتی کرد .

:

تا اخر مهمونی همش پیش نریمان و روهام بودم هیچ اتفاق خاصی هم نیوفتاد و در اخر رسید به خدافظی که بدترین لحظه بود همینطور که داشتم گریه میکردم تک تکشونو بغل میکردم بعضی ها هم برای دلداری من میگفتن گریه نداره که ایشالله میری اونجا سالم سلامت برمیگردیم بعضی ها هم مثل مانی جون داشتم گریه میکردن به ارتام که رسیدم فقط باهاش دست دادم و سریع ازش گذشتم به روهامم فقط دست دادم خیلی دلم می خواست بغلش کنم اما تو جمع زشت بود فهمیدم که ناراحت شده از اینکه بغلش نکردم اما نمیشد کاریش کرد بد از این کارا همه مهمون ها رفتن من موندم و نریمان و مامان و بابا

نریمان:با اجازتون من دیگه رفع زحمت کنم

بابا:نه چه زحمتی بمون همینجا

نریمان:نه دیگه ممنون میرم

از مامان و بابا خدافظی کرد منم تا دم در همراهیش کردم

نریمان:برو تو دیگه سرده سرما می‌خوری

.:باشه مواظب خودت باش

نریمان:باشه خانوم کوچولو خدافظ

.:خدافظ پدر بزرگ

وقتی رفت در و بستم و اومدم داخل به مامان و بابا شب بخیر گفتم و رفتم اتاقم همش به فکر روهام بودم نمیتونستم همینطوری بزارم برم فردا هم که صبح زود راه میوفتیم فکر نکنم روهام خوابالو بیاد فرودگاه البته من که از خدامه نیاد دلم نمیخواد اونجا ببینمش چون دلم هوایی میشه و پشیمون میشم از رفتن تو همین فکر و خیالام بودم که این وجدان ما پیداش شد

وجدان:خب چرا الان نمیری ببینیش؟

.:اومممم بَدَم نمیگی هاااا

وجدان:من همیشه حرفام درسته

.:تو عمرت درست ترین حرفی که زده باشی همین بوده

دیگه نزاشتم جوابی بده و سریع رفتم لباسامو پوشیدم و اروم اروم از پله رفتم پایینو یوااااش در و باز کردم دویدم تو حیاط سریع سوار ماشین مامان شدم و راه افتادم سمت خونه روهام اینا

خیابونا خیلی خلوت بود

وجدان:خب خره ساعت نصفه شب اومدی بیرون انتظار داری خیابوناشلوغ باشه

.:وجدان جان تو حرف نزنی نمیگن لالی

عههههه فک کنم خوب بهش گفتم چون ساکت شد همون موقع هم دقیقا رسیدم جلوی خونه روهام اینا به پنجره اتاقش نگاه کردم دیدم لامپش روشنه یه سنگ ریز برداشتم و پرتاب کردم سمت پنجرش چند

ثانیه وایسادم دیدم هیچ عکس العملی نشون نداد چندتا سنگ دیگم زدم تا اخر سایه شو دیدم پنجره رو باز کرد و یه نگاه به پایین انداخت عه عه عه عههههه این چرا لباس تنش نیس فک کنم منو ندید پنجره رو بست و رفت تو چیییییش کوره فک کنم که منو ندید گوشیمو دراوردم و زنگ زدم بهش

.:سلاااااام چطووووووری

روهام:اخه خره بدبخت اینموقع شب زنگ زدی حال منو بپرسی

همینطور که داشتم باهاش حرف میزدم هی سنگ میزدم به پنجرش

.:خب چیه زنگ زدم عشقم مگه بَده

روهام:الهی عشقت قربونت بره پووووووف

.:واااا این پوفه چی بود اخرش

روهام:نمیدونم کدوم خری هی داره سنگ میزنه به پنجرمون

.:هووووو خر خودتی بیشور

روهام:من که با تو نیستم منگل جان با اونیم که داره سنگ میندازه

.:میگما روهام شب کوری داری؟

روهام:واااااا نه مگه من مث توام

.:پس چرا منو ندیدی این پابیین زیر پام علف سبز شدددددد جیییییییییغ

روهام:واقعا خودتی؟

.:اره دیوونه بیا پایین ببینم

روهام:اومدمممممم

به دقیقه نکشیده پرید پایین ، اصلاااا کپ کردم هاااااا ، چجوری ؟؟ واقعاااا چجوری ؟؟

روهام با داد : گمشو بریم بالا الان سرما میخوری ، دستم و گرفت و کشید به سمت خونشون و من و برد تو اتاقش ، اخه خل و چل من اومدم ببینمت برم ، حالا تو اومدی منو بکش بکش اوردی بالاااا ؟؟ یهووو روهام پرتی از زیر خنده .

روناک : چراااا میخندی ؟

روهام : باز بلند فک کردی روناکککک

روناک : کوفت ، ادم که به عشقش نمیخنده . وبه حالت قهر پاشدم که برم ، دستمو کشید که پرت شدم روش ، خاک عالم ، ای وای . هل کرده بودم نمیدونستم چه غلطی کنم . اومدم از روش پاشم که نزاشت . چشام گشاد شد ، واا ، بزا برم ، عجب غلطی کردم اومدم ببینمش هاا .

روهام : تو میمونی پیش من ، تا فردا ، فردا خودم میبرمت فرودگاه .

فکر بدی هم نبود ، منم که فرصت طلببب قبول کردم . پاشد از تو کمدش یکی از تیشرتاشو دراوردو داد به من و بعدم خودش رفت بیرون تا من لباسم و عوض کنم . هههههه لباسش خیلی بامزه بوددد ، سفید ساده که پشتش یه نصفه قلب بود مثل بلیز خودش تقریبا تا زانوهام میومد پس شلوارمو دراوردم . اخی راحت شدم موهامم که باز کردم و ریختم دورم تا راحت باشمممم ، بعدم پریدم رو تخت و دراز کشیدم ، چند دقیقه بعد روهام با ایپدش برگشت کنار من رو تخت خوبیدو من و تو اغوش گرفت ، منم چشمامو باز کردم تا ببینه بیدارم .

روهام : ای کوچولوی منننن بیدار بودی؟؟

روناک : الههههه عقشم

روهام : ایپد اوردم تا باهم بریم اینستا گردی

روناک : اخ جون بزن بریم

رمز ایپدشو زدو وارد شدیم به اینستاگرام و رفتیم تو قسمت جهانیش و کلی عکس دیدیم ، من یهو یادم اومد که ایدی یه پیج عاشقانرو دارمممم، ایدی و به روهام دادمو ، وارد پیج شدیم ، عکسارو رد کردیم ، تا به یه عکس رسیدیم که پسره داشت دخترو میبوسید ، من همچین با اه و حسرت این عکسو نگاه کردم که روهام متوجه حسرتم شدو ایپدش و گذاشت رو پاتختی و برگشت سمتم و گفت : تا وقتی من پیشتم نباید حسرت هیچی و داشته باشی و بعد لبمو خیلی داغ و اروم بوسید منم

چشمامو بستم و همراهیش کردم ولی از اونجا که خیلی خوابم میومد خوابم برد ، ولی روهام همچنان داشت ادامه میداد .

دنگگگگ دینگگ دووونگ ددنگ دووووونگ

اي مرض با دستم دنبال این ساعت مزخرف گشتم تا پیداش کنم آه کدوم گوریه بترکه

چشممو‌به زوربازکردم اوا من چرا پایین تختم ازروزمین بلندشدم و اول يكي محكم كبوندم توسرساعت فك كنم خورد شد ي نگا به رهام انداختم وا پسره خَر خجالت نمیکشه الاغ منوپرتیده پایین رفتم بزنم ناکارش کنم که ي فكرشيطاني زد به كلم هاهاهامنوپرت ميكني دارم برات پسره بز

رفتم توحمام شامپوروبرداشتم و اومدم بیرون هاهاها دستوپاش نشکنه صلوات ریخم روپارکتا هاهاهانابودمیشه

قشنگ پاركتاروكفي كردم و جلودرايستادم

شمارش معکوس

۵

٤

۳

۲

۱

انچنان جيغي زدم كه خودمم كَر شدم رهام مثل جن زده ها نشست روتخت

تامنودیددارم میخندم بادادگفت میکشمتتتتتتتت و رفت که بیاد پایین

شپلقققققق

مثله پشه چسبید به زمین

حالامن نخند كي بخند

دوباره بلندشدکه دوباره خورد زمین

رهام:روناااااك ميكشمتتتتتتتتتتتتتت

رفتم زبونمودر بيارم كه دربازشد و من پرت شدم رو رهام و زبونموگازگرفتم

اييييييييي

چشمام پر اشك شد

ماني جون:اواخدامرگم روناك تواينجا چيكاميكني

ايش

شيطونه ميگه

بزارمش توقدرمطلق درش بيارماااا

زني بووووووق☺

رهام همونجوركه منوميگرفت تو بغلش گفت:خانم ايندم اومده مگه چيع

ماني جون چشاش پر اشك شد

ايش زر زرووووووو

ماني جون بادو إز اتاق رفت بيرون

رهام:توچيكاكردي زلزله

ي لبخندازاون رهام خركنازدم كه ۳۲تادندونم نمايان شد

-رهام من غلط كردم

خنديد و سرشوكرد توموهام

نكن الاغ بو روغن حيواني ميده

رهام:روناك چقدخوش بويي

وا

پسره ساديسم داره

بز

ي ان خجالت کشیدم سریع بلندشدم و نشستم روتخت

رهام خندیدوگفت میره دوش بگیره

مشغول بازي با موهام شدم

ي ان ي فکرشیطاني زد به سرم

رفتم پایین و چندتاتخم مرغ گرفتم و اومدم بالا

توکفشا رهام شکستم و ریزخندیدم

لباساموپوشیدم و رو تخت نشسم

تا شازده بیاد

از حمام اومد بیرون

رفت سمت کمد لباساش

یه بلیز آبی کاربنی با شلوار پارچه ای براق برداشتو پوشید

جوراباشو پاکرد رفت سمت کفشی که براش آماده کرده بودم

-به به خانومم چه کفشی انتخاب کرده

-بله دیگه باید عشقم خوشتیپ باشه

-بله بله ولی این کفش فرق داره

-چه فرقی

-دوست دخترم داده بهم

تااینو گفت خون جلو چشمامو گرفت

دوست دخترت لط کرد باتو گودزیلای کچل☹

-پانکنیا

-چرا

-چوننن زشتههه

-اااا خودت گفتی خوشگله بپوش

-نه نظرم عوض شد

-باش

رفتم یه کفش ورنی مشکی براش آوردم وقتی پوشید گفت

-تاباشه تخم مرغ نشکنی

هاااا یعنی دستم انداخت

یعنی فهمیده بووو

الهی کچل بشی رهام اه

باحالت قهر رفتم سمت در

تاخواستم برم بیرون

منو کشید سمته خودش

-کجا عشق من

-ولم کن

-چرااا

-قهرم چون مسخرم کردی

-فدات شم من ببخشید

-اااا خدانکنه باشه بخشیدم☺

بعدش لپمو بوسید باهم رفتیم پایین

صبحانه که خوردیم

بامانی جون خداحافظی کردمو بارهام رفتیم سمت خونه

گفت منتظر میمونه تامنو ببره فرودگاه

نری نمیاد دنبالم

رفتم بالا

-ورپریده کجابودی

-پیش رهام

-پروووووو

-میدونم

چمدونمو برداشتم اومدم پایین مامانو بوسیدم

داشت گریه میکرد فوری رفتم بغل بابا

دیگه طاقت نداشتم خداحافظی کردمو رفتم بیرون

سوار ماشین شدم

تا فرودگاه هیچی نگفتم

:برام سخت بود جدايي ازمامانم

بابام

و...

عشقم

خيلي سخت بود

چشماموحکم روي هم فشاردادم تامانع ريزش اشکام بشه اما..

ي قطره

ي قطره أشك سمج

ازگوشه ي چشمم چکید

باترمزماشین چشماموبازکردم

میدونستم زنده موندم خیلي کمه

خیلي😒

برگشتم سمت رهام

باغم نگام میکرد

حس میکردم

چشماي عسلیش رنگ غم گرفته بودن

-رهام تروخداازاین سخت ترش نکن برو دیگه

رهام:چجوري بزارم بري روناك منم میام

باتحکم گفتم:رهام نه نمیخوام تواون وضعیت.....

لباموبه دندون گرفتم

حتي ازبه زبون اوردنشم میترسیدم

رهام دستاموگرفت

باعشق نگاش کردم

رهام:من توروهمه جوره میپرستمت

سرمواندااختم پایین

دوست نداشتم گریه کنم امامگه میشد

از ماشین پیاده شدیم

چمدونموگرفت و راه افتادیم

توسالن انتظارروبه روش ایستادم

نریمانودیدم اشارش کردم بره به سمت گمرگ دُل زدم توچشماي کسي که براخرین بارمیدیدمش

اخرین بار؟!!؟

چه واژه غریبي

اما درسته

براآخرین باربود

دستاشوگرفتم

-آروم آروم

رهام:اومد بارون

-شدیم عاشق

رهام:زدیم بیرون

-اومدنم نم

رهام:نشست شبنم

-روموهامون

رهام:روموهامون

دیگه نمیتونسم تحمل کنم

چمدونموگرفتم و دوییدم سمت گمرگ

--پروازشماره۳۸به مقصد پاریس تا ۱۰دقیقه دیگر

ازگمرگ رد شدم و کنار نریمان ایستادم

به اشکام اجازه بارش دادم

نریمان دستموگرفت و راافتادیم

سوارهواپیماشدیم

کنارپنجره نشستم

ي لحظه دلم برا ارتامم تنگ شد

کمربنداروبستیم و هواپیما به حرکت دراومد

باورم نمیشد

ازخاك ایران داشم میرفتم

سرمو به پنجره تکیه دادم و چشاموبستم

باتکوناي دستي چشماموبازکردم

نریمان:روناك جان روناك

اااه مرگ دِ بنال دیگه

-هووووم

نریمان:خانمم چشماتوبازکن

خدایا به کدامین گناه من بااین ازدواج کردم

-بلهههههههه

ي ان دیدم پام سوخت

اییییي وحشي

باعصبانیت به نري نگاه کردم

که چشاشوهي چپ و راست میکرد

-چراچشاتواینجوري میکني عین مرغ میشي

—خانم چي ميل دارين

وا

اين صداكيه

به سمت صدابرگشتم كه باصورت خندون مهمان دار روبه روش شدم

اي يتركي نري

همه جا ابرومنوميبره

—اووووم چيزي نميخوام فقط ي چيزي

مهماندار:چي عزيزم

-كي ميكشين پايين

مهمانداره چشماش شداندازه توپ وا

چرابرامن سرخ ميشن أينا

مهمانداره:خانم يني چيبيبيي

اوا

دادنزن جرميخوره هنجرت

مگه حرف بدي زدم

شگفتا

-خانم چرادادميزني بالاخره كه بايدبكشين پايين

تقريباجيغ زدكه همه برگشتن سمتمون

مهماندار:خانم خيلي شما بي ادبين

ديگه داشت سيمام قاطي ميكرد

بزارمش توقدرمطلق

–خانم چندساعته پروازکردیم يني نميخواين اين هواپيماروبکشين پايين لعنت به هرچي مغز منحرفه

تودرخط امام نيسي

دختره باحرص رفت

ديووانه

ايش

برگشتم سمت نري ريزميخنديد

—زهرمار خنده داره شلغم

نري:بدبخت دختره حق داش منم...

بادستم زدم به بازوش

بيشعورا

—کي ميرسيم

نري:نيم ساعت اينا

دوباره چشماموبستم و سعي کردم به چيزي فکرنکنم

تو اوج خواب بودم

که دوباره اين شلغم پارازيت انداخت

-ديگه چته

-بلند شو رسيديم

-بزار يکم ديگه بخوابم

-نننن دقيقه است رسيديم

-llllll چرا نگفتی

-هرچی صدات زدم بیدارنشدی

-ای شلغم کچل

با غیض بلند شدمو رفتم سمت در

اینقدر عصابم داغون شده بود که نزدیک بود بامخ بخورم زمین

-روناک حواست کجاست

-خواااااابم میاااااد

-باشه الان میریم هتل این نیم ساعتم صبر کن

-باااااشه

بعدشم آروم رسته نریو گرفتم که نیافتم

رفتیم از فرودگاه بیرون

سوار تاکسی شدیم

رسیدیم بهترین هتل پاریس

بزار ببینم این مگه اینجا خونه نداره

-نری

-جانم

-تومگه اینجا خونه نداری

-دارم

-پس چرا اومدیم هتل

-خونه رو گفتم مرتب کنن تابرای ورود فسقلی خانوم آماده باشه

-آهاا□راستی فسقلیم آبجیته😢

-میدووووونم

-شلغمممممم

بعدشم پشتمو بهش کردمو رفتم سمت آسانسور اونم وایستاده بود میخندید

کچل زشتتتتت

-روناک کجا میری

سرقبر ننم کجامیرم دیگه اه

-میرم داخل اتاااق

-هنوز کلیدو نگرفتیم که

-اااا راست میگیاااا بروبگیر

باشه ای گفتو رفت سمت پذیرش

یکم باهاشون حرف زد

بعدش کلیدو گرفت و اومد

-گرفتی

-آره طبقه چهار واحد

-خب بریم

رفتیم بالا تاپامو گذاشتم تو اتاق

شالو بامانتومو درآوردم خودنو پرت کردم روی تخت

تاشب بکووووب خوابیدم

-روناااك هووووي روناااك رووونااك

باداداخري ازروتخت پرت شدم پایین

باغیض به نري نگاه کردم

—چیههههه چ مرگته

نري:خواخه تو روي خرسم کم کردیاااا بابارهام دیوونم کرد

نه که دیوونه نبوده داره میندازه گردن رهام

–خووووووو الان ك چي زنگ بزنم بیان ببرنت

دندوناشوروي هم فشاردادوگفت:بایدبریم خونه مامانم اینا وسایلاتم جمع کن میریم خونه خودمون

-خونه ننه اینات چرا

نري:میخوان ببیننت گیردادن ببینیمش عروسي بگیریم

–میدونن من مریضم

نري:اره میدونن ي تخته کم داري

لنگه کفشمودراوردم که دوییدتواشپزخونه

نري:چرارم میکني گوساله

–ازسنت خجالت بکش گوزن

رفتم تواتاق و چمدونموبازکردم

اي خداااا

حالا چ کا کنم

واااي

بایدبرم ازمونم بدم

من چقدربدبختم

سریع ي شلوارجین تنگ دراوردم با ي تاپ سرمه اي

همینه دیگه

تاازایران خارج شدم

ارمانا امامو بردم زیررادیکال

سریع لباساروپوشیدم و موهاموبالا سرم بستم و ي رژ قرمز زدم

و رفتم توحال

نري:میگما رو....

بادیدن من حرفش نصفه موند

ي دفعه باعصبانیت گفت:روناك رهام بفهمه اینجوري دراومدي منو دار میزنه

شونه هاموبالاانداختم که یني نمیفهمه

پوفي کشید و چمدوناروبرداشت و اومدبیرون

باهم سوار ي پورشه شدیم

جلوي ي عمارت بزرگ ترمززد

پیاده شدمنم پیاده شدم

باهم رفتیم داخل

نریمان:کلاراااااا

ي دفعه ۱۰انفراز اینورواونورریختن بیرون

یاخدا جنگ جهاني سوم شده

همه جلومون ایستادن

نري:خانم این خونه و روبه من گف عشقم ایناهم خدمه

–الاغ اینا فارسي بلدن

حالاخوبه آروم گفتما

سرشوتکون داد

بعداشنايي بااونا ازپله ها رفتيم بالا و وارد ي راه روشديم رفتم داخل ي اتاق که نري گف ميره اتاق روبه رويي ولي کسي نبايدبفهمه که جداميخوابن

سريع دراتاقوبستم و خودموشوت کردم روتخت

خیلی راحت گرفتم خوابیدم

داشتم خواب میدیدم

توی یه بااااغ سرسبز بودم

بارهاااام داشتیم راه میرفتیم

یه لحظه روبروی هم ایستادیم

سرشو آورد پایین

چشماموبستم داشتیم میرفتیم تو حس

که یکی شپلق از تخت انداختم پایین

آخخخخخ ستون فقراتم شکست

-آخخخخخ چتههههه

-روناکککک وقتی میخوابی میمیریییییی

-کووووووفت نخیرم

-پس چراهرچی صدات میزنم بیدارنمیشی

-داشتمممم خواب میدیدم

-چه خوابی

خاک توسرش ببین چقدر منحرفه شلغم بدبخت

-خواب میدیدم تو یه باغ بارهام راه میرفتیم

-llllll پس بد موقعی اومدمممم

-آررررررره شتر

-خیله خب بسه دیگه یکم دیگه وایسم بهم لغبای بدترم میدی

-حقتههههههه

-بی تربیت

بعدشم رفت بیروون

اه اه اه چقدر لووووووس

بلند شدم رفتم توی حمامی که تواتاق بود

یه دوش گرفتم

یه شلوار تنگ نقره ای بایه تاپ سفید پوشیدم

موهامو بافتم رفتم پایین

همه جلوی پام خمو راست میشدن

منم مثل خر تیتاپ خورده ذوق میکردم☺

وقتی رسیدم توی پذیرایی

دیدم نری پشت یه میز بزرگ نشسته

که روش پرشده از غذاهای رنگی

رفتم کنار نری نشستم

گیج شده بودم

توعمرم اینقدر غذاباهم ندیده بودم

□□

پریدم روصندلي و شروع کردم به خوردن جوري میخوردم انگاراولین بارمه غذادیدم

ي ان به نري نگاه کردم بادهن بازنگام میکرد

—هاچیه خوشگل ندیدي ببندمگس میره

نري:واااي روناك به يكي ازارزوهام رسیدمممم

—چیییییي

نري:اینکه یکي ازقحطي زدگان سومالیوببینم

کثافتتتتتت

به سکتش خیز بردم که إز پشت میزبلندشد

—مردي وایسا

نري:وایسم که خونم حلاله بشین سرجات فسقل

جیغ زدم:نریماااااان

نري:باااش غلط کردم

بعد۲مین سلح کردیم

پسره بوزینه

رومبل نشستم که گفت بریم خونه ننش

رفتم تواتاقم و ي لباس ابرومندپوشیدم و اومدم پایین

اوهووووو

کي میره این همه راهو

چه هلوشدههه

توبه توبه خدایابببخش

خواین منوبه گناه میندازززززه

باهم سوار ماشین شدیم

دستموبردم سمت ضبط و زیادش کردم

یکی بود که یه روزی منو دوست داشت حالا رفته

یکی نبود بدونه بی خبر اون کجا رفته

همه ی قصه این بود چقد آسون چقد زود

یکی قلبت برده سرمون چی آورده

از دست تو دلگیرم از قصه ی تو سیرم

دیوونه شدم بی خونه شدم از دست تو می میرم

این قصه ی ما دو تاست می بینی چقد کوتاست

تقصیر توهه اشک تو چشام دیوونه ی بی احساس

یکی بود که از امروز شده عکس تو اتاقم

یکی نبود بدونه نمیاد دیگه سراغم

چقد این قصه تلخه به خدا اشتباهه

تو چیکار کردی با این دلی که بی گناهه

از دست تو دلگیرم از قصه ی تو سیرم

دیوونه شدم بی خونه شدم از دست تو می میرم

این قصه ی ما دو تاست می بینی چقد کوتاست

تقصیر توهه اشک تو چشام دیوونه ی بی احساس

باترمزماشين اشكاموپاك كردم

باورم نميشدگريه كرده باشم

سريع ازماشين پياده شديم و جلوي درويلا ايستاديم

نري:روناك ياداوري نكنماااا

—پووووف باشه من ليلي ام تومجنون ديگه

خنديدودستاي ظريقموتودستاي مردونش گرفت

باهم واردخونه شديم

بووووووو

چقد درازههههه

يني بزرگه

اول ي خانم شيك پوش اومدومنوكشيدتوبغلش

وا

ولم كن خفه شدم گوريل

نري:ماماننننن من چي

خانمه منو ول كرد و نريوكشيدتوبغلش

خانمه:چه عروسي بگردمش هزارماشاالله چ جواهره

ديگه داشت خندم ميگرفت

يكي بيادوانت بياره اين هندونه هاروباربزنيم

ي دفعه باصداي بلندي گفت:هاناااااااا مهشيييييييد دانيااااااااال بياين

بااين حرفش انگارقوم مغول حمله ورشدن

همچین این دوتا پت و مت

حمله کردن که سنگ کوپ کردم

واه واه خدانکنه اینا خواهرشوهرای واقعیم باشن

چرا اینجورین

از بغل پتومت که اومدم بیرون

رفتم تو بغل یکی دیگه

ماشالا هزارماشالا چه زوری داشت

دنده هام خورد شد

-سلام عروس گلم

-سلام

بعدمنواز بغلش کشید بیرون یه بوس روی پیشونیم زد

-خوبی خانوم کوچولو

اه اه اه اینقدررررر بدم میاد بهم میگن خانوم کوچولو

-مرسی باباجون

-فدات عروس گلم

-اااا بابا منم آدمما

-اااا سلام نری بابا توکجا بودی

-زکی بابای ماروباش منو بااین هیکل ندیده ولی این خاله ریزرو دیده

-خاله ریزه خودتی

-واااا تومگه دروغ میگم عشقم

-نریمان جان تنهامیشیم که

-نننننن من امشب میخوام پیش مامانم بخوابم

بعدم دوید سمت مامانش

همه باهم زدیم زیر خنده

قیافش خیلی بانمک شده بود

-خبب بسه پسرموباعروس گلم روی پانگه ندارید بریم داخل

اووووه جذبت تو حلقم دانی جون

همه باهم رفتیم بالا داخل پذیرایی نشستیم

اومدن ازمون پزیرایی کردن

بعداز چند دقیقه یه جام هایی آوردن که داخلش یه چیز قرمز رنگ بود

فکرکنم شربت آلبالو

تارفتم بردارم نری داد زد

-نننننننن رونااااااک

توجام خشک شدم روانی جیغ میزنه

-چرااا

-خانومم مگه شما به شامپاین حساسیت ندارین

اووووه این مشروبه ای وای خوب شد گفت

-اا چرا خوب شد یادم انداختی

بعدهم خندیدمو نشستم سره جام

این نریم که هی میخندید

دردددددد عبضی

همینجور که داشتم توی دلم فحشش میدادم

یکی یه ظرف پراز میوه گذاشت جلوم

باتعجب سرمو آوردم بالا

دیدم مهشیده بالبخند نگاهم مبکنه

-بخور خوشگل خانوم مامان پوست کنده

-مرسیییی گلم

-میشه بشینم کنارت اگه مزاحم نیستم

تا رفتم بگم نه مراحمی

این شلغم پارازیت انداخت

-چرا مزاحمی برو

-مگه از تو پرسیدم

-نه از خانومم پرسیدی ولی من جواب دادم

همینجور داشتن کل کل میکردن

انگار یکی داشت با گوشتکوب میزد تو سرم

-نریمان جان بسه

نری یه نگاه بهم کرد فهمید حالم خوب نیست

-روناکی خوبی

-نه

-میخوای بریم یکم استراحت کنی

-آره

بعدش باکمک نری رفتم بالا تویه اتاق

آروم روی تخت دراز کشیدم

چشمامو بستم

نریمان آرووم موهامو نوازش میکرد

مثل یه لالایی بود

آروم خوابم برد

بازم خوابه رهامو دیدم

چقدر کنارش آروم بودم

کنارش انگار دنیارو داشتم

تواوج خوابم بودم که باز این نری پارازیت انداخت

-روناک روناکی گلکم بیدارشو

-هووووم

-بلند شو خانومی رهام دق کرد

یهوازجام بلندشدم چی گفت رهام چیش شده

-رهاااام چییی

-هیچی ازبس زنگ زد هواب بودی دق کرد

-ای واااای تلفتننننن بده

-بیا

تلفنو چنگ زدم شماره رهامو گرفتم

بعداز سه تا بوق برداشت

-جانم

-رهاااااام

-جانم نفسم

-خوبی

-آره خانومم تو خوبی

-خوبم

-خداروشکر خوابالوی من

-ایششششش

-خخخخخخخ چیه خو هر وقت زنگیدم خواب بودی

-خوب کردم

یکم دیگم بارهام حرف زدم بعدش رفتیم پایین برای شام

رفتم کنارنري بشینم که ننش عین پیام بازرگاني گفت:بیااینجادخترم بیااینجاعروسکم ماشاالله چ ساکت چ مظلوم

تااینوگفت ي دفعه صداي پاشیده شدن چیزي اومدبعدش صداي جیغ هانا

هانا:وحشي ببین چیکاکردیییي

به نري نگاه کردم

که انگاردوغ توحلقش بوده ولي پاشیده روصورت هانا

ي دفعه بادادگفت:نیلي جووون این مظلومههههه این یك شیطانههههه بابااااا

آي دارم برات ببین چیکارت کنم من تورو

نیلي جون:عععع نگو بچم به این ساکتي

روبه نریمان لبخندحرص دراري زدم و ابروهاموانداختم بالا

بخور شتربخورکه حقته

هانا:كودن اين چ كاري بودكردي

نري:خوب كردم

هانا جيغ زد

هانا:چراتوبايدميموديييي ازدستت راحت بوديممم

نري:توهم بري من ازدستت راحت ميشم

نيلي جون:عععع بسه بازموش و گربه به هم افتادن

خدايا

من ي تومورتوكلم دارم

اينا ديگه چرا

خاك توسرا

بعد غذاهمه توحال نشستيم

من كنارنري نشستم

دانيال جون:خوب دخترم نشدمابيايم خوايتگاري ايشاالله ميريم ايران پدرمادرتوزيارت ميكنيم

تودلم گفتم

اره تنها بي من

نيلي جون:حالااينوبگين كي براما نوه ميارين

باشتاب سرمواوردم بالاوبه نيلي جون نگاه كردم ازخجالت زردشدم

چيزه يني سرخ

نري خنديدومنوكشيدتوبغلش وگفت:ازكجاميدونين روناك حامله نيس

باچشاي گردشده ذل زدم به نريمان

نيلي جون جيغ كشيد:واااي حاملس

رفتم بگم نه که نریمان گفت:اره

دیگه چشمام داشت میوفتادروزمین ازعصبانیت فقط دوست داشتم سریع تربریم خونه تاادمش کنم

ي دفعه غوم مغول حمله ورشدن سمتم

کلن منوابياري کردن

بعد ي رب منوول کردن

تصمیم گرفتیم بریم خونه

ازهمشون خدافظي کردیم و سوارماشین شدیم

و زمان انفجار

باجیغ گفتم:چرادروغ گفتي

ماشینوروشن کردوحرکت کرد

نري:مجبوربودم

جیغ زدم:چ مجبوریتیییي

نري:قلبش ضعیفه بایدخوشحالش میکردم

ساکت شدم

يني نتونسم چیزي بگم

عشق یعنی این لحظه های خیلی خاص

که خدا هم فکر ماست

همه ی دنیا اینجاست

یه شروع یه نگاه لبمون بی صداست

عشق یعنی این دو تا احساس بی تاب

به قشنگی یه خواب

دو نفر توی یه قاب

یه نگاه تو چشات دل من تو رو خواست

هر چی میگم همه حرفای دلمه

عاشقتم حالا برو بگو به همه

بگو یه حس عجیبی توی دلمه

حس یه تب توی تنمه

بإتموم شدن اهنگ ماهم رسیدیم دلم هواي رهاموکرد اون روزي که براي اولين باربوسيدم اون روزي که ازحمام اومدم بيرون و.....

باصداي رهام پياده شدم بغض داشت خفم ميکرد

حالم بدبود

سريع دوييدم توخونه و رفتم تواتاقم و دروقفل کردم

خودمواندا‌ختم روتخت وزارزدم

يکی هست تواين قلبم

که هر شب واسه اون می نويسم و اون خوابه

نمی‌خوام بدونه واسه اونه که قلب من اين همه بی تابه

يه کاغذ يه خودکار دوباره شده همدم اين دل ديوونه

يه نامه که خيسه پر از اشکه و کسی بازم اون و نمی خونه

یه روز همین جا توی اتاقم یه دفعه گفت داره میره

چیزی نگفتم آخه نخواستم دلش و غصه بگیره

گریه می‌کردم در و که می بست می دونستم که می‌میرم

اون عزیزم بود نمی تونستم جلوی راش و بگیرم

می ترسم یه روزی برسه که اون و نبینم بمیرم تنها

خدایا کمک کن نمی‌خوام بدونه دارم جون میکنم اینجا

سکوت اتاق و داره میشکنه داره می شکنه تیک تاک ساعت روا دیوار

دوباره نمی‌خوام بشه باور من که دیگه نمیاد انگار

یه روز همین جا توی اتاقم یه دفعه گفت داره میره

چیزی نگفتم آخه نخواستم دلش و غصه بگیره

گریه می‌کردم در و که می بست می دونستم که می‌میرم

اون عزیزم بود نمی تونستم جلوی راش و بگیرم

یکی هست تواین قلبم

که هر شب واسه اون می نویسم و اون خوابه

نمی‌خوام بدونه واسه اونه که قلب من این

:

صداي نريمان ازپشت درميومد

ولي توجهي بهش نميكردم

نري:روناك بازكن درو روناك اين روزاهم ميگذره تموم ميشه بازكن اين درولعنتي

-برونريمان برو

نري:بزاصحبت كنيم بعدميرم

جيغ زدم:نريمان برووووو

نري:روناك دروبازميكني يابازش كنم

جواب ندادم

يني حوصلشونداشتم اينقدرعصباني و خسته بودم نميتونستم جواب بدم به سمت ميزمشروب كنار اتاق رفتم و ي گيلاس برداشتم و خوردم

ي گيلاس

دو

سع

چهار

پنج

اينقدرخوردم كه ديگه تعادل نداشتم

نريمان

ديگه داشتم كلافه ميشدم همه ي خدمه جمع شده بودن بالا

باخشم دادنزن:برين اتاقاتون

همشون مثل موش دررفتن

دوباره درزدم

ولي تنها صداي كه اومدصداي شكستن ي شيشه بود

دادزدم:احمق دروبازكن

چيزي نگفت با پام به درضربه واردكردم

ي بار

دوبار

و بالاخره درشكسته شد

باعجله واردشدم

نگام روي شيشه هاي شكسته ي روي زمين چرخيدوروي روناك ثابت موند

دختره احمق

كاملامسته

رفتم سمتش وبغلش كردم

دستاشودور گردنم حلقه كرد

بردمش توحمام و شيراب سردوبازكردم كه جيغش رفت هوا

روناك:سررررده

توجهي نكردم

اززيره اب اوردمش بيرون لباسش كاملا به بدنش چسبيده بودواندام ضريفشو به نمايش ميذاشت

سعي كردم نگاموازش بگيرم و گذاشتمش روتخت

خوب اينجوري كه سرما ميخورد حوله رواناختم روتنش و سعي كردم اززيره حوله لباسشودربيارم كه حوله روزدكنار و كروباتمو گرفت

روناك:عشقم ازمنم خجالت ميكشي

فهميدم حالش دست خودش نيس و اخم كردم بليزتنگشودراوردم

چشماموروي چشماي خمارش ثابت كردم كه ي وقت كاردست خورموخودش ندم

تو ي حركت كروباتموكشيدكه افتادم روتخت اومد روي شكمم و دستشو گذاشت روي صورتم

-روناك بروكنار

خنديدوگفت:ازمن ميترسي عشقم

-روناك نميفهمي چي ميگي بلندشو

سعي كردم ازروخودم بلندش كنم كه با دستاش گردنمو چسبيد

اخم كردم

-روناك باتوبوداااا تومستي نميفهمي

ي خنده ي ريزكردوگفت:حالم خوبههههه

عصباني شدم و تقريبا فريادزدم:ولم كن روناك

مثل خودم عصبي گفت:ميدونسم عرضشونداري

نفهميدم چي شد ولي

هرچي بودخيلي بد

بود گذاشتمش روتخت و تغريبا روش خيمه زدم

خنديدودكمه هاي لباسموبازكرد

پيرهنمودراورد وپرت كرد

دستاشو كشيدروي بدنم

حالم دگرگون شد نزديكش شدم و

سرشو گرفتم تودستام.....

خنده ي ملوسي كردولباشورولبام گذاشت

باعطش منوميبوسيدبلندش كردم وروي پام نشوندمش پاهاشودوره كمرم حلقه كرد دستاموگذاشتم پشتش سرشوازم جدامردوذل زدتوچشمام و خنديد

ي لحظه به خودم اومدم

من دارم چيكاميكنم

باامانت روهام دارم چيكاميكنم

_روناااااااک چ غلطی داریمـ میکنیم ما هاااااااان؟

+عشقم کاری نمیکنیم که فقط داریم حال میکنیم.

_روناک خفه شو تو حالت الان خوب نیس داری زر مفت میزنی.

+ولم کن الان حوصله ندارم من که فعلا میخوام حال کنم و تو هم باید باهام شریک باشی☺

_روناااااااک ولم کن بابا تو رو خدا تو امانتی دست من و اگه کاری دستت بدم خودم خودمو نمیبخشم که هیچ رهام نابودم میکنه .

با هر بدبختی بود خودمو از دستش آزاد کردم.

فقط میدویدمااااا میدویدمااااا.🤣روناکم توی همون وضع ول کردم آقا کی میره این همه راهو.اگه دوباره نزدیکش شم باید خود کشی کنم که رهام منو میکشه.چی گفتم😂😂

رفتم تواتاق و دروبیتموقفل کردم

امنیت نداریم به مولا

لباساموعوض کردم و خودم پرت کردم روتخت

صحنه فرارم که یادم اومدازخنده غش کردم

سرموتکون دادم و افکارمنفیو ازتوش ریختم بیرون و چشماموبستمو سعي كردم بخوابم

روناک:

آخیش .امروز یه روز خوبه مطمعناً.☺

یه صبح دیگه

یه صدایی گوشم میگه

ثانیه های تو داره میره

امروزو زندگی کن فردا دیگه دیره

خوب دیگه دارم چرت میگم .

اووووی دلم گشنمه.

وجدان:خو گمشو برو صبونه بخور ساعت۱۱صبه.

+دِهه باز توی اسکل اومدی خفه باو.

وجدان:من برم تو افق محو شم.

و اینگونه شد که به معنای واقعی خفه شد.😂

راوی کل:

آقایون داداشام خانوما آبجیام ببخشید این روناک یه کوچولو که نه خیلی بی تربیت و بـــــــــــــیبه.شما به بزرگی خودتون ببخشین.☹

روناک:

داشتم از پله ها میرفتم پایین که یهو زارت رفتم تو شیکمه نری خره.

+وووووی ننه.

_ای کوفت نعنا.

+تو دلت.

_توی جیگرت.

+ببین من رفتم.😟

وااااا این مث این 🙊💀🎃🎅🙂🙂دیده ها چرا یهو در رفت¿

شما بگین چیلا؟

راوی کل:

منظورش اینه(چرا؟)😜:

هرچی فکر کردم به نتیجه نرسیدم

برای همین بیخیال شدم رفتم پایین

میز صبحانه آماده بود

پراز چیزای رنگارنگ

وووووی من عاشق همچین میزهاییم

همینجور که داشتم باذوق به میز نگاه میکردم

صدای شکمم دراومد

رفتم پشت میز نشستم

اول شیر عسلمو خوردم

بعدش آب پرتغالمو

بعدشم شروع کردم به صبحانه خوردن

واااااایی خدا نمیدونی چقدر گشنم بود

همینجور داشتم تندتند میخوردم

که احساس کردم یکی داره نگام میکنه

سرمو آوردم بالا

دیدم نریمان داره بادهن باز نگام میکنه

-هاااا چته چرا اینجوری نگاهم میکنی

-روناک از قحطی اومدی

-کککووووووفت شلغم گشنمه خو

-خو بچه مثل آدم بخور

-بوزینه فرشته ها آدم نمیشن

-مطمئنی فرشته ای

یه چپ چپ مشتی بهش رفتم که دستاشو آورد بالاو گفت تسلیم

ایول جذبه☺

اومد پشت میزروبروم نشست

شروع کرد به خوردن

وقتی کامل صبحانشو خورد بلند شد

-خب بامن کاری نداری

-کجاااا

-شرکت دیگه

-خو من چجور برم آزمون بدم

-به مهشید گفتم بیاد دنبالت

-مگه خودت چلاقی

-رووونا ک کاااار دارم

-وایسا ببینم تو مگه روان شناس نیستی

-هستم

-پس شرکت میری چیکار

-میرم کمک بابام

-باشه عصر زود بیا

-چشم امر دیگه بانو

-امری نیست میتونی بری

-پروووووو

-خودتیییی

-باااشه بای

-آورین بابای

بعداز اینکه نریمان رفت مهشید زنگ زد گفت تانیم ساعت دیگه آماده بشم

رفتم تو اتاقم

یه تاپ صورتی بایه شلوار سفیدویه کفش عروسکی صورتی هم پوشیدمو کیف کوچیکه سفیدمم برداشتم رفتم پایین

مهشید رسیده بود باهن رفتیم دانشگاه

رفتم سر جلسه آزمون

شروع کردم به تست زدن

واااي سوالاش ازفرمول شکافت هسته اي هم سخت تره سعي کردم تموم اونايي که روهام يادم داده بودوبه کاربگيرم اخيشششششش تموم شد

تاکسي گرفتم و برگشتم خونه و واردشدم

خو ولش کن این حرفا رو بریم یکمی دلمونو شاد کنیم.😁

و بحث شیرین خوردن هله هوله.

خووووووووب توی یخچال که یکمی خوراکی هست و بـــــــــــــــــــله

نوتلا خوراکی مورد علاخه ی من😍

راوی کل:

دوستان تا روناکـــــــــــ رفته توی حس و با نوتلا داره لاو میترکونه میریم که داشته باشیم یه پیام بازرگانی توپول رو.😑

۵/۱ساعت بعد:روناک:

ای باااابا چنگده خولدم.

راوی کل:

منظورش اینه(چقده خوردم).😂با هر کلمه یا جمله ی این من باید ترجمه کنم.😑😍

روناک:

وجدان:روناک حرفای راوی رو شنیدی؟

_آره بابا راوی خره کی باشه پارازیت و پیام بازرگانی.

راوی کل:

من دیگه قهلم بلین گمشین عبضیای بیشهول.من برم تو افق محو شم

روناک:

نریمان اومد وووووی برین گمشین افکار من😂

+رونی.

_عمته.

+رهامه😝

_زنته البته زنه ایندت.

+اینا رو ولش کن تو خجالت نمیکشی از کار دیشبت.

_دیشب؟چی شد مگه؟😟

+کم مونده بود کار دسته خودمو خودت بدی.😟

_وااااا چ شده مگه؟😟😬

+هیچی نزدیک بود زن خودم بشی😑😟😟😟

_😱😨😮😯😦😫چ میگی چرا شِـــــــــــــــــــــــــــــر میگی؟

+راس میگم خو مست بودی دیشب؟آوره.

+بدبخت تو دیروز اینقد خورده بودی،داشت از چشمات بیرون میزد دیگه تـــــ...

یهو گوشیش زنگید و

_الو...سلام روهام

تا اسم روهامو شنیدم دو منر پریدم هوا ووووی آخ جون

_بده من.

+نه وایسا.

+چیییییی؟...بیا بدم خودش بگو.

_الو رهام جون سلام عزیزم خوفی؟

+روناک...

صداش گرفته بود

_چی شده؟

+یه خبر بد مامانت امممم چیزه

_مامان چی؟😳

+سکته ...کرده.😒

دیگه چیزی نشنیدم ...فقط گرمی خون رو روی لبم حس کردم.

_آخه چرا ؟

دیگه سیاهی.😳

رهام:

واااااای حالا دیگه امیدی به زندگیش نیس و نمیدونم چطوری به روناک بگم.😩

نریمان:

واي چي شد

روناکو روهواگرفتم وگذاشتمش روي تخت و گوشیوگرفتم

–الووو رهام چي شده الو

رهام:بدبخت شدیم نریمان

–دِ لامصب بگوچي شده

رهام:مامانش رفت رفت نریمان

زبونم بنداومدبالوکنت گفتم:تو. تو. که گفتي. سکته.

دادزد:نمیتونسم بگم مامانت رفت نمیتونسم

بادیدن وضعیت روناك گوشیوقطع کردم و دوییدم سمتش

میلرزیدوخون بالامیاورد

هل شده بودم بافریاد خدمتکاراروصدازدم

سریع اومدن بالا

همشون وایساده بودن ي كنار

-چراوایسادین کمك کنین

همونجورسرجاشون ایستادن

باعصبانیت روناکوبغل کردم و بردم توماشین پیرهن سفیدم قرمزشده بود

رسوندمش بیمارستان

چندتا پرستاربا برانکارد بردنش پشت درنشستم و زنگ زدم به مامانم اینا که بیان

□□

سریع اومدن مامانم گریه میکرد

منم فقط ي جانشسته بودم تا دکتراومدبیرون

تقریبا حمله کردیم به سمتش

-د..ك...ت...ر

آروم گفت:سرطانش خیلي بدخیم شده اون توموراره بزرگ میشه و....

باجیغ مامانم و ازحال رفتنش حرف دکترنصفه موند

سریع چندتاپرستاربردنش توي ي اتاقي منم بادکتررفتم تابقیه حرفشوبگه

روي صندلي نشستم و منتظرموندم

دکتر:تا چندساعت دیگه به هوش میاریمش فقط بایدامادش کنین موهاشوخودتون میزنین یاما و مکثي کردوگفت:احتمال زنده موندنش صفردرصده گفتم بدونین

دستوپام شُل شد بدونه توجه به دکتررفتم بیرون و زنگ زدم به رهام باصداي گرفته اي جواب داد

رهام:چي شد

بابغض گفتم:بيچاره شديم

ي دفعه بادادگفت:چي شده روناك چيزيش شده

آروم گفتم:فقط بيااينجا چون ممكنه اخرين ديدارتون باشه

و گوشيوقطع كردم رفتم توبخش و منتظرموندم به هوش بياد

ي ساعت

دو ساعت

سع ساعت

چهارساعت

پنج ساعت

باصداي پرستاري سرمواوردم بالا:بيماربهوش اومدن

باعجله رفتم تواتاق

دستشوروچشاش گذاشته بودواشك ميريخت

رفتم كنارش

دستشوگرفتم كه نگام كرد

روناك:حالش خوبه😔تروخداراستشوبگو

چي ميگفتم ميگفتم مامانت رفت ميگفتم رفت زير ي خروار خاك

وقتي سكوتموديدشروع كرد به جيغ زدن

روناك:دروغهههههه اشغاله عوضيييي دروغهههههه مامانم منوتنها نميزارههههه گمشوازاتاقم بيروننننن

-روناااااك

برگشتم سمت صاحب صدا رهام بود براولين بارازديدنش خوشحال شدم

چ وضعيت اشفته اي ببين چجوري ويزا بهش دادن

ازاتاق رفتم بيرون .....

رهام:

رفتم سمتش ودستشوگرفتم

جيغ زد:توبگوتوبهم بگو

سعي كردم ارومش كنم ولي نشدنميشد

اخربامسكني كه بهش تزريق كردن خوابش برد

باحرفايي كه دكترش بهم زد

حالم لحظه به لحظه بدترميشد

از اتاق اومدم بيرون

حالم بد بود

داشتم ديوونه ميشدم

توی سالن راه ميرفتمو خودمو نعلت ميفرستادم

آخه چرا بهش گفتم

تواين وضعيت چرا گفتم

همينجور داشتم راه ميرفتمو به خودم نعلت ميفرستادم كه يكی نگهم داشت

-رهام بابايه لحظه سر جات وايسا سرگيجه گرفتم

-نميتونم نريمان نميتونم

-ميدونم سخته ولی توام مرد روزهای سختی مگه نه

-نه

-دددددد روانی اگه تو كم بياری كه رناكم كم ميارخ

-نمیدونم هیچی نمیدونم مغزم ارور میده

-چراااا آخه

-عشقم زندگیم داره جون میده جلوی چشمام میفهمی

-آررررره میفهمم خوبم میفهمم ولی اینو بدون نباید کم بیاری ن ب ا ی د

-نمیتونم بفهم نمیتونم

-باید بتونی چون همه امید رناک الان تویی

-چرا من

-چون اون فقط تورو باپدرش داره پدرش که اینجانیست ایرانه

فعلا تو اینجایی و کنارشی ومیتونی بهش دل گرمی بدی

-دکترش جوابش کرده

-کرده باشه اون دکتره خداکه نیست

-یعنی چی

-یعنی اینکه خداهست اون که هنوز جوابش نکرده

یکم فکرکردم راست میگفت

دوباره داشت خدارو یادم میرفت

اون هنوز هست

اون خدایی که یبار رناکو برگردوند هنوز هست

دوباره رناکو برمیگردونه

مطمئنم خدا هیچوقت بنده هاشو ناامید نمیکنه

-آره آره راست میگی خداهست اون هنوز هست

-آره پسر خداهنوز هیست

-اون ناامیدم نمیکنه اون رناکو برمیگردونه مگه نه

-اگه توکل کنی بهش آره برمیگردونه

-یعنی چی

-یعنی اینکه اگه بهش ایمان قلبی داشته باشی وباورش کنی که میتونه اونو برگردونه ناامیدت نمیکنه

-ایمان دارم بهش

-پس توکل کن صبر داشته باش

-باشه

خدایاااا

من بدم

من بی دینم

تو بزرگی

تورحیمی

توکریمی

من فدات

رناکمو برگردون

خدایا بریدم از همه

خدایا امیدم فقط به توا

ناامیدم نکن

خداجونم زندگیمو میدم

ولی رناکمو نگیر ازم

ناامیدم نکن

توروهرکی دوست داری ناامیدم نکن خداجون

رفتم توحیاط بیمارستان

هواي پاريس گروگوميش بود

بارون نم نم شروع به باريدن کرد

دستاموتوجيب شلوارجينم فروکردم و شروع کردم به راه رفتن

بارون نم نم ميريخت

و لباساموخيس ميکرد

گوشيمو دراوردم و اهنگ موردعلاقمو پلي کردم

پره بغضم ابره بهاره

بسه نميخوام ديگه بباره

نميخوام اين نم نم بارون خاطره هاشويادم بياره

نميخوام ديگه بباره

ديگه اشکام دست خودم نيس

جاواسه غصه و غم نيس

اخه بعدازاين همه مدت هيچکي به جزاون توي دلم نيس

ديگه جاواسه غم نيس

سيگاوروشن کردم وگذاشتم گوشه ي لبم

خدايا چ جوري شروع شد

چرااينجوري تموم شد

نشستم روصندلي

باهرپُكي كه به سيگارميزدم به عقب برميگشتم

چي شد عاشقش شدم

شُر شُرباروں توخيابون توخيابون

مگه چيه غيرازخاطره هامون

مال مابودتوزمستون اين خيابون

اشك سمجي ازگوشه ي چشمم چكيدپايين

باقرارگرفتن دستي روي شونم سرموبلندكردم

نري:رفيق ياربيدارشده

لبخندزدم

ازنريمان خيلي ممنون بودم

كاربزرگي كرده بود

باهاش به سمت اتاق روناك راافتادم

بيرون وايساد

تنها واردشدم

چارزانونشسته بود و دستش روصورتش بود

رفتم كنارش

دستمواروم كشيدم روي موهاي ابريشميش

ي بنچه مواومدتودستم

قلبم فشرده شد

سریع موهارو گذاشتم توجیبم

نگام کرد

چشماش قرمز بود

-نميخندي لبخندتوندیدما

بابغض گفت:كي رفت كي تنهام گذاشت چرا

سرمواندا‌ختم پایین

روناك:رهام میخوام برم ایران میخوام خودم مامانموبشورم خودم غصلش بدم رهام اون چشم به راه منه

آروم گفتم:بعدشيمي درماني

شروع کرد به گریه کردن

بغلش کردم

اشك ميريخت و باموشتاي ظريفش ميكوبيدبه سينم

روناك:لعنتي من ديگه برنميگردم نميگردم

سرموفروكردم توموهاش وسعي كردم ارومش كنم

-نگو روناكم نگو

بابغض گفت:تروخدابرام ي كاري كن

-جانم

روناك:ميشه برام بگي ي نفرگيتاربزنه توبرام بخوني

باخنده ي تلخي گفتم:من كه صدام خوب نيس

بابغض گفت:صدأت برام دلنشينه

لباموروي هم فشاردادم و گفتم نريمان بيادگيتاربزنه

نریمان گیتارشواورد و نشست کنارمن

-خوب چي بخوام جيگر

روناك:دقيقه هاي اخر

تُن صدام رفت بالا

بابغض گفت:لطفا

به نري اشاره کردم بزنه و شروع کردم

-ميري از پيش من اي عشق من

بي همسفر

ميري سفر

دلواپسم واسه ي تو

پرستاراومدداخل قيچيوتيغوازش گرفتم و رفت بيرون

همونجورکه ميخوندم نشستم پشتش

دلواپسم

واسه تو عشق من

برو

تنها برو

امابخنداين لحظه هاي اخرو

موهاشوتودستم گرفتم و چشماموبستم

قيچيوفشاردادم

و موهاشوريخت روپام

تروخدا نزار

ي امشبم باگريه هاي من تموم بشه

قراره ديدنت ازامشب ارزوم شه

نزاركه اشك من بريزه پشت پاي تو

تيغو كشيدم روسرش

تموم موهاش ريخت

سفيديع پوست سرش ديده ميشد

برنميگشت نميزاشت نگاش كنم

نريمان ازاتاق رفت بيرون آروم صداش زدم

–روناك

#به #قلم #نيلوفروساحل

تكون نخورد هيچ حركتی نكرد

دوباره صداش زدم

-روناكم خانومم

جواب نميداد ولس شونه هاش ميلرزيد

-چرا گريه ميكنی زندگيم

گريه آرومش تبديل به هق هق شد

الهی بميرم اين روزارو نبينم

آروم برگردوندمش سمت خوردم

چشمای آبيش قرمز شده بود

داشت ديوونم ميكرد غم تونگاهش

بغلش كردم سرشو گذاشتم روی سينم

-گریه نکن دنیای رهام گریه نکن

-رهام من مامانمو میخوام

-خانومی اینجوری میکنی باخودت مامانت ناراحت میشه ها

-رهاااام مامانموووو میخواااام

-الهی فداتشم میاد به خوابت

-نمیخوام من میرم پیشش

-چیییی خفه شو روناک خفه شو

تن صدام دسته خودم نبود داشت چرت میگفت دختره دیوانه

اگه روناک چیزیش بشه منم میمیرم

باصدای دادم نریمانو پرستارا اومده تو اتاق

ن-چته رهام چرا داد میزنی

-داره چرت میگه

-کیییی

-روناک

-چی گفته مگه

-میگه میخوام برم پیش مامانم برای همیشه

-چیییییی

اوه من موندم نریمان چجوری بااین هیکلش صداش اینقدر دخترونه و جیغ جیغوا من لال شدم روناکم وسط گریه آروم شدبادهن باز به نری نگاه میکرد

وای نمیدونید چقدر قیافش بانمک شده بود

واااای نمیدونید قیافش چقدر باحال شده بود

دهنش باز مونده بود دماغش قرمز شده بود

هی بالاش میکشید خخخخخ

-چتونه شمادوتا

-نریمان خیلی صدات زشته ها

-صدای خودت زشته دختره ایکبیری

-خیرسرم دخترم اینقدر صدام نازک نیست

واااای خداییش راست میگفت صدای نریمان از روناکم نازک تربود😂😂

همینجور که داشتیم میخندیدیم

یاده حرفش افتادم رفتم اخم کنم

دیدم داره میخنده دلم نیومد منم به خندم ادامه دادم

وسط خنده یهو روناک بغض کرد

یهو زد زیر گریه

-روناکم چی شد

-دلم مامانمو میخواد

-خانومی مامانت جاش خوبه

-خوچرا منو نبرد

واااااااییی خدا خودمو میکشم

یه صبر بهم بده من بتونم از پس این بربیام

-خانومم این چه حرفیه داری ناراحتم میکنیا

باچشمای اشکی بارونیش زل زد تو چشمام

آخخخ بخورم چشماشو چه ملوس نگاه میکنه

الان میخورمش سرشم کج کرد مثل پیشی ها نگاهم میکنه

-اینجور نگاهم نکن میخورمتا

-شلا

-آخه شکل پیشی داری نگاهم میکنی

-من پیشیم

-اوهوم

-خودتی شلغم

اووووخ من دلم تنگولیده بود برای این لقباش

قهر کرد الان

خدایا تواین چندماه اندازه تموم عمرم ناز کشی کردم

-خانومی قهری

-یس

-چرا نفسم

-بهم گفتی پیشی

-اوخ من فدات ببخشید

-نچ نمیشه

-ملوسک ببخشید

-اه اه حالموبهم زدین

-نریمان جان

-جونم داداش

-خفه شو لطفا

-ایش قهرم

بعدشم پشتشو به ماکرد رفت

روناك:

حالم بدبوداماسعي ميكردم لبخندبزنم

بابغض گفتم:رهام ايينه

رهام:روناك نمي...

حرفشوقطع كردم:لطفا

ايينه رودادبهم ي نفس عميق كشيدم و خودموتواينه نگاه كردم

باورم نميشد

اين من بودم

چقدزشت

باگريه گفتم:رهام روسري

رهام:چراعزيزم

جيغ زدم:تروخداروسريموبده

روسريمودادسريع سرم كردم ازروسرم سر ميخورد به بدبختي نگرش داشتم

يادموقع هايي افتادم كه مامان روسري سرم ميكرد

باصداي دكتربه خودم اومدم

دكتر:حاضري خانومي

خونسردبه رهام نگاه كردم

اگه میرفتمم برام فرقي نداشت بالاخره چيزي برااز‌دست دادن نداشتم

دکترازاتاق رفت بیرون

دستاعشقموبرااخرین بارتودستم گرفتم

بردم طرف لبم و بوسیدمش

رهام:این کارابراچیه عشق من توبرمیگردي

بغضموفرودادم و سرموتکون دادم احساس میکردم دارم خفه میشم

دلم هواي مامانموکرده بود

–رهام مواظب بابام باشیاحالاکه تنهاس و منم شاید...

بافریادش خفه شدم

رهام:روناك توجايي نميري

اشکام راهشونوپیداکردن و روي گونه هام ریختن

دکترااومدن داخل

دستشوگرفتم:گوش کن تروخداحواست به بابام باشه اون تمام داروندارہ منه اون زندگیمه رهام یادت نره دوستت دارم

و احساس سوزشي توي دستم کردم و کم کم چشمام بسته شد.....

:

رهام:

وقتی بیهوش شد

سریع بردنش اتاق عمل

عشقم مثل فرشته ها چشماشو بسته بود

پشت دراتاق عمل رژه میرفتم

عصابم داغون بود

همه بدنم از استرس عرق کرده بود

انتظار تنهایی پشت اتاق عمل اونم برایزندگیت عزیزت خیلی سخته

پشت در اتاق راه میرفتمو دعامیکردم

دوباره نزر کردم

نزر کردم اگه روناک سالم ازاتاق عمل بیاد بیرون

همه بچه های بی سرپرستو زیر پوششم بگیرم

یک ساعت

دوساعت

سه ساعت

چهارساعت

پنج ساعت

شش ساعت

هفت ساعت

دکترش از اتاق عمل اومد بیرون

-دکتر چیشد

-شماهمراه مریض هستین

راوی:اینا انگلیسی میحرفناااا

-بله من همراهشم

-عمل خوب بود تونستیم تومار رو برداریم ازفردا شیمی درمانیو شروع میکنیم

-ممنون دکتر یه دنیا ممنون

واااایی خدا باورم نمیشه

روناکم برگشت اون خوب شد

خداااجونم یه عالمه مرسی☺

راوی:ببخشید توروخداا این رهامم از بس بارونا‌ک گشته خل شده بچه

بعداز دقیقه روناکو آوردن بیرون بردنش تو بخش مراقبت های ویژه

منم زنگ زدم نریمانو بهش گفتم عملش خوب بوده

اونم دوباره یکی از جیغای دخترونشو کشید که گوشم منفجر شد

پسره ی روانی صدبار بهش گفتم جیغ نکشا ولی تو گوشش نمیره

رفتم پشت شیشه به رونا‌ک نگاه کردم

خواب بود

دکتر گفت تانیم ساعته دیگه بهوش میاد

خدایاا ممنونتم که دست رد به سینم نزدی

ممنونتم که ناامیدم نکردی

ممنونتم

همینجور که داشتم به رونا‌ک نگاه میکردم دیدم یه گوریل به گردنم آویزون شده

یه لحظه نزدیک بود بخورم زمین

همین که تمرکزمو به دست آوردم

دیدم این نریمانه شلغمه

-آخه خرس گنده این چه طرز اومدنه

-واااااای رهام بهت تبریک میگممم

-مرسیییی گوریل جون

-ای درد ای مرض ای کوفت

-خخخخخخ چته

-آخه روناک کم بود توام اضافه شدی بخدا تو خیابون هرکی صدای سگش میکنه فکرمیکنم بامنه

-😂😂😂ایول به عشقم توروهم دیوونه کرد

-کوفت شلغم😒

-ولی خدایی خیلی باحال بود نری😂

با صدای پرستار به خودمون اومدیم و دست از کل کل برداشتیم.

پرستار-شما همراه این خانومی بودید که به الان عمل بودند هستید؟؟؟؟

-پ ن پ بخشید بله بله خودمونیم!!!!

راوی جون:ها ها ها به انگلیسی میگه پ ن پ.

رهام:

پرستار-آقایون بیمارتون به هوش اومدند و میخوان اقایی به نام روهام رو ببینند فقط دقیقه.

رفتم اتاق و لباس مخصوصو پوشیدم و وارد اتاق شدم.

روناک باز داشت گریه میکرد.

روناک-روهام من دلم میخواست برم پیش مامانم چرا هنوز زندم.(داد کشید) چراااااااا؟؟!!

به این حرفا یکم عادت کرده بودم برای همین اروم گفتم-روناکم، عشقم، من مادر تو مثل مادرم دوست داشتم.با رفتنش داغون شدم.اگه تو بریتانیا میشکنم! هلاک میشم! میدونستی با هر اشکی که میریزی انگار یکی چنگ میزنه به قلبم.تو مگه منو دوست ندادی؟؟؟ میخوای تنهام بزاری؟؟؟؟ دلت میاد؟؟؟؟ اگه تو بری من دووم نمیارم.

حتی فکر به نبودنشم عذابم میداد.

سرمو گذاشتم روی سینشو به اشکام اجازه ریختن دادم

همینجور که داشتم تو بغلش تشک میریختم

آروم دستاشو لای موهام حس کردم

-رهامم

-.....

-قهری عشقم

-اهوم

-چراااا

-چون همش حرف از مرگ میزنی

-خو همه میمیرن یروز

-آره ولی تونباید بگی

-چرا

-چون امیدتو از دست میدی

-نمیدم

-میدی

کلافه شدم تازگیا رهام خیلی لوس شده بود سر هر چیزی یاقهر میکرد یا دادمیزد

-باشه حق باتو

-همیشه حق بامنه

-پروووووونشو شلغم جان

-پرووووووو میشم قورباغه جان

واااااای چقدر دلم میخواد کلشو بکوبم به دیوار پسره شلغووووز

-رهام

-جانم

-میدونی دلم چی میخواد

-نه خانومم چی میخوای بگو برات بیارم

-میخوام سرتو بکوبم به دیوار

چشماش شد اندازه وزغ الهی بچم کوپ کرده

-روناک چیییی گفتی

-گفتم میخوام سرتو بکوبم به دیوار

-چرا آخه

-چون خیلی لوس شدی

-منننننن😭😭

-آره تووووو

-من کجام لوسه

-همه جات

-عشقم اخلاقه خودتو چرا به من میدی

پسره شلغم به من میگه لوس

یه لوسی نشونت بدم

که تو عالم ندیده باشی

-من لووووسم

-آررررره نفس

-دارم برات آقا رهام

بعدشم پشتمو بهش کردمو چشمامو بستم

-روناکی

-.....

-خانوممم

-.....

-نفسم قهر نکن دیگه

-من لوسم

-نه عشقممم

-چرا خودت گفتی من لوسم

-من غلط کردم شکر خوردم ببخشید خانومم دیگه گناه دارم

بعدشم خودشو شکل گربه شرک کرد

خخخخخ چه بامزه شده

الهی فداش بشم بچمو

-باشه خودتو شکل گربه شرک نکن بخشیدم

-آخ رهام فدای اون دل مهربونت بشه

-خدانکنههههه

-باشه باشه جیغ نکش

-میکشم

-باشه بکش

خخخخخ دیوونه شد بچه از دستم

یهو دلم گرفت هوای مامانو کرد

هیییییی چی میشد مامانمم بود

-روناکم

-جانم

-چیشد خانومم

-هیچی آقایی

-پس چرا رفتی تو فکر

-همینجوری

-یاد مادرت افتادی

-آره

-اگه همش خودتو عذاب بدی بااین فکرا مامانت عذاب میکشه ها

-باشه دیگه عذاب نمیدم خودمو

-آفرین خانوم خودمم

بعدشم آروم پیشونیمو بوسید

رهام:

قلبم به دردمیومد

روسریشوروسرش مرتب کرد وگفت:بدون من خاکش کردین😒

چي ميگفتم

چجوري منتظرش ميموندیم

سرشوکشیدم توبغلم و نوازشش کردم

–میگذره عزیزم این روزاهم میگذره

بابغض گفت:بدبخت نریمان به خوانوادش چي گفت گفتش که اینا...

حرفشوقطع کردم

–همه چیوگفته

دیگه چیزینگفت قشنگ درکش میکردم

شیمي درمانیشم که شروع شده بودفقط ي شوك براش لازم بودکه بره کما

انتقالي دانشگاشوبامرخصیشوگرفته بودم براش

بهش نگاه کردم

خوابش برده بود

آروم گذاشتمش روتخت و اومدم تو حیاط

رفتم سمت ماشین و سوارش شدم

به سمت هتل رفتم

خسته بودم اینقدرخسته که حوصله خودموندانشتم

لباسامودراوردم و وانوپراب کردم و رفتم داخلش

سردیع اب حالموجااورد

بعدچنددیقه اومدم بیرون چندتاتماس ازایران داشتم

بیخیال گوشیوپرت کردم و لباس پوشیدم روبه روي اینه ایستادم

لاغرشده بودم

زیرچشمام گودافتاده بود

پورخندي زدم و موهامو به سمت بالادادم

زنگ زدم به نریمان

بعددوبوق جواب داد

بهش گفتم بره پیش روناك

ي تيپ خفن زدم و رفتم بيرون ساعت٥ابود

به سمت نزديك ترين باررفتم وواردشدم

ي سلف كامل مشروبوسفارش دادم ونشستم

ي پيك

دوپيك

و...

دختره خيلي خوشگلي اومدكنارم نشست

نگاش كردم

به فرانسه گفت:تنها و ي خنده ي زيباكرد

دستموكشيدوبلندم كرد

به سمت ي اتاق رفت و دروبازكرد

و.....

#به #قلم #نيلوفروساحل

نريمان:

هرچی به رهام زنگ میزنم جواب نمیده

پسره دیوونم قبول نکرد بیاد خونه خودم که خبر داشته باشم ازش

برای بار هزارم زنگ زدم باز رد تماس کرد

دیگه واقعا عصبی شده بودم

روناک حالش بد شده بود

بیهوش شده بود

داشت میرفت توی کما

دیگه واقعا عصبی شده بودم

زنگ زدم مهشید بیاد پیش روناک تامن برم دنبال این پسره دیوونه

-الو مهشید

-جونم داداش

-مهشید زووووود بلند شو بیا بیمارستان چیزی نپرس فقط بیا

-باشه باشه اومدم

گوشیو قطع کردم تو راهرو شروع کردم به راه رفتن

بعداز دقیقه مهشید رسید

بدون اینکه به حرفاش گوش بدم

گفتم فقط مواظب روناک باشه و هرچی شدبهم خبر بده

بعدشم فوری از بیمارستان اومدم بیرونوباسرئت روندم سمت هتل رهام

وقتی رسیدم پذیرش گفت

سه ساعت پیش از هتل رفته بیرون دقیقا نیم ساعت بعداز اینکه از بیمارستان رفت

وقتی میخواستم بیام بیرون یکی از کارکنا بهم گفت که آدرس نزدیکترین بارو گرفته

منم آدرسو گرفتم فوری رفتم سمت بار

پربود از دخترو پسرو

بارو زیرو رو کردم پیداش نکردم

رفتم طبقه بالا که اتاق اتاق بود

ازاتاق اولی تا اتاق آخری شروع کردم به برسیشون

داشتم کم کم ناامید میشدم از پیداکردنش

که از توی یه اتاقا صدا اومد

صداش آشنابود

نه نه غیر ممکنه

رهام همچین کاریو نمیکنه

بااحتیاط درو بازکردم

چشمام داشت از کاسه درمیومد

رهام با بالا تنه لخت روی تخت دراز کشیده بود

یه دخترم بالباس زیر توی بغلش بود

رهام مست مست بود

باورم نمیشد

رهام

همچین کاری نمیکنه

باعصابی داغون از باراومدم بیرون

سوار ماشینم شدم

باسرعت خیلی زیاد

رفتم سمت یه جای نامعلوم

توی اون لحظه هیچی برام مهم نبود

هیچی

بالاي۱۲۰تاسرعت داشتم جلوي دربيمارستان

محكم زدم روترمزكه جيغ لاستيكادراومد

هم نگران بودم هم ترسيده بودم

سريع رفتم پيش دكتررونـاك

گفت بيهوشه

رفتم تواتاقش

و نشستم كنارش

پرستارسرمشوچك كردورفت

ي نگاه به تخت كناريش انداختم ي دختريگه روتخت بودكه بالبخند نگام ميكرد

رفتم نزديكش و كنارش نشستم

ريزنقش بود صورت گردي داشت و چشماي درشت ابيش توصورتش ميدرخشيد مو نداش ولي بازم خواستني بود

-سلام

به فرانسه جوابموداد

-اسمت چيه

—كلارا

لبخندزدم و گفتم:تنهايي

لبخندزدوگفت:ميان

-نريمان

كلارا:ي ايراني درسته؟!؟

سرموتكون دادم

کلارا:چراجذابیت شماشرقیااینقدرچشم گیره

باخنده گفتم:نمیدونم ولي شماهاکه نازترین

خندیدوگفت:شرقیاغیافه غربیارومیپسندن و غربیاشرقیارو

به روناك اشاره کردوگفت:ایرانیه ولي اصلاشبیهشون نیس

خندیدم

کلارا:توخیلي خوشگلي

قلبم لرزید

ي حس ناب

ي خنده بعدازاینهمه تلخي رولبم نقش بست

خوبي

آه کشیدوگفت:قطع امید😉

ناراحت شدم

نمیدونسم چیکارمیکنم

بین عقل و احساسم

بالاخره احساس پیروزشد

به عشق دریك نگاه اعتقاددارین

این عشق دریك نگاهه

بي مقدمه ي هویي گفتم:میشه بامن ازدواج کني

خودم نفهمیدم چي گفتم

زدزیره خنده:دیوونه

-جدي گفتم مگه توازمن خوشت نمياد

كلارا:چراولي من مسيحي ام

شونه بالاانداختم

-مسلمون ميشي

بااخم گفت:تومنوكه دوس نداري ازرودلسوزي ميگي

متقابلا اخم كردم

-نخيراين عشق درنگاه أوله

لباشودادبيرونوگفت:ولي به من اميدي نيس خو

اخمموبيشتركردموگفتم:هس مگه اوناخدان

لبخندزد:توكه زن داري

-زن من نيس

كلارا:پس زنه منه

خنديدموگفتم:نيس ميگم

-قبول ميكني؟!؟

بابغض گفت:اره

اينقدرخوشحال بودم كه نميدونسم چيكاركنم

—اوه اوه دخي جون غباله مرگتوامضاكردي مگه ازجونت سيرشدي

بابهت برگشتم سمت روناك كه بالبخندنگامون ميكرد

يادرهام افتادم

عصباني شدم

ولي خودموکنترل کردم

رفتم کنار روناک

-خوبی فسقلی

-خوبم بابابزرگ

-ترسوندی مارو

-رهام کجاست

رفتم توفکر حالم بدجور گرفته بود

چی بهش میگفتم آخه

-حالش زیاد خوش نبود فرستادمش خونه یکم استراحت کنه

-نریمان

-جان

-دروغ نمیگی که

-نننننهههه

-باشه باشه فقط جیغ نزن سر جدت

تاروناک اینوگفت کلارا زد زیر خنده

بیا این دختر جلوی زنمونم آبرو نزاشت برامون

-مخ زدی

-هان

-میگم مخشو زدی

-اوهوم

-نیشتو ببند پروووو

-چرا

-چون اومدی مواظب من باشی مخ زدی

-رهامم اومده بود درست بده مختو زد

امممممم راست میگه ها

حرفی ندارم برای گفتن

-چیشد زبونتو موش خورد

-نخیرم داشتم فکرمیکردم

-به چی

-به حرفت

-روناک

-بلی

-چقدر رهامو دوست داری

-خیلی

-چقدر

-اندازه عمرم وجودم نفسم

چقدر جدی و مظلومانه میگفت

رهام چجور دلش اومد خیانت کنه

باعصابی داغون رفتم بیرون

خدایا چیکارکنم

آخه چجوری هم راز دار رفیقم باشم

هم محافظ خواهرم

خدایا خودت کمکم کن

سوار ماشین شدم رفتم سمت هتل

فوری گفتم به رهام خبر بدن

اونم گفت برم بالا

رفتم بالا

-سلام خوبی

-سلام تو انگار بهتری

-هه چه بهتری

-آخه میبینم دیروز تاالان نیومدی بیمارستان گفتم شاید بهتری

-نمیتونستم روناکو بیهوش ببینم

-اون هوش اومده

-واقعا

-آررره

-پس بریم پیشش

رفت لباسشو پوشید تاخواست بره بیرون دستشو گرفتم

نشوندمش روی تخت

همه ماجرارو براش گفتم

باعصبانیت و جدیت

اونم همرو گوش کرد

-ازت توقع نداشتم رهام

-درسته مست بودم ولی بیشتره مست روناکم نترس داداش کاری نکردم که پشیمونی داشته باشه

-مطمئنی؟

-آره

یه نفس راحت کشیدم

بعد باهم رفتیم بیمارستان

روناک و کلارا کنار هم نشسته بودن

شیرینی میخوردنو میخندیدن

روناک تا رهامو دید

کلشو اونطرف کردو محل به رهام نزاشت

بیچاااارررررهههه داداشم

گناه داشت

راوی:غلط کردی گناه داشت پسره شلغم حقشه

والا

عصاب نمیزارن برای آدم

-رهام

-جونم داداش

-فکرکنم باید بری منت کشی

-اوهوم

-برو هواتو دارم

روناك

پسره یابو

کل رزونبود

ایکبیري بي دندون

رهام:روناکي

ببندگاراجوبابا

رهام:❤عشق شیطون من❤

شیطون باباته

رهام:اتیش پاره

بغض کردم

خیلي نازك نارنجي شده بودم

خودم میدونسم

سرهرچیزي بغض میکردم

مخصوصاالان که مامانم نبود

باصداي رهام به خودم اومدم

رهام:ببخش دیگه

زدم زیره گریه

همه باتعجب نگام میکردن

خو حقم داشتن

اونا چ از دل خون من میدونستن

رهام:روناك چته

گریم شدت گرفت

مامانمومیخواستم

شده بودم مثل ي بچه

ي نوزاد

بدونه توجه بهشون دستامومیزدم توسرکچلم

بدبختاموندہ بودن بخندن یاگریه کنن

باگریه گفتم:جرات دارین بخندین

نریمان که بادوازاتاق رفت

کلاراهم رفت زیرپتو

رهامم نشسته بودروزمین صورتشوبادستاش گرفته بود

الان اگه مامانم بودمیگفت دختره دیوونه شده

باجیغ گفتم:رهام

مثل جن زده ها ایستادونگام کرد

رهام:چته چرااینجوري میکني

هیچي نگفتم

نریمانم اومدداخل

پرستارداروهامودادکم کم خوابم برد و خوابیدم.....

رهام:

وقتی روناک خوابش برد

کنارش روی تخت نشستم

چقدر من این دخترو دوست دارم

وخداروشکر میکنم که اون شب مستیه عشق روناک بیشتراز اون مشروب اثر کرد

ومن تونستم بر هوسم قلبه کنم

همینجور که داشتم نگاهش میکردم

یهو در بوم صدا داد

از جام پریدم باتعجب به طرف در نگاه کردم

دیدم نریمان بانیش باز داره نگام میکنه

-چه مرگته روانی

-رهاااااام یه خبر خووووش

-چی

-روناک داره بهتر میشههههههه

چی گفت

گفت روناک داره بهترمیشه

یعنی داره روبه بهبودی میره

یعنی عشق من داره خوب میشه

واااای خدایا نوکرتم

باذوق پریدم بغل نریمان

باهم بالا پایین میپریدیمو میخندیدیم

کلارا باخنده نگاهموم میکرد

نریمان رفت کنار کلارا و بغلش کرد

-یه خبر خوبم برای خانوم خودم دارم

-چی

-به توام امیدوار شدن دکترا

کلارا اول باناباوری به نریمان نگاه میکرد

بعد باجیغ خودشو انداخت تو بغل نریمان

گریه میکرد از خوشحالی

خدایا هیچ مریضیو ناامیدنکن

اون دوتا درحال لاو ترکوندن بودم

منم یه لبخند بهشون زدم

تاصورتمو طرف روناک کردم دیدم

چهارزانو روی تخت نشسته بانیش باز زل زده به اون دوتا

خدایا این دختر چرا اینقدر شره

-روناک

-هوم

-تومگه خواب نبودی

-حیف بود این صحنه از دستم دربره

خدا عجب آدمیه ها

-دختره دیوونه

-به تو رفتم

-ممنون

-خواهش شلغم جون

همینجور که داشتیم حرف میزدیم

نریمان یهو جیغ کشید

-بسه دیگه برید بیروووون

منو روناک بادهنای باز نگاهش میکردیم

-چتههههه

-دیوونم کردین دسته زنتو بگیر گمشو بیرون

-عجب رویی داری هی

-مثل توام

-گمشو

-تو

پرووووکم نمیاره دسته روناکو گرفتم اومدیم بیرون

سرشوانداخته بودپایین و راه میومد

فهمیدم خجالت کشیده

بردمش پشت بیمارستان و روي صندلي نشوندمش

باانگشتام سرشوبه سمت خودم برگردوندم

بااون چشماي معصومش نگام میکرد

چشمام روتك تك اعضاي صورتش چرخیدوروي لباش خیره شد

سرمونزدیك صورتش کردم

—اقاااااا خانم هنوزاثرداروتوبدنشه خطرناکههههه

روناك جوري منوهُل دادکه پرت شدم روزمین

اخي نشمین گاهم

ذلیل بشي دختر

باغضب به پرستاره نگاه کردم

—خوچیه مسترایشون هنوتحت مراقبتن

بااخم گفتم:باش برو

ايشي گفتورفت

بلندشدم کناررونك نشستم

بالپاي سرخ شده نگام میکرد

خجالت که نکشیدع

مطمئنم

حتماداره ازخنده منفجرمیشه

سرشوبوسیدم و خندیدم اونم خندید

سرشوگذاشت روشونم وگفت:رهام

—جانم

رونك:كي ازدواج میکنیم بعداینهمه فرازوفرود

لبخندزدموگفتم:به محض اینکه برسیم ایران

رونك:خيلي دوستت دارم

—من بیشترخانمم

چيزي نگفت منم ساکت موندم

بعدچنددقیقه هردوبه سمت بیمارستان رفتیم

رونك داروهاشوکه خورد خوابید

منونریمانم ازبس خسته بودیم همونجاخوابمون برد

پاياني

يك ماه بعد:

راوي كل:

روهام:روناكي مواظب باش

روناك دستي روي روسريش كشيد و باذوق ازهواپيماخارج شد

رهام به اشتياق روناك لبخندي زد و چمدون هاراتحويل گرفت

نريمان باخنده به كلارا كه دستش راگرفته بودگفت:مريم جان عزيزم اينجاايرانه ها ايناكه نميدونن ماعقدكرديم ميان ميگيرنمون

و اخمي بانمك كردوگفت:بكش جلواون روسريو

كلارا

دختري مسيحي

كه عشقي پايداردرقلبش بود

نام خودرا مريم نهاد

ومسلمان شد

روناك دوباره روسريش راروي سرمحكم كرد و ازفرودگاه بيرون رفت

دستايش رابازكرد و آروم زمزمه كرد:برگشتم باورم نميشد بعد ي ماه بعد ي سرطان بعد ي نااميدي بازم به كشورم برگردم

رهام اروم گفت:روناك سمت چپ

پدرروناك

رامين

درسمت چپ فرودگاه ايستاده بودومنتظردخترش بود

دختري كه اميدي به زنده بودنش نداشتن

روناك بادیدن پدرش

تازه متوجه شدكه چقدردلتنگش بوده

اشكاي همچون مرواريدش به روي گونه هايش ميريختن و بادوبه سمت پدرش ميرفت

دراغوشش حل شد

بهترين جايگاه امنش بعداز رهام

كسي كه حاميش بوده و خواهدبود

رامين دست هاي نوازش گرش را روي سرروناك كشيد

رهام بالبخنداين صحنه رانگاه ميكرد

كه كسي ازپشت بغلش كرد

باتعجب به عقب برگشت و رخ به رخ مادرش شد

و....

نريمان باخنده رو به مريم گفت:انگارماتنهاييماااا

روناك دست پدرش راگرفت و به سمت نريمان برد

رامين بابت همه چي ازنريمان تشكركرد ومريم را پدرانه دراغوش كشيد

روناك:

چندهفته بعد:

الهي جيگرتتتتتتت دربياااااد كه من بخندم بهت

ذليل مرده به جون خودم ميكشمت

مریم سرشوتکون دادکه ارایشگرگفت:تکون نخورخانم خراب میشه اي بابا

اروم روبه مریم گفتم:مري زامبي هسي داري زامبي ترميشي

مریم دندوناشوروي هم فشاردادو چيزي نگفت

اخي بچم

حرص نخور شیرت خشك میشه

ي دفعه ارایشگرمرهاموکشیدکه جیغم رفت هوا

—اي باباجاج خانم چيكاميكني خوبه همش ي ذره مو دارم اي بابا كندي همون ي ذرشم مگه طناب داره

ارایشگرباحرص گفت:تکون نخور

عجوزه

چقددوس دارم وموهاشوتك تك بكنم ميمونكو

گوشیوبرداشتم و رفتم رو اسم رهام

دیوونه سیوبود

بهش اِس زدم:كجايي حاج اقا

سریع جواب داد:دیگه تمومه حاج خانم

بأحرص نوشتم:طلافي ميكنم حاج خانم جدوابادته گودزيلا

جواب داد:اي جوونم امشب طلافي كن😁

سرخ شدم

خدايي اينبارخجالت كشيدم

گوشیوپرت كردم ي كنار

و به مریم نگاه کردم

بعد٦ساعت بالاخره ولمون کردن

احساس میکردم پوستم داره کنده میشه

لباسامونوپوشیدیم و جلوي ايينه ايستاديم

يني دهنم بازمونده بودااا

خدایا دورت بگردم

جیگرم دربیاااد

لباس منومري شبيه هم بود ي دکلته تنگ که ازکمربه پايين پف پفي ميشد

صداي جيغ مريم دراومد

مريم:بيشعوووور چراتواينقدرنازشدي نميخواااام☹☹

خنديدمونگاش کردم صدبرابرمن زيباشده بود

—خانمادامادااپايينن شنباروسرمون کرديم و به سمت پايين رفتيم دلم ميخواما فيلم برداره رو خفه کنم عنتر

روهامونريمان کنارهم بودن چرااياشبيه همنننننننن محوزيباييشون بودم که يکي زدتوسرم

مريم:خاك برسرت کنن خورديشون

ازذوق هيچي نفهميدم بدونه اينکه جلوپامونگاه کنم رفتم سمت رهام که....

شپلقققققققق

اي نشيمن گاهم خوردشد

وسط صحنه إحساسي اين جوب اينجاچيکاميکرد

رهام باخنده کمکم کردبلندبشم

سوارماشين شديم

رهام:عشق شيطون من

—حاج اقاااااا

بالبخندشيطاني گفت:حاج اقارونشونت ميدم😉

بيشعوووووورچيزي نگفتم كه رفت اتليه عكساگرفتيم ورفتيم تالارباغ باورودماهمه شروع كردن به دست زدن

چشمم خوردبه ارتام

أروشا

ارغوان

بهشون لبخندزدم

ياداون روزي افتادم كه آزم معذرت خواستن

ومنم بخشيدمشون

توجايگاه نشستيم نريمانومري هم نشستن

پدرم اومدوتبريك گفت

يادروزعقدافتادم كه عاقدگفت وكيلم و من گفتم:بااجازه روح مادرم و پدرم بعله

برگشتم سمت رهام داشت نگام ميكرد

—ه‌چيه حاج اقا

خنديدوحرف نزد

اهنگ رقص زده شد همه ريختيم وسط

بي خانماناروچجوري ميرقصن

عشق من صدات ارامش محضه

عشق من فوق العادس اون چشمام

عشق من

دستموگذاشتم پشت کمرش

رهام:اروم اروم

نریمان:اومدبارون

مریم:شدیم عاشق

-زدیم بیرون

رهام نگام کردوگفت:اومدنم نم

--نشست شبنم

نریمان:روموهامون

مریم:روموهامون

روپاشنه چرخیدم

رهام ازپشت بغلم کرد

برقاخاموش شد و صداي جيغ

تودلم همیشه هستي

پیش روم اگه نباشي

عاشقت که میشه باشم

ارزوم که میشه باشي

دوریوازم جدایي ولي کنج دل ي جایي مثل نبضي تووجودم میزنیوبي صدایي

سرموگذاشتم روسینش

دستشوتاروي کمرم کشید

رهام:باورم نمیشه تموم سختیاتموم شد

--اهوم

رهام:عشق شيطون من

لبخندي زدمومحكم تربغلش كردم

و.....

راوي كل:

روناك:بابا بالباس عروس كه نميشه

نريمان:روناك اگه ساكت بشي من قل ميدم به بي خانمانازلزله بم كمك كنم

روناك پشت چشمي نازك كرد و سوارشد

پشت رل نشست

مريمم كنارش

نريمان رو به رهام گفت:داداش اينوانداختن بهتاااا

رهام نشست پشت و گفت:ببندتانبستمش درخت عرعر

نريمان خنديدوسوارشد

روناك حركت كرد

ازخوانوادها خدافظي كرده بودن

وميخواستن برن شمال

مريم ضبطو روشن كرد

و شروع كرد به قردادن

واااي

چ هلويي

عجب مدل مويي

چ دخترهلويي

روناك اهنگوعوض كرد

بیابریم دریاكنار

دریاكنارهنوزقشنگه

بیابریم ازسبزه زارشالیزار

هنوزقشنگه

ي دفعه ماشین وسط جاده ایست كرد

رهام:چي شد روناك

روناك:بپرین پایین هل بدین كه خراب شده

نریمان:اي بابااین پورشس یا گاري

بانق نق پیاده شدن

روناك باخنده گفت:حاضري مري

مریم:۱ ۲ ۳

و جیغ لاستیكا

روناك ماشینوروشن كردورفت

رهامونریمان باخنده به هم نگاه كردن

نریمان:داداش ركب خوردیم

و زدن زیره خنده

٤سال بعد:

الهي به زمین گرم بشینیییییي

نیلووووووفر

ساحلللللل

روناك باجيغ گفت:مريم بچتوجمع كنننننننن

مريم:ساحلللل بياينجا

ساحل:دوج ندالم

—غلط كردي ورپريده ول كن موهاشوكنديييييييي

ساحل موهاي نيلوفروكشيدوگفت:نميخواااااام

بادو به سمتش رفتم و موهانيلوفروازتودستاي ساحل دراوردم

نريمان ازتواتاق بارهام اومدبيرون و گفت:دختربابا

ساحل بادوپريدبغل نريمان

نيلوفروبغل كردم و دادمش دست رهام

كه مبخنديد

—گوربه گورنشن اينا

كنارمريم نشستم روهام كنارم نشست و نريمان كنار مريم

و حالامااين داستانواينجوري به پايان ميرسونيم

—دوري و جدايي

رهام:تلخي و ناكامي

مري:غم و شادي

نري؛فرازونشيب زندگي

—گريه ولبخند

رهام:همه و همه روپشت سرگذاشتيم

مري:ديگه قرارنبست به گذشته به اون روزاي پرگلايه برگرديم

نري:دررديديم دردكشيديم ورنج زمانه روبجون خريديم

—إدم بده قصه شديم آدم خوبه ي قصه هم شديم عاشق شديم امارسوا نشديم چرا...

رهام:اما بازم موديم به عشق هم زندگي كرديم تابه ارامش برسيم

نريمان:هنوزم صداي پرنبض طپش قلبامون روبه رخ ميكشيم

مري:به رخ هركي كه عاشقه

—ميمونيم وهرلحظه اززندگيمونوپرازاحساس پاك ميكنيم

رهام:چون خداهميشع هست

رهام:بودنش تنهايي بين ماجايي نداره

ماپاكيم

نري:بدون غرور

مري:چهارنفربدون گناه

نري-مري-رهام-روناك:وماشيطنت ميكنيم وگناه درجدالي دراين راه

پايان

#به #قلم #نيلوفر #و #ساحل